

پادشاه

تجربیات جنگ و چریکی شهری

دایلمن

نشر چریکهای فدائی خلق

چاپ دوم

اینک دوباره گستره دشت و کوه و شهر
 چتر کبود مشتعل انفجارهاست
 رزم آوران حبه آزادی
 خشم گسیخته خود را
 در غرش مداوم رگبارها
 فریاد می کنند
 وز توده های پیکر در خون تپیدگان
 اسطوره حماسه دوران را
 بنیاد میکنند



این جزوه نوشته چریکهای فدائی خلق و حاصل تجربیات آنها تا مرداد
 ۱۳۵۱ است . ارزش فوق العاده این کتاب که در نوع خود در جهان بسی
 نظیر است ، نموداری است از عظمت کار چریکهای حماسه آفرین خلق و صدآ
 مطلق آنها در برخورد به تجارب مبارزات گذشته ، برای ادامه افتخار آمیز
 آن در آینده .

این اثر مانند نوشته های دیگر مبارزین ایران - و از جمله جزوه ضرورت
 مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقا که اکنون بصورت یک اثر آموزشی برای خلق
 های دیگر جهان و از جمله خلق مبارز ظفار در آمده است - جای خود را
 در کنار آثار کلاسیکی مانند جنگ چریکی شهری کارلوس ماریکلا باز خواهد
 کرد . این افتخار بحق شایسته کسانی است که خون خود را وثیقه پیمان
 آشتی ناپذیری و دشمنی جاودانی خلق و ضد خلق کرده اند . درود بسی

پایان به قهرمانی این انسانهای نوین باد .

این جزوه در ایران توسط خود فدائیان و با بخدمت گرفتن امکانات چریکی چاپ شده است. چاپ حاضر تکثیر یکی از این نسخ است بهمان صورت اولیه

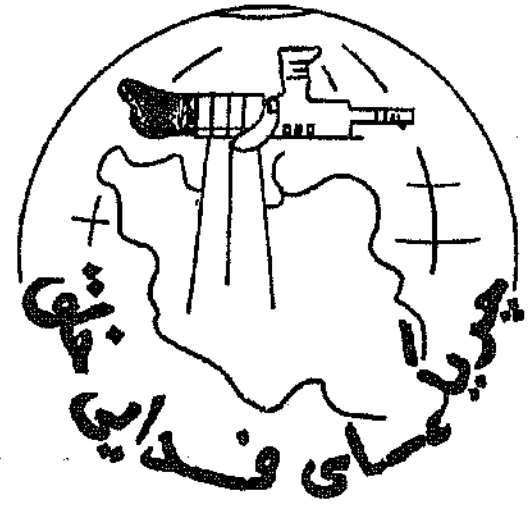
در حین نقل و انتقال مفقود شده است و بنابراین سفید گذاشته میشود. اگر موفق به دسترسی به آن شدیم جداگانه چاپش خواهیم کرد .

ارزش فوق العاده این کتاب بخصوص برای گروه های متعددی که اخیرا بوجود آمده اند - ایجاب میکند که پخش آن در ایران بحد وسیعی صورت گیرد بنابراین علاوه بر استفاده از امکانات محدود سنتی ، از یکایک خوانندگان میخواهیم که با استفاده از ابتکارات شخصی و با ملاحظه مسائل امنیتی ، یک یا چند جلد از آنرا به ایران بفرستند . این جد اقل دین است بر کسانی که این کتاب را میخوانند .

سازمانهای جبهه ملی ایران خارج از کشور

(بخش خاور میانه)

اسفند ۱۳۵۱



پاره ای از تجربیات

جنگ چریکی سترگ در

ایران



صفحه	مطلب
۱	۱- تهاجم به کلانتری قلعهك
۱۰	۲- چگونگی اجرای حکم دادگاه خلق در مورد فریبخواهان
۱۷	۳- معادله موجودی بانک ملی آیزنهاور
۲۸	۴- حادثه خیابان طاووسی
۳۷	۵- شرح محاصره خانه تیمی شهرهاپور
۴۸	۶- جنگ و گریز در بیابانهای جنوب غربی تهران
۵۸	۷- شرح ماجرای محاصره خانه مهر آباد
۷۷	۸- انفجارها - گاه منیریه
۷۰	۹- حمله ناموفق معادله موجودی بانک ملی وزیر
۸۰	۱۰- حادثه خیابان ابطحی
۹۰	۱۱- زده خوردن با دشمن در خیابان بابا ثیمان
۱۰۲	۱۲- جریان تخریب در خط انتقال نیروی برق کرج - تهران
۱۰۸	۱۳- انفجار در کلکهای برق در جنوب نیروگاه طرح آباد
۱۱۸	۱۴- معادله از بانک ملی ایران شعبه صنوبر
۱۲۸	۱۵- معادله موجودی اتومبیل حامل پول بانک بارگانی
۱۴۴	۱۶- حادثه انفجار در ضمن حمل مواد
۱۵۳	۱۷- فرار از محاصره خانه تیمی خیابان سلیمانیه

تقدیم به :

تمام رزمندگان جانباز خلق که در نبرد رویساروی
با دشمن و با تحت شکنجههای غیر انسانی نوکسیران
امپریالیسم بیهادت رسیدند.

تقدیم به :

تمام مبارزان راستینی که در زندانهای رژیم
فاشیستی شاه، دلیرانه مقاومت میورزند.

تقدیم به :

تمام گروههای چریکی که سرشتانده بخاطر رهائی
خلق ایران بیکار نمیکنند.

نزدیک بدو سال است که از مبایعات مسلحانه شهری در اسپران میگذرد. در طول این مدت درگیریها و عملیات چریکی بسیاری انجام گرفته است. این عملیات و برخوردهای مسلحانه بیکرشته تجار با کتیک و تکنیکی مشخص برای جنبش بیا آورده است.

از جانب دیگر دستگاههای پلیسی رژیم نیز در طول این برخوردها تجربه اندوخته و شیوههایی را برای جلوگیری از فعالیتها و چریکی آموخته اند و عملاً این شیوهها را اعمال مینمایند.

شناخت و استفاده از تجارب بدون چریکی از یکسو و آگاهی به شیوهها و روحیات دشمن از سوی دیگر دو موضوعی هستند که هرچریک کم تجربه باید با آنها آشنا شود و اصولی را بکوشا از این آگاهیها و تجارب است متعهدانه در جریان زندگی چریکی خود بکار بندد. بدون استفاده از این تجارب و آگاهیها و بدون گسترش و کاربرد آنها در زندگی عملی هیچ عنصر چریک و یا هسته چریکی قادر به ادامه بقا و یا انجام رسانیدن وظایف انقلابی خود نخواهند بود.

ما با دشمنی با تجربه سازمان یافته و تعلیم دیده سروکار داریم. دشمنی که با غارت منابع وسیع اقتصادی ما خود را به مدرنترین وسایل و تجهیزات تکنیکی مجهز ساخته است. هم اکنون دشمن با بهره گیری از تجارب کارشناسان امپریالیسم جهانی و با فرستادن متخصصین پلیسی کشورهای آمریکا و لاتین خود را به آخرین تجارب ضد چریکی

امپریالیسم آمریکا و دارنده های مزدور و مجهز میسازد. هم اکنون دشمن نیروهای خود را در فرمهای تفکیکاتی ویژه سازمان داده و بیک جنگ ویژه بر علیه مبین پرستان بستارده است. با اینکه اکنون جنبش بمرحله ای از رشد خود رسیده است که تا بودی و مرکوب آن برای دشمن بصورت امری محال درآمده است ولی این بمعنای آن نیست که دشمن از نظر تکنیکی کم بهانهیم. هم از این روست که باید همواره هوشیار و آماده باشیم. عملیات چریکی و حتی زندگانی روزمره چریکی رعایت بکرشته ویژه کارها را الزامی میسازد. رعایت این ریزه کارها برای عناصر روشنفکر که میخواهند بسبب ریزه بپیوندند بجلت دارا بودن دشمن تشویک و غیر عملی بهای اندکی دارد تا این کم بهای دادن به انضباط دقیق چریکی ناشی از پاره ای خصیصه های لیبرالیستی - خرد و بورژوازی نیز میباشد که منشا ضربات بیشماری به گروه های جوان میباشد. در این جزوه کوشش میشود تا مسائل اصولی و تکنیکی و ریزه کارها را تجربه شده جنگ چریکی شهری در قالب وقایع رخ داده بصورت ملموس و عینی در اختیار رفق انقلابی قرار بگردد.

تمام مبارزین راستینی که دستهای خود را برای برداشتن سلاح بر زمین افتاده عهدا دراز میکنند و به بیکار و مقص برای رهائی خلق ادامه میدهند متعهدانند که رهنمودهای این جزوه را بطور جدی و فعال بکار بگیرند.

با پرداخت که : " بر خورد جدی با قضا با شرط صداقت انقلابی است . " ما بهیچ وجه مجاز نیستیم که با این رهنمودها و تجارب که بهای گزافسی برای آنها پرداخته ایم کم بپایانیم .

مطالب این جزوه توسط رفقای نویسنده است که خود معتقدند در جریان درگیریها و عملیات شرکت داشته اند از این رو مطالب همگی یکست نبوده و از لحاظ نگاه در قسمت های مختلف تفاوتها بیچشم میخورد . بهر حال نرم نوشته مورد نظر ما نبوده است بلکه ما خواستار انتقال تجارب مبارزینی هستیم که در دشوارترین شرایط بدون هیچ امکان و حمایت مادی بروی پای خود بمثا به یک چریک فدائی خلق ایستادند و وجود خود را به امپریالیسم و نوکران دست بسپرده ای تعمیم دادند . مطالب این جزوه بیان کننده اراده استوار فدائیان است که همه چیز خود را از دست میدهند تا همه چیز را بچنگ آورند آزادی خلق همان چیزی است که در نهانیت بسپرده چنگ خواهد آمد .

" چریکهای فدائی خلق "

" تهاجم به کلانتری قلهک بقصد تصاحب مسلسل "

تاریخ انجام عمل : ۱۴ فروردین ۱۳۵۰

حمله به کلانتری قلهک اولین تهاجم تیمی از گروه ما در تهران بود . رفقا قبل از این عمل هیچ تجربه مسلحانه ای در شهر نداشتند . نتایج حاصله از این عمل حاوی درسهای آموزشی است . ما بعد از آن نتایج تاکتیکی مشخصی از آن گرفتیم بلکه بعضی از اصولی را که در تئوری پذیرفته بودیم عملاً تجربه کردیم . لذا ما در اینجا سعی می کنیم به تحلیلی که منجر به شناخت کاملتری از این عمل گردید بپردازیم . بعد از تشکیل تیم ما در دیماه ۵۹ بطورماندهی رفیق شهید مسعود احمدزاده " مدتتی وقت لازم بود تا رفقای که قبلاً یکدیگر را نمی شناختند وحدت را گانیک که لازم یک تیم مسلح است . بیا بنده از آنجا شیکه افرادی که ما در پیروی از اصول ما رکسیم . لنینیسم با یکدیگر وحدت کامل داشتند و علاوه بر آن فرمانده تیم ما برخوردی بسیار فعال و موثرانه با قضا یا میکرد . لذا ما موفق شدیم بگونه ای ارگانیک و خلاق تفکر یا بیم .

برای انتخاب و اجرای یک عمل مسلحانه شهری بحثهای فراوان شده بعلمت اینکه در آغاز یک مبارزه چریکی در شهر بودیم و میبایستی از نظر تسلیحات نیز تدارک شویم . لذا تهاجم به کلانتری و تصاحب مسلسل یا سببان جلوی درب را انتخاب کردیم .

شناختی سیستماتیک از تمام کلانتریها آغاز شده این شناختی بیشتر

از محیط خارج کلانتریها صورت میگرفت و ما در این مورد به عوام مسل
 خا رجی بیچاره عوام را داخلیها میدادیم و این بدو علت بود که نسبت
 اینکه با در نظر گرفتن ساعت عمل (ساعت عمل در طرح ساعت ۱۱/۴ شب
 انتخاب شده بود) که زمان آمدن پاسبا آنها به کلانتری برای تجمیع و
 بعد تفهیم جهت گفت شبها نه بوده در صورتیکه درگیری ممتد میشد پاسبا آنها
 شبکه بطرف پاسگا میآمدند و هر لحظه تا ساعت ۱۲ تعدادشان زیاده تر میشد و
 در استفا ده از عوارض طبیعی و تعویض کردن سنگ در تیرا اندازی میدنوا
 نستند اما ندازه ما از تحرك برخودا ربا شدند در صورتیکه افراد را مسلسل
 کلانتری در محدوده سر بسته ساختمان با بکا بردن چند کوکتل مولوتف
 مقابل در ورودی از هر گونه واکنشی باز میماندند دوم اینکه در صورت
 طولانی شدن زد و خورد احتمال اینکه مردم عادی صدمه به بینند زنی ساد
 بوده (۱)

- ۱- دور بودن در ورودی حیاط از ساختمان داخلی
- ۲- کور بودن جلوی در حیاط بخاطر هیچ ابتدائی خیابان دولت
- ۳- راه گریز مناسب از خیابان دولت بطرف جنوب

۱- درباره این مسئله بحث فراوان شد و با لایحه چندین نتیجه گرفتیم هر
 چند که هنگام عملیات میبایستی قاطعانه عوام را پوش پینی نشده را بخند
 مت گرفت و موفقیت عمل را به ملاحظاتی دیگر رجحان داده لکن تا آنجا
 که در محیط قدرت ما سبها بد کوشید مردم عادی صدمه نه بینند

و با لایحه خلوت بودن منطقه قلعه کلهک در شب و بنظر ما پلیس شمال شهر بعلمت
 آمیزه کمتری با خلق و بخاطر سکونت بوزواها در آن مناطق موجودی تعقیب
 شده و طفیلی و بی اراده است و کلانست به پلیس کلانتریهای جنوب شهر از
 هوپاری و تحرك و تجربه کمتری برخوردار است (۱)

طراحی تهاجم

یک هفته قبل از طراحی عمل و ماشین سرت کردیم و بعد آنرا رها
 نمودیم و این کاریه پیشنهاد فرمائده تیم به این منظور صورت گرفت
 که بتوان در طراحی عمل و مواضع رفتار مشخص نمود و آنگاه عملیات
 را بدین گونه طراحی کردیم :

- شماره ۱ : فرمانده عملیات و مسئول تسلیم کردن پاسبان و در هنگام
 درگیری مسئول جناح شرقی
- شماره ۲ : مسئول خارج کردن مسلسل از چند پاسبان
- شماره ۳ : مسئول آتش زدن موانع با زدا رنده در عمل بوسیله کوکتل
 مولوتف

شماره ۴ : معاون فرمانده و مسئول جناح غربی

۱- برای شناسائی و طرح یک عمل اکنون ما بگونه ای دیگری با تسلسل
 برخوردار میکنیم و بعضی از عواملی که در طرح بالا به آنها بها داده شده
 در طراحی های کنونی ما آنچنان بها نداد و جایشان را عوام با زدا رنده
 دیگری که واقعی ترند گرفته است و این خود تکامل تا کتیکی ما را که ناشی
 از کسب تجربه از عملیات مسلحانه است و نشان میدهد

شماره ۵ : راننده

شماره ۱ و ۲ میبا پیدا از غرب به شرق بطرف کلانتری بروند. شماره ۳ و ۴ نیز بفاصله ۱۰ متری ویدنبال آنها در حرکت کنند. نفر پنجم که راننده تیم است میبا پید در پیچ خیابان توقف کرده بمحض رسیدن شماره ۱ و ۲ مقابل درب سریم حرکت کرده بفاصله پنج متری درب کلانتری از سمت شرق توقف نماید. میبا پید در صورت بروز هر حادثه و طولانی شدن عمل مسلسل خودی را از ماشین خارج کرده و بفرمانده برسانده شماره ۱ و ۲ پس از رسیدن به مقابل درب کلانتری با پیدبا بین شکل عمل کنند.

شماره ۱ پاسبان را تسلیم کرده و شماره ۲ مسلسل را از چنگ گسی ها خارج کند. شماره ۲ موظف است هنگامیکه با پاسبان درگیر است او را به سمت شرق درب بکشانده بخاطر آنکه بعد از تصاحب مسلسل هنگام عقب نشینی بطرف ماشین در تیررس قرار نگیرد. (۱) شماره ۳ با کواکتل و سایر نقلیه و درب حیاط را با تش میگذرد تا هنگام عقب نشینی تعقیب نشویم. شماره ۴ مسلحانه بکمک شماره ۱ آمده در پناه آتش آنها تیم

(۱) - شماره ۲ معتقد بود بعد از رسیدن به پاسبان بلافاصله او را

با پهدف قرار دهیم لیکن رفقا به دلایل یکه پاسبان خود استعمار میشود و بخاطر شکم بندمت ندگین پلیسی در آمده و از خلق است و غیره نظر شماره ۲ را رد کردند ولیکن در صحنه عمل نظر شماره ۲ تا نید شد بدین معنی که پاسبان تسلیم نشد و اگر سریم اقدام نکرده بودیم افسراد را بمسلسل بسته بود.

میبا پید با ادای کلمه " گرفتیم " از جانب شماره ۲ عقب نشینی کنند شماره ۱ و ۴ هر يك میبا پید در دو سمت درب موضع گیرند و علاوه بر درگیری با افراد داخل کلانتری ۱ میبا پید طرف شرق و ۴ میبا پید طرف غرب خیابان را کنترل کنند بعد از اتمام عمل افراد به طرف ماشین رفته شماره ۴ بطل بست راننده مینشیند شماره ۲ که مسلسل تصاحبی را در اختیار دارد پشت سر راننده نشسته در صورت وقوع حادثه ای از آن استفاده خواهد کرد. شماره ۳ نخست و شماره ۱ بعد از او از درب دیگر ماشین سوار شده و راننده مسلسل خودی را بشماره ۱ میدهد از راه گریزی که قبلا تعیین شده یعنی از خیابان دولت به خیابان پخچال و بعد چاله هرز منطقه را ترك كس کرده و بعد ماشین سرفتی را رها نموده با ماشین خودی که همان شب در منطقه قرار داده بودیم بطرف پایگاهمان حرکت کنیم.

این طرح را بعد از چندبار بررسی پذیرفتیم و بخاطر تطابق عملکرد افراد در صحنه چندبار طرح را تمرین کردیم.

اجرای موفقیت آمیز عمل

چند روز قبل از عمل سرفت ماشین توسط شماره ۲ و ۳ و ۵ صورت گرفته ماشین توسط فرمانده به رابط تیمی دیگر که از امکان گاراز برخوردار است جهت نگهداری داده شده بود. بالآخره روز صفر فرا رسیده در آن روز رفقا يك بار دیگر طرح را مرور کردند و هر

يك بتنهائی وظایفشان را مرور نمودند . در ساعت ۸ شب همگی از منزل خارج شدیم راننده و شماره ۲ ماشین را به منطقه تعویض بردند و مسئول عملیات بعد از تحویل گرفتن ماشین سرفتی بسر قرار تعیین شده آمده برای تسلط بر صحنه عمل يك بار شماره ۱ و ۲ منطقه را پیاده بررسی کردند راننده نیز مسیر عقب نشینی را بخاطر شناختن عوامل بازدارنده جدیدی که ممکن بود بوجود آمده باشد يك بار طی میکند همه چیز آماده است و عمل را بدین ترتیب آغاز میکنیم :

شماره ۱ و ۲ و پشت سر آنها شماره ۳ و ۴ بافاصله ۱۰ متر در حرکتند . پاسبان که مسلسلی به گردن دارد در میانه درب کلا تری ایستاده است بعد از اینکه ما را میبیند خود را به کنار دیوار کشیده حفاظ میگیرد . بخاطر اینکه عمل کاملاً غافلگیرانه انجام شود میان شماره ۱ و ۲ صحبت از يك شکایت میشود و اینکه جناب سروان خودی کار را درست خواهد کرده وقتی به مقابل پاسبان میرسند شماره ۱ او را دعوت به سکوت و تسلیم شدن میکند لاکس پاسبان که مبهوت شده است خود را يك قدم بعقب میکشد . کفیدن کلنگدن تا نیمه توسط پاسبان ۵ گذاردن دست روی مسلسل برای جلوگیری از عمل پاسبان توسط شماره ۲ ، نشانه گیری مغز پاسبان از نهم متری و هلینگ توسط شماره ۱ این هر سه عمل در يك آن بوقوع میبویند اکنون چهار دست روی مسلسل قرار دارد بخاطر سر واکشی فیزیکی بدن پاسبان ناشی از هلینگ شماره ۱ دست روی مسلسل

قفل شده است و آنرا رها نمیکند و مستند زوزه میکند . در این لحظه دور فیک دیگری نیز بجای درب میرسند شماره ۳ دو ماشینی را که یکی در داخل کلا تری و دیگری جلوی درب پارک شده اند با کوکتل مولوتوف آتشی میزنند . ما در طراحی عمل تصور میکردیم بلافاصله بعد از هلینگ به مغز پاسبان وی خواهد مرد و شماره ۲ مسلسل را از جنگل خارج خواهد کرد . لکن اکنون حوادث در صحنه عمل بیگونه ای دیگر بوقوع میبویند شماره ۴ که میباید جناح غربی صحنه را کنترل کند حالا بكم شماره ۲ که کنا رجوی آب با پاسبان کلنگ را میبرد آمده است وی همراه با شماره ۱ بطرف درب ورودی ساختمان برای جلوگیری از حرکت پاسبانهای داخل هلینگ میکنند و با تحرکی عالی بطرف پاسبان آمده بکلی که شماره ۲ صدمه نمیبند با هلینگ میکنند این حرکت با ظرافت و دقت سه بار تکرار شده .

پاسبان که خون ناشی از اولین هلینگ به مغز ۵ چشماها را سد و کرده است نمیتواند جانی را ببیند . زوزه پاسبان که از لحظه ای قبل شروع شده هنوز ادامه دارد و تا بعد از ترك صحنه نیز ادامه میباید . شماره ۲ با زدن پشت پا پاسبان را ناگهان بزمین میزند و مسلسل را ابتدا از جنگل و بعد از گردن راج خارج میکند و با صدای بلند فریاد میکند گرفتارم !! در داخل ساختمان کلا تری همه های بگوش میرسند در پشت پنجره ها به هائی در قاریکی با شتاب و خمیده از این سو بآن سو میروند چنین بنظر میرسد که آنها در حال رقصند . شخصی از بالا لکن ساختمان بی مشرف بدرب کلا تری صحنه را میبیند

و بعد بلافاصله وارد طای شده پنجره را می بندد. از سمت غرب پاسبانی تا ۱۰۰ متری درب کلانتری میاید و بعد از اینکه متوجه قضا یا میشود صحنه را ترك میكند. در سمت شرق سرچها را راه نیزچها ریا پنج پاسبان خود را بهت كهوك تلفن و دیوا رمغنی کرده اند و هر چند گاه یکبار در زانسه و بآرامی سرك میكشند. پاسبانی از سمت شرق بآرامی از کنار دیوار خود را نزدیک میکند لیکن با حرکت شما ره ۴ که در آن موقع بجز دو ما عین ه حیاط ونیمی از ساعتان را نیز بآتن کشیده است و حالیکه را یستاد و صحنه را تماشا میکند و بیرو میشود و بیگونه ای حقارت آمیز که از يك نلامی بهید بنظر میرسد بهت درختی خزیده و بعد به تندی صحنه را ترك میكند.

علیرغم تصور ما در طرح هیچکس جرات دخالت را بخود نمیدهد و وا کنون که ما صحنه را ترك میکنیم پاسبانی بخود جرات داده از غیبت ما استفاده میکند به مقابل در حیاط میآید ما ابتدا تهری بطرف ما علیه میكند که باعث میشود شیشه ما عین بشکند و بعد ۳ تهریا بیسی هوائی علیه میكند ما که هم اکنون در ۱۵ متری کلانتری هستیم بدون توقف بحرکت خود ادامه میدهم و صحنه را ترك میکنیم و بعد از تمویض کردن ما عین بطرف پایگاهمان میرویم.

نتایج حاصله از عمل

شناختی کامل نبود و پیرا من اساس طرح عمل نیز نقص داشت در تحقیقات بعدی متوجه شدیم که علیرغم تصور ما در زمان وقوع عمل

بیش از ۵۰ نفر مسلح در ساعتان بودند. در صورتیکه نیروی با الفلمسی درها رج وجود نداشت. اگر ما نیم ساعت دیر تر یا زود تر عمل را شروع میکردیم. (در آن صورت نیروی کمتری در کلانتری میبوده یا ما نمیتوانستیم به گت رفته بودند و یا هنوز به کلانتری نیا مده بودند) چه با ما نمیتوانستیم بداخل نیز حمله کنیم.

۷ نتیجه گرفتیم که به نیروهای دشمن بهر از حدیها داده بودیم.

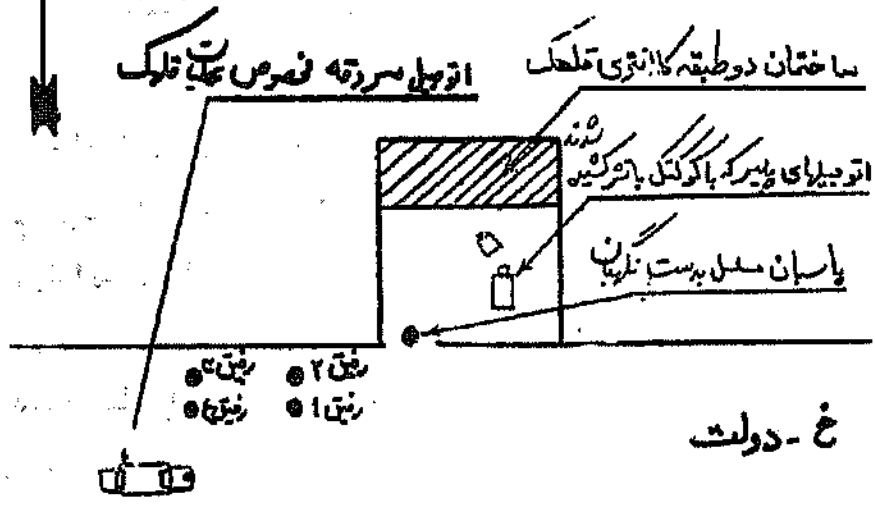
۳ هیچگاه نبا بدنیروهای دشمن را تسلیم شده فرض کرده تجربیست. اخیر نشان داد که نیروهای دشمن خوا به دلیل ترس از ما که به بعدی خوا به دلیل ترس از جان خود ممکن است مقاومت کنند.

۴ در این عمل شما ره ۴ که علیرغم طرح بجای درگیری در شرق در غرب با پاسبان درگیر شده بود مورد انتقاد قرار گرفت.

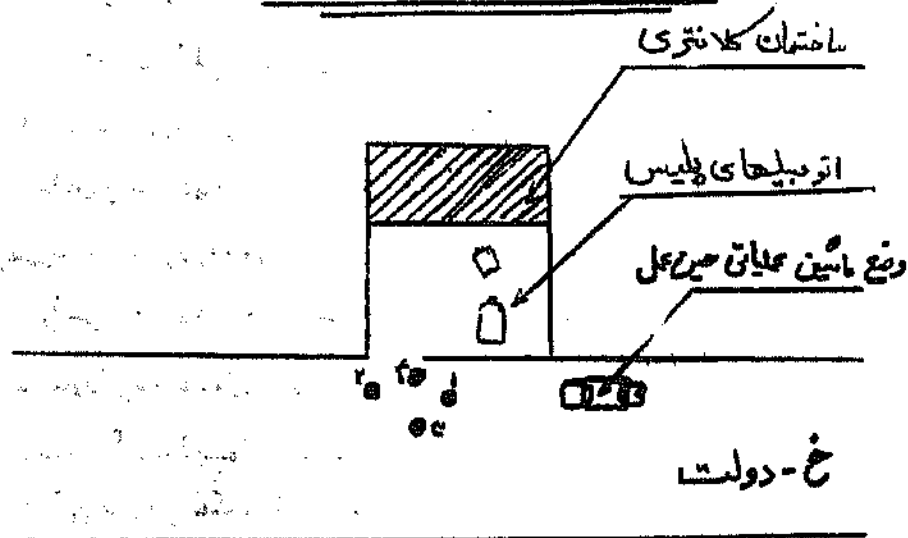
مزرگ بر مزدوران ضد خلقی.

۴۲

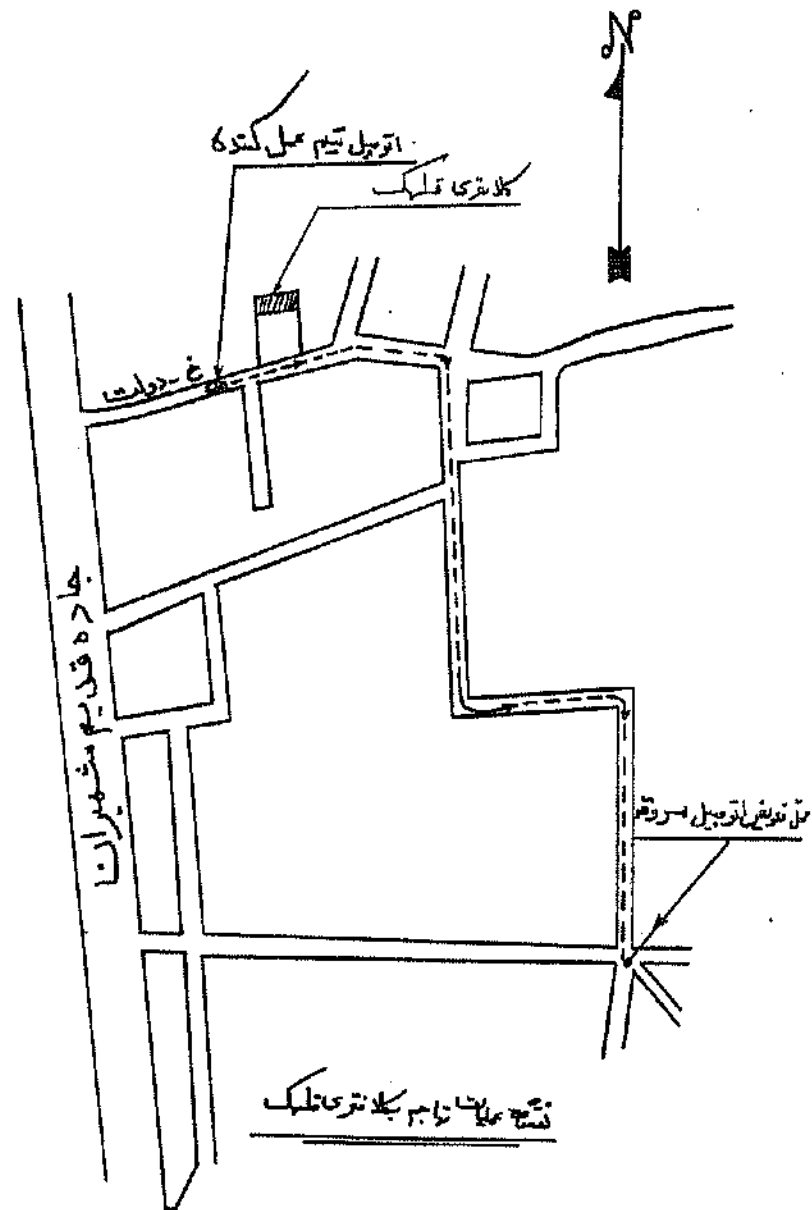
صفحه های بزرگده علیا تلک



آرایش تیم چند لحظه قبل از عمل



آرایش تیم هنگام اجرای عمل



چگونگی اجرای حکم دادگاه خلیق
در مورد سرلشکر فرسید هائین

تاریخ انجام عمل ۵۰ / ۱ / ۱۶
با احساسی سرشار از انتقام و مصمم و بی با زگفت و جوخه
اعدام فرسید هائین و جلاد را تشکیل داده و اقدام به شناسائی کردیم .
ما علمبرغم یافته و سایل کارمان مهیا نبود و اطلاع کمی از فرسید هائین
داشتیم با کار پیگیری و متمهدانه عمل شناسائی را سرما با نجام
رساندیم . تمام راههای فرار را چه با ماشین و چه پها ده شناسائی نموده
و محل انجام عملیات را انتخاب کردیم و پس از شناسائی تقریباً کامل
موضع افراد مشخص و محل استقرار ماشین ها تعیین گردید و ضمناً
ماشین دوم و ماشین اولی را که از عملیات برمی گفت اسکورت میکرد
و در موقع مناسبی افراد مهیا یستی با این ماشین منتقل شوند و ماشین
عمل رها گردد . و به همین شکل کار را انجام ده . البته انتقال افراد
از يك ماشین به ماشین دیگر در يك منطقه و رها کردن ماشین عمل در منطقه
دیگر صورت گرفت زیرا این عمل برای ردگم کردن بسیار مناسب بود و
پلیس را سردرگم میکرده . ماشین دوم جزو موجودی گروه بود و برای اینکه
هناخته نمود از صحنه عمل بدور بود ولی ماشین عمل مهیا یست از راه
مصادره یست آید البته اگر تا کسی میبود بهتر بود زیرا تا کسی نبر او ان
و کنترل آن بسیار مشکلتر است بنا بر این مهیا یست يك تا کسی مصادره
شده عیب ندارد این بود که طرح طوری ریخته شده بود که مهیا یست

صبح روز عمل تا کسی مصادره می شده که البته مهیا یست و مزایای تی در بر سر
داشت . برای انجام این عمل صبح زود من و یک رفیق دیگر از منزل
خارج شدیم و در منطقه و دور از منطقه خانه تیمی خود جلوی يك تا کسی
را گرفتیم و براننده آن گلتیم برود بفلان مکان (که از قبل آن
مکان را شناسائی کرده بودیم) را راننده بسوی مکان حرکت کرد و وقتی
که بمحل تعیین شده رسید ما از دو طرف تا کسی پها ده شده و پها تهید
را راننده را وادار به پها ده شدن کردیم البته راننده غافلگیر شد و متنی
نکرده کارگر محترمی بود او را بیباغ متروکی را شناسائی کردیم و
دو دست تومان با و دادیم و برای اینکه نتواند احیاناً خود را به پلیس
برساند پها یست را بستیم ولی نستها یست را آزاد گذاریم . محفونت بکار
بردن این حسن را داشت که دشمن راننده را بجرم همکاری با ما اذیت
نمیکرده و مرتباً میگفت " تا کسی را کجا میگذارد؟ " برای آنکه
خاطر راحت شود معلی را با و آدرس دادیم و پها واطمینان دادیم که
آسببی به ما عین نمیزنیم و از او خدا حافظی کردیم و ما عین را برداشته
و بسجل قرار در رفیق دیگر رفتیم و آنها را با سایل مربوطه سوار کرد
و بسوی محوطه عمل روانه شدیم . (البته مصادره تا کسی پیش از يك
دقیقه طول نکشید) هنوز تا ساعت صفروقت زیادی داشتیم و پها خون سردی
کامل به محوطه عمل وارد شدیم . طبق برنام ۳۰ متر با لائرا زها نه فرسید
هائین توقف کردیم هیچکس در حیا بان نبود فقط در خانه ای دمقصر
دور تر شخصی در با لکن منزلی مشغول ورزش بود و توجهی به ما نداشت

فرمانده ویکی از رفقا پیاده شده و کاپوت جلوی ماشین را بالا زده و مشغول ور رفتن با موتور شدند و منتظر بودند ماشین فرسوده‌اش از خانه خارج شود. ماشین عقب عقب از خانه بیرون می‌آمد و با یک فرمان عقب ماشین سمت شمال و با یک گردش جلوی ماشین سمت جنوب قرار می‌گرفت و پیراهن خوا دادامه میداد. آرایش ما چنین بود:

رفیق فرمانده ما مور بود جلوی ماشین را با کوکتل مولوتف و برگیا مسلسل بگیرد و در رفیق دیگر از شمال بطرف ماشین حمله کنند که یکی ما مور ^{هرات} مصدر فرسبوی خائن بود که جلوی درب گاراژ ایستاده بود. ضمناً حرکات را ننده را میبایست زیر نظر داشته باشد و رفیق دیگر ما مور شلیک به مغز فرسبوی خائن بوده رفیق چهارم هم کنسار ماشین ایستاد و ما مور متوقف کردن هر وسیله نقلیه و یا هر کسی بود که بسطوطه عمل وارد می‌شد.

ماشین فرسبوی خائن با این شکل آرایش یافته بود: را ننده پشت فرمان قرار داشت و پسر فرسبوی خائن پشت سرش نشسته بود و خود فرسبوی خائن نیز در مندی عقب درست راست قرار گرفته بود.

رفیق فرمانده زودتر از همه با کوکتل مولوتف و مسلسل کوه اولی داخل پاکت معمولی و دومی داخل یک تکه پارچه عادی بودند روانه محل خود شدند و در جنوب گاراژ قرار گرفت و بعضی مشاهده عقب ماشین سمت آن حرکت کرد و با یک حمله سریع و غافلگیرانه با پرتاب کوکتل و برگیا مسلسل ماشین را در وسط خیابان مه‌خوب کرده در یک

لحظه را ننده و مصدر فرسبوی خائن بصورت بد داخل خانه فرا کردند. ما دو نفر منتظر بیرون آمدن ماشین بودیم که صدای برگیا مسلسل رفیق ما را ناخود آگاه و بصورت کنا ما ماشین فرسبوی خائن رسانید.

صحنه با این شکل بود:

ماشین فرسبوی خائن از زیر در حال سوختن بود و عملیه‌های آتشی از دو طرف بد داخل ماشین که از طرفین در بهایش با زبوسر می‌کشد فرسبوی خائن در حال بیرون آمدن از ماشین بود و پسرش با حالت دو و فریاد زنانه سمت شرق خیابان که محوطه بازی بود فرا می‌کرد. فرسبوی خائن مات و مبهوت و با گنگی خاصی شروع به بیرون آمدن کرد من که در رد و قدمی او بودم با شلیک یک گلوله در شقیقه‌اش به آرامی نفس زمینش کردم. در اینحال رفیقی که ما مور مصدر را ننده فرسبوی خائن بود با لای سرا و ایستاده و همراه با من شلیک می‌کرد. رفیق فرمانده بعد از فرا را ننده و مصدر بصورت خود را بکنا فرسبوی خائن رسانده و با مسلسل او را هدف گرفت و کسی مسلسل گیر کرده و عمل نمی‌کرد. (رفیق ما مور مصدر را ننده یک کوکتل مولوتف درست داشت که موردا استفاده قرار داد) در اینحال که عمل را خاتمه میدادیم پسر فرسبوی خائن که سینه و گردنش زخمی شده بودند در میان مهد وید ما بصورت بسوی ماشین دویدیم و سرها همه درون آن جای گرفتیم و او ماده رفتن دادیم. عمل بقدری سریع انجام شد که وقتی برای سوار شدن بسوی ماشین آمدیم رفیق ما مور ماشین هنوز با و رند داشت که عملیات تمام شده است. بهر حال بصورت پسر از عبور از چند کوه

پس کوجه ماشین روکه مسیر فرامان برده از جلوی ماشین اسکورت
گذشتیم رفیق راننده ماشین اسکورت ما را دید و پشت سر ما حرکت
کرد و مدتی ما را اسکورت نموده بعد هریک از مسیری خود را بمنزل قرار
رساندیم و دو نفر از ماشین عملیاتی پها ده وسوا را ماشین اسکورت
شدند و ماشین عملیاتی با دور رفیق دیگر به منطقه مناسبی برسد و
شودیا رک گردیده رفقا تا ساعت ۷/۳۰ صبح بتدریج بفانه تپسی
برگشتند در حالیکه همه چیز جریان عادی خود را داشت و رفیقی که
راننده ماشین اسکورت بود بعد از ظهر بمنزل تپسی مراجعت کرده
ندیسجه : با اینکه عملیات جوخه اعدام فرسوی خائن بسا
موفقیت کامل رو بر گردیده ولی در عمل اشتباهاتی بهمراه داشت
که به شرح آن میپردازیم :

۱ - صادره اتومبیل در صبح روز عمل صحیح نیست زیرا ممکن است
عمل صادره ردی بجای گذارد و عمل اصلی را با شکست مواجه سازد
و احیاناً موجب بروز فاجعه گردد. صادره شب قبل از عمل نیسز
صحیح نمیباید زیرا امکان دادن تفسیرات دلخواه در اتومبیل یک
شبه بعید است. صادره صحیح آنست که چندین روز قبل از عمل
صورت گیرد تا بتوان با دقت کافی تفسیرات لازمه (تسویز رنگ -
تفسیر شماره - تعمیرات و بنزین گیری) را بخوبی انجام داد.

۲ - گیر کردن سلاح یا باصطلاح (گل) کردن اسلحه مساله ایست که
باید آن توجه زیادی شود و همه رفقا حالات مختلف گیر کردن اسلحه
را بیاموزند و یا لا اقل هر وقت با چنین حالتی مواجه شدند مخصوصاً

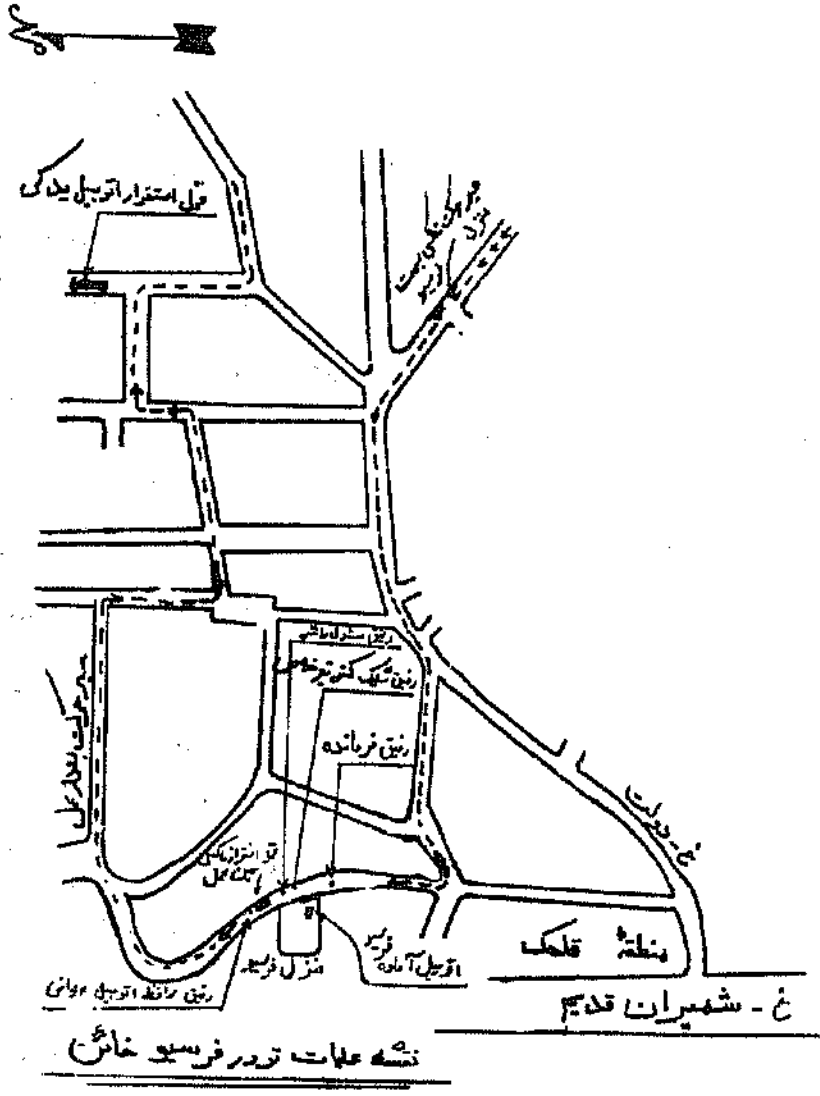
اگر در حین عمل با عذ فوراً پس از خارج کردن خفا بویا بدون در آوردن
آن یک مرتبه گلنگدن را بعقب کشیده و رها کنند تا گلوله گیر کرده در
اسلحه به بیرون پرتاب شده و گلوله دیگر جای آنرا بگیرد.

۲ - تنظیم کردن هلیک گلوله و بطوریکه سمت آن مشخص باشد
سمت گیری هلیک برای هریک از افراد داخل عملیات مهمترین عامل
جلوگیری از وقوع فاجعه (بسمت یکدیگر تیراندازی کردن) است. باید
سمت گیری تیرهای افراد حساب شده باشد. باید همیشه مواظب بود
که دور رفیق رو بروی یکدیگر شروع به تیراندازی نکنند. مادر عمل
هنگامیکه فرسوی خائن نفس بر زمین شده بود کمالاً اطراف او بودیم
من در عقب و رفیق فرمانده در عقب و رفیق دیگر در شمال قرار داشتیم و
همگی او را هدف قرار داده بودیم ولی مسلح رفیق فرمانده که
رو بروی من استاده بود گیر کرده و هلیک نمیکرد. بنظر من این یک
اتفاق بود که تیرهایمان به یکدیگر اصابت نکردند.

۳ - باید همیشه در طرح نقشه عملیاتی نکات مثبت و منفی را که ممکن
است در عمل بنفع یا ضرر ما باعث گردید بهیچ بهیچ نمود و طرز
بر خوردن با این عوامل را در طرح نقشه وارد کرده. مثلاً در این عملیات
ما فقط حساب کرده بودیم که اگر مصدر یا راننده با هر دو سوی ما
حمله کنند چگونه با آنها مقابله کنیم در صورتیکه عکس آن نیز ما
را در عمل دچار آشفته گپهایی کرد بدین معنی که در عمل هر دو نفر
فرار کردند و رفیق ما مور آنها و رفیق فرمانده هر دو سوی فرسوی خائن

آمدن و نتیجه این شد که ما در تبریز هم دیگر قرار گرفتیم و افسوسان
علیک بهم بوجود آمد.

ما دشمنان خلعتان را نماندیم کسرده



" معادله " موجودی بانك ملی شعبه آیزنهاور " تاریخ انجام عملیات : ۲۵ اردیبهشت ۱۳۵۰

این عمل قبلاً ترا رسید توسط تیمی پسرمانند همرفتی شهید احمدزاده " انجام شود ولی سرانجام در هنگام تهیه کوکتل مولوتوف این عمل مستقیماً به قوم ما محول شد در نتیجه اطلاعات لازم و موقعیت مکانی بانك آیزنهاور در اختیار تیم ما گذاشته شد و گفته شد که این طرح پس از بررسی های لازم و در نظر گرفتن شرایط آن در گروه پذیرفته شده و تیم ما با ایداز ۱۴ تا ۱۴ اردیبهشت نقشه عملی آنرا آماده کند. ابتدا بصورت دو دسته " دونفری شروع به شناسائی نمودیم . در آغاز با يك برآورد با این نتیجه رسیدیم که بعلمت و محیط عمل افراد تیم ما فقط برای داخل بانك کافی خواهند بود و بدین جهت از تیم دیگری برای انجام عمل کمک گرفتیم و رفقای ما و طلب از تیم مزبور آماج خود را اعلام کردند در شناسائی مقدماتی طبقه دوم بانك و وجود حیاط خلوت در پشت بانك با دیوارهای نرده ای توجیه ما را جلب کرده بعلمت غیر قابل رویت بودن طبقه بالا نظراً يك نقشه قهرمانی برای آن فرض کردیم ، چون ضلع جنوبی شبه ای بود از این رو محیط داخل بانك از خارج بخوبی دیده میشد بخاطر این موضوع اول تصمیم گرفتیم بسطح ورودی دره کرکه ای ضلع جنوبی را پائین بکشیم ولی بعلمت جلب توجه کردن از آن منصرف شدیم . در آما رگبریهائی که از تعداد مراجعین بعمل آمده بهترین زمان برای عمل فاصله بین

حاجات ۱۰ و ۱۱ صبح تیمی داد و دهده تعداد کما رندان بطور تشریف بیستی از ۱۰ نفر برآورد شد و رئیس و صدوقدا مشخص گردید و معلوم شد که این بانك ۲ گانه و صندوق بزرگدارد و احتمال داده میشد که در صندوق طبقه بالا نیز گانه و صندوق کوچکی برای نگهداری اسناد بها دار وجود داشته باشد و طبقه بالا همچنین از ضلع شمالی بوسیله پنجره بخانه های اطراف میداد است و علاوه بر در ورودی يك در از ضلع شمالی بانك را به پارکینگ آن مربوط میکرده و در دیگری نیز در ضلع غربی بانك وجود داشته که گویا برای خروج اضطراری مورد استفاده قرار می گرفت . محل استقرار کما رندان و رئیس و محل تلفن ها و صندوقها را بر روی نقشه ترسیم کرده و بهترین مکان برای پارک کردن ماشینها ی خودی و ضلع غربی بانك در نظر گرفته شد و مسیر عقب نشینی تعیین گردید در حقیقت در مسیر عقب نشینی احتمال حمله به بانك دیگری مورد توجه ما بود . چون اگر در معادله " بانك آیزنهاور موفق نمیشدیم مهیا بست روی بانك آنها بان ظفر طبق نقشه قبلی عمل می کردیم .

مسیر عقب نشینی را چنین در نظر گرفته بودیم : از ضلع غربی بانك به شهر آرا - پارک وی - ونك - میدان ونك - خیابان مهرداد مان - ظفر - با زهم مهرداد مان - جاده قدیم ۴۵ متری نارمك - سنگان - پدرشانی - سی متری ونك - کوی نیروی هوائی . با توجه به شناسائی که کرده بودیم و تقسیم مسئولیت نمودیم . رفقای عمل کننده و سلاحها و مسئولیتها بمان بدین ترتیب بودند . رفیق فرمانده عملیات : سلاح سازمانی يك کلت سلاح اضافی برای

عمل و مسلسل مت با سه خطاب اضافی مسئول کنترل صحنه عمل .
رفیق ۲ : سلاح سازمانی يك كلت ۱۴ تیر كالیبر ۳۸ و يك دهنه
مسئول باز کردن صندوق بزرگ شرقی .

رفیق ۳ : سلاح سازمانی يك كلت كالیبر ۲۵ مسئول باز کردن صندوق
غربی .

رفیق ۴ : سلاح سازمانی ، كلت كالیبر ۳۲ مجهز به خفه كس
مسئول باز کردن صندوق كوچك بالا و آوردن كارمندان طبقه بالا به
طبقه هم كف .

رفیق ۵ : سلاح سازمانی ، كلت كالیبر ۲۵ و يك دهنه مسئول جمع
آوری كارمندان و مراجعین داخل بانك به یکی از اطاقهای پشتی
بانك .

امراد سخن رانی برای تمام حاضرین در بانك در مورد اهداف
جریکهای فدائی خلق و لزوم عمل مصادره مسلحانه برای انقلاب
و در خواست همکاری از آنان .

رفیق ۶ : سلاح سازمانی يك كلت كالیبر ۳۲ و سلاح اضافی برای
عمل دو عدد نارنجك و يك دهنه و مسئول کنترل محوطه عقب بانك
و کمک به رفیق شماره ۵ در جمع کردن حاضرین .

رفیق A و رفیق B نیز از تیم دیگر در بیرون بانك ما را پشتیبانی
میکردند که مسئول در خروجی از بیرون و مانع برگشت مراجعین
و در صورت بروز خطر احتمالی مانع سنگر گرفتن و نزدیکی
هدن امراد دشمن به بانك بودند . نزد این رفقا نیز علاوه بر

سلاح سازمانی و يك قبضه اسلحه (مسلسل یوزی اسرائیلی ، صادر شده از
کلاتری قلچك) و چند نارنجك وجود داشت . طبق برنامه مدت عمل
هفت دقیقه و هشتاد ثانیه ، دكتور (جراح) در نظر گرفته شد .

بعد از تمام شناسایی های لازم در روز ۲۴ اردیبهشت بعد از
درز میبگاهی و خوردن صبحانه و مرور نقشه برای چندمین بار و
تكرار مسئولیت های محوله و تعیین قرا را با يك دیگر و با ك کردن هر
گونه ریسک از جیب ما ساعت ۸/۵ صبح با آمدن رفیق دختر در منزل
واقع در نیروی هوایی ، ما ز م منطقه عمل هدیم .

در منطقه عمل جلودرب ورودی بانك يك فرستنده اجناس لوکس با
جراج کردن اثاثیه خود جمعیت متراکمی را بوجود آورده بود که
ساعت برنامه ما را بتصویب انداخت و فردا عین برنامه تکرار شد .

دو ساعت ۱۰ و هفتاد دقیقه جلودرب بانك مستقر و آماده حرکت به
داخل هدیم :

ابتدا رفیق ۱ وارد طبقه . بفاصله چند لحظه پشت سر داخل
شدند . قبل از اینکه رفیق ۱ مسلسل را از زیر کتف در آورده من با
کشیدن اسلحه کمری در ب عقبی بانك را بستم و رفقا نیز هر يك در مکان
های خود مستقر شدند و این يك غافلگیری کامل بود . هنسوز رئیس
و كارمندان و متنگ بودند و قیافه بهت زده ای داشتند .

رفیق گفت که آقایان ما با شما کاری نداریم و فقط در صورت

عدم توجه به خواست‌های ما با حقوق عدید و بیرو خواهد بود و مسئولیت آن با خودتان خواهد بود. رفقا تمام کارمندان و مر-
اجمین را وسط بانك جمع کردند . (سیزده کارمند مرده بانك
ما همین نویسن و بانك مستخدم) در این موقع رفیق ه شروع
به سخنرانی کرد و در پایان تعلق رفیق ه که همراه با واقعیت‌های
تلخ از جامعه ایران بوده عکس‌ها ه کثیف و مزدور و خودفروخته
بهائین کعبه ه و با نفرت هر چه تمامتر در زیر پشای
چریک‌های فدائیس خلق هرد گردیده و چهارده نمونه اعلامیه
چریک‌ها در میان چهارده کارمند و هنده مشتری بانك توزیع
گردیده در ابتدای سخنرانی ه من مستخدم را از آبدارخانه
بداخل بانك راندم و پس از بستن پنجره آنجا و قطع کردن تمام
پوش بانك ه آبدارخانه را آماده کردم که در پایان سخنرانی
همه را بداخل آن بردیم . در این حال بهختر حاضرین که
تقریبا جوان بودند ه تند تند شروع بخواندن اعلامیه ه
کردند و بعد از خواندن هر اعلامیه آنها با اعلامیه دیگر مبادله
میکردند. البته مشتریان نسبت به کارمندان در این مورد آزادی
عمل بهختری داشتند . از يك طرف با حرص هر چه بهختر میخوا-
ستند که در مدت همین چند دقیقه همه اعلامیه ها را بخوا-
ندند و از طرف دیگر هم از خوف عالی آمیخته با ترس میخواستند
که ما را نگاه کنند. من ترها بخواندن اعلامیه کفر تمام

شان میدادند و با توجه کمتری اعلامیه ها را مطالعه میکردند و
بهختر بهت زده بنظر میرسیدند. در میان این عده يك کارمند
جوان بانك که قد نسبتا بلندی داشت و لباس خیلی پوشیده بود
گفت: « اعلامیه هایتان کم رنگ و ناخوانا هستند » جمله اخیر بنظر
من متلك گونه آمد (گویا میخواست بهختر دیگر همکارانش را شریکا ری
کرده باشد) من به او چشم قره رفتم ه در این هنگام رفیق ه
رسید و از موضوع مطلع شد و جواب مناسبی با و داد. رفیق گفت: «
ما با پولی که از این بانك معادله میکنیم ه نمی میتوانیم که
ما همین پلی کوی بهختری برای تهیه اعلامیه ویا لا بوردن سطح آگاهی
سهایی خلق فراهم کنیم که خوانا تر و پر رنگتر باشد» در خلال
این مدت فقط رئیس و مندوقدار از آبدار خانه برای باز کردن
مندوقها خارج شدند و پس از گشودن مندوقها دوباره به آبدارخانه
باز گردانده شدند. در حین عمل يك نامه رسان از پشت بانك وارد
محوطه پارکینگ بانك شد و متوجه داخل گردید و میخواست خارج
شود که توسط رفقای بهرون بداخل رانده شد و تحویل آبدارخانه
گردیده. در همین مراجعین چندتا لفظ ه بانك راننده ما زمان آپ که
سویچ ماشین گرفته شد و چند نفر دیگر که سر و وضع مرتبسی
داشتند دیده میشوند. رئیس و تحویلدار بهختر از دیگران رنگ
پاخته بودند. ماهین نویسن هنوز منگ بود. در ابتدا رئیس میگفت
: « کلود بی من نیست یعنی تحویلدار است . » و تحویل
دار میگفت: « یعنی من نیست . » که بعد از يك اخطار توسط رفیق

به رئیس و تحویلدار ، رئیس يك صندوق و تحویلدار صندوق دیگر را باز کرده پول در صندوق سمت غرب بود که توسط رئیس با ز شد و صندوق بالا نیز که حاوی مدارك بود توسط کارمندی باز گردیده پولهایی که پورژوازی بزور از خلق چپا ول کرده بود در تملک داشت با قدرت از زمین کما دره مدت در راه انقلاب مصرف خود

در ساعت ده و بیست و نه دقیقه عمل حاکمیت ما در آباد رخانه واقع کردیم و از بانک خارج شدیم و یعنی متجا وز از ۱۴ دقیقه در بانک بودیم که ۱۱ دقیقه سفرانی رفیق طول کشید و ۱ دقیقه خود عمل طول کشید که همراه با مولفیت بوده و ۵۹۸ هزار تومان موجودی بانک معادله بود. پسما انتقاد عد که خواهی همالی کرده و هفت دقیقه

افاده بر برنامه تعیین شده در بانک مانده ایم . در این عمل رفقا از قاطعیت فرماندهی و روحیه رزمندگی یکدیگر لذت میبردند. (رفقای بیرون دو دانش جویی را کسبه از پشت پنجره متوجه داخل شده بودند از ده متری خارج بانک به داخل آوردند) همین قاطعیت در عمل و بالا بودن روحیه سبب شد که حازم بانک ظفر عویم تا موجودی آنجا را نیز معادله کنیم ولی بعد از منتظر شدن جلو بانک ملی ظفر رفیق ۵ به رئیس فرمانده گفت : « این یک چپ روی در عمل است » و رئیس فرمانده پس از کمی تمیق به رفقا گفت که این کار را به بعد موکول میکنیم . (که بعدا عملی گردیده)

بعدا بر اساس اطلاعات بدست آمده متوجه شدیم و معاون بانک

بزنهار که کارمندی بنام محمد علی نفید بوده و در موقع معادله بانک و بنا به دلایلی در بانک حضور نداشت و انتقاد نفیدی از رئیس و کارمندان کرده بود که چرا در برابر چریکها مقاومت نکرده ایم و اگر من بودم صندوق را باز نمی کردم . چندی پس از این مدت بحساب اینکه این شخص يك کارمند مزدور و خواه خدمتی به دستگاه بود او را رئیس بانک ملی شعبه صفویه کردند و در موقع معادله موجودی بانک ملی شعبه صفویه بود که بعد بحالت عدم اطاعت از فرمان چریکها سر خود را به باد داد و این بار رئیس بانک ملی اهزنهار بود که از نفید انتقاد میکرد و میگفت اگر نفید زبان درازی نمیخورد الان زنده بوده (منظور از زبان درازی همان خواه خدمتی به دستگاه است)

نتیجه

این نتایج که از تجربه های فراوان در عمل کسب شده و تقریبا بصورت فرمولی در آمده در معادله موجودی بانکها (اموال پورژوازی) بکار برده میشود و کار برد آنها مورد تایید قرار گرفته و نتیجه مطلوب بدست داده است :

- ۱ - غنائی بانک از نظر ساختمانی و که عامل درپ ورودی و درپ خروجی اختراعی پنجره ها و درپ ورودی بداخل پیشخوان و محل استقرار صندوقها و محل تلفن ها . محل تقریبی دکمه آژیر (که ممکن است زهر پای رئیس یا صندوق دار و یا کارمندی باشد) که معمولا از روی سیمها تشخیص داده میشود) محل کلکتر

برق و در صورت مختار نبودن حداقل محل يك پریز برق که بوسیله يك
 دو شاخه متصل سیمها اتصالی کرده و برق قطع میشود (۱)
 دیدگاهها و مفاهیمها ی اطراف و یا عا برین سواره و بیابانها داخل بانك
 و اینکه درجه ساعتهائی بر اثر تابش و انعکاس نور خورشید، داخل بانك
 کوریا روشن میشود، با بد مشخص گردد.

۲- شناسائی عناصر داخل بانك که بنا به درجه اهمیتشان عبارت
 هستند از: محافظ مسلح، رئیس، تحویلدار، مستخدم و کارمندان و
 محل استقرار هر يك از آنها.

۳- آمارگیری مراجعین و بدست آوردن میانگین تقریبی آنها در
 ساعتها و متفاوت و انتخاب کردن بهترین زمان برای عمل بخصوص
 چندبار چك کردن مراجعین در ساعتها و تاریخ که با بد عمل انجام شود
 با انتخاب کردن راه عقب نشینی و شناسایی آن که کمترین چسب
 راهها بر خورد کنند و از نظر ترافیک خلوغ نباشد تا بتوانت زودتسرا ز
 منطقه عمل دورهد (چندبار تراکم ترافیک را اندازه گرفته و از مسیر
 انتخاب شده در ساعتهائی که با بد عمل صورت گیرد با سرعت عبور کرد و
 همچنین شناسائی راههای پریهچ و هم برای درگیری احتمالی چون
 عقب نشینی و این راه طوری انتخاب شود که بعد از درگیری با آتش
 زدن وسیله تعقیب کننده بدون فوت وقت وارد گناختن در مسهر اصلی
 تعیین شده بتوان قرار گرفت.

(۱) دو شاخه متصل عبارتست از دو شاخه معمولی برق که از داخل توسط
 سیمی همردو شاخه بهم وصل شده باشند.

۴- تهیه وسایل لازم که شامل ماشین سرقته شده یا صادر شده میشود،
 (ماشین با حداقل عب قبل از عمل تهیه شده باشد)، میخ سه کسج
 برای پنجر کردن ماشین تعقیب کننده، چند کراکتل مولوتف کراکتسه
 (حتما با بد بعد از عمل کراکت را از کوکتل جدا ساخت و پشت سینه را با آب
 ولرم بشوید) ، وسایل گرم و لباس برای تغییر قیافه و ردگسم
 کردن و انداختن انگشتی و یا چسباندن چسب لوکوپلاست بر انگشتان به
 منظور نگذاختن اثر انگشت برای افراد شناخته شده، از نظر پلیس،
 داشتن وسایل پزشکی مختصرا افرادی برای جلوگیری موقت از هویتبری
 همد در موقع زخم برداشتن بهنگام درگیری احتمالی.

۵- شناسائی عناصر خودی بر منطقه عمل که در اثر بروز خطر احتمالی و از
 کار افتادن وسیله نقلیه بتوانت در منطقه پخش و از جهات مختلف از
 منطقه دور شوند.

۶- انتخاب کردن چند بانك بدکی تا در صورت پیمانادن امکالات غیر
 قابل پش بدکی در مورد بانك اصلی از بانك بدکی برای عمل بتوان
 استفاده کرده این کار بدون منظور صورت میگردد تا بتوان از تجهیزات
 و افراد آماده و فرط دیگر استفاده کرده.

۷- نظرات لازم برای عمل بستگی به سمت مسوول عمل و پراکندگی
 کارمندان و در تقسیم مسوولیت بنا به عناصر و عوامل شناسائی
 در صورت میگردد مثلا رفیق A مسوول رئیس و رفیق B مسوول مندوب
 رفیق C (با بد افراد چندبار مسوولیتها ی تعیین شده را در

صحنه مصنوعی که کنترل تمرین کشف دتا کاغذ آماده شوند) و اشکسالان
احتمالی بر طرف گردد) .

۹- گذاشتن قرارهای لازم و حساب شده با همدیگر (قرارها باید
داخرو باشد که در صورت از میدان خارج شدن يك یا چند رفیق ارتباطاً
تممی و گردی بهم نخورد) .

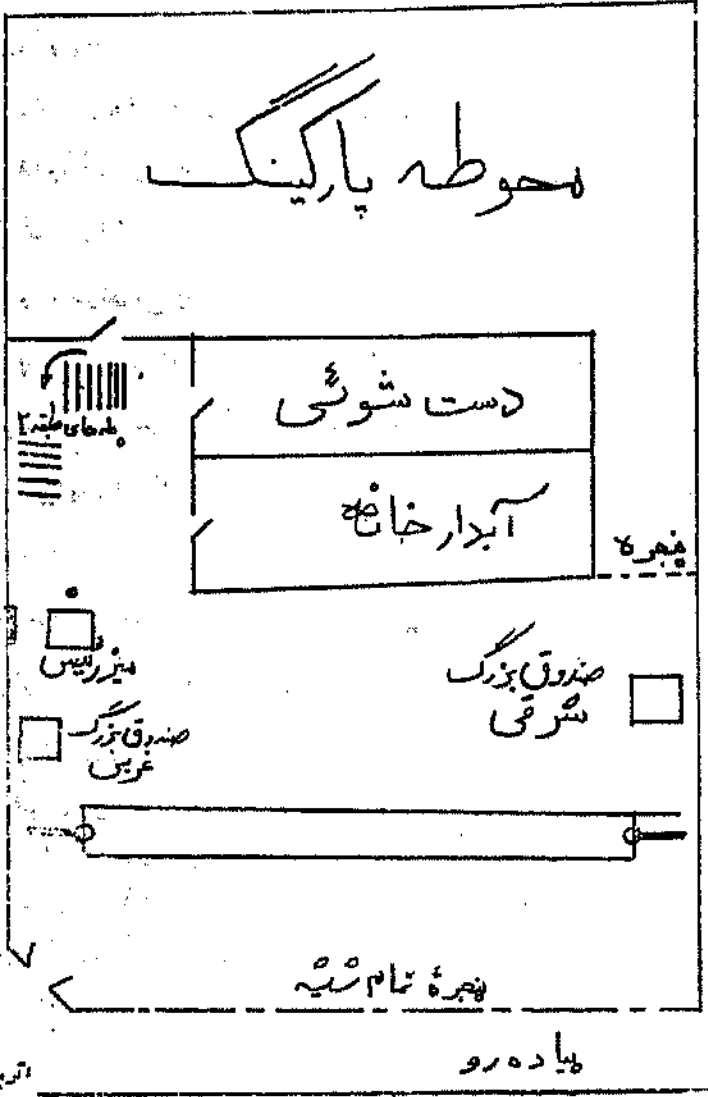
۱۰- زفرات عمل کننده نباید هیچگونه رد مشخصی همراه خود داشته
باشند. پاک کردن جیبها از هرگونه اورای شناسائی و هویت کلید
منزل و ماشین . کندن برچسب لباسشویی نزدیک منزل از آسترکت
و فلوار (حتی نباید در داخل جاسازی آسترکت و فلوار رو بند ساعت
و کفزاردی وجود داشته باشد) .

رعایت تمام نکات ذکر شده در عمل ماده بانک برای مسا
ایده آل است ولی هرگز نباید بخاطر اینکه امکان ایجاد تمام شرایط
ذکر شده را نداشته باشیم دست بعمل نزنیم .
فانجا که امکان تان اجازه میدهد شناسائی کرده و وسایل لازم
را تهیه مینمائیم دست بعمل مینماید . این قاطعیت در عمل و
رویه تعرضی چریکی است که کمبود و از جهات مختلف جبران میکند
و ضمنی برای موفقیت او در عمل است .

پسروزی از آن ماست

راه

منزل مسکونی



Handwritten notes in Persian on the left margin, including 'راه', 'میزرانیس', 'اقبیل محانه', and 'اقبیل نیم عمل کننده'.

" حادثه غیبیان طایفه سوسی "

" تاریخ وقوع حادثه : سوم خرداد ۱۳۵۰ "

حادثه طایفه و هوسی بدنبال حادثه نیروی هوایی و در ارتباط با آن صورت گرفت و در واقع با آن گره خورده بوده از این روست که برای بررسی کامل آن باید از حادثه نیروی هوایی و حتی زودتر از آن، از دستگیری دو تن از رفقا شروع کرد:

رفیق شهید بهروز دهقانی در غیبیان غیبی ز طی بر خورد مسلحانه دستگیر شد و بدنبال آن رفیق شهید محمد توکلی هنگامیکه سه روز متوالی قرار در رفیق را تکرار کرده بود در روز سوم سر قرار دستگیر شد.

این رفیق عضو تیمی بود بفرماندهی رفیق شهید اسکندر مادی نژاد که رفیق پویان نیز در آن عضویت داشت و با گرفتار شدن رفیق توکلی و بر سر قتلش نمودن خانه اختلاف نظر بروز کرده عسدهای از رفقا منجمده رفیق اسکندر معتقد بودند که با پدیده زودتر خانه را ترک نموده رفیق پویان برعکس به تحلیل معضات از غریب معتقد و میگفت مورد در رفیق توکلی مورد متفاتی است و زیرا این رفیق خانه از طرفی خانه ای دیگری برای گذشتن دارد. (رفیق توکلی

۱- در اینجا لازم است نکته ای را متذکر شویم : مادر تحقیقات بعدی متوجه شدیم که قرار مربوط به رفیق شهید محمد توکلی را دشمن بعد از تکه تکه کردن لباس رفیق شهید بهروز دهقانی را از میان آستر لباس او یافته است. رفیق دهقانی گفته عدن زهره کتبه سازمان امنیت را به لودان کوچکترین اطلاعی بگنجا ترجیح داده است. مادر این جا یکبار دیگر خاطره این رفیق را گرامی میداریم.

علاوه بر خانه تیمی اش خانه دیگری با رفقا سعید آریان و شپین توکلی داشت که خانه عادی شان بوده گلشن این خانه نمیشد و دست برای دشمن قانع کننده باشد زیرا این رفقا بسیار کم در آن خانه زندگی میکردند و خصوصا با دستگیری رفیق توکلی دیگر کسی در آنجا بسر نمیبرد با این ترتیب ساواک پی میبرد که این خانه تیمی رفیق نیست و از طرف دیگر رفیق تیب بسیار محکمی است. علاوه بر این ها طایفه قوی می رود که رفیق خودکشی کرده باشد در واقع یکی از انگیزه های قوی که سبب شد تا رفیق پویان به ترک کردن خانه بی تمایل باشد این بود که روی خانه طرحهای پیچیده شده بود و طرحهای وسیع دیگری داشت پیاده میشده برای خانه زحمات زیادی کشیده شده بودند داشت پیک افغان بسیار جالب تبدیل میگفت بدحوی که دل گذدن از آن آسان نمیشد.

سرانجام مساله با این شکل حل شد که چهار تن از رفقا به خانه دیگری رفتند. رفیق پنجمی که قرار بر توشب قبل به این تیم می پیوندند نیز با این خانه منتقل شد.

رفیق پویان در خانه اول ماند و برای آنکه تنها نباشد رفیق بهروز نذیری نیز با او بود. طبق قرار قبلی عصر روز بعد رفیق مادی نژاد برای منتقل ساختن رفقا پویان و بهروز نذیری بخانه جدید (به نیروی هوایی) رفت لیکن با خانه محاصره شده رو برو شد. پلیس با اندازه با ورنکردنی نیرو پیاده کرده بود. رفقا قهرمانان مقاومت و زیدند تا آخرین

گلوله چنانکه نند و سرانجام خود کشتی کردند.

اما از آنجائی که آن موقع ماه نو از نتیجه محاصره مدخلج نبودیم رفیق پیروندیری ها نه چندی را که در آن مقیم شده بودیم میدادست دید را مجبور به تخلیه این ها نه یا فتمیم . طبعاً کار با شتا بزدگسی همراه بوده و رفقا آریان و صادقی نژاد ها نه طایفی را با بیعی شراعتی که احبنا نه و بینگامی پیشنها دکرده بودند ا جا ره کسر کردند که اینها خود میتوانستند متعاضد موطن باشند .

رفیق آریان درها نه طایفی منتظرمانه و چها رفیق دیگر رفیق شهین توکلی و رفیق صادقی نژاد و رفیق حدود ساعت ۸ بعد از ظهر آمده تعلیه ها نه شدند . و بیلو نقلیه ما یک فولکس واگن استیشن شخصی برانندگی رفیق صادقی نژاد بوده دوتن از رفقا عقب ما شین بودند . کلاچ ما شین هراب بسونده دنده عین میگردونه ترمز می گرفت . رفیق همیشه با دنده ۳ حرکت میکرد و هر چند متر ما شین ها موش میشد . هر با ردور رفیق از عقب ما شین پائین آمده هولس میدادند تا ما شین روشن شود . با خا نه ای که بطور مشکوک گرفته شد ، با خا نه ای که بطور مشکوک ترک شده یسود و با ما شین مشکوک و ما آهسته آهسته بسوی حادثه ای ناشناخته پیش میرفتیم

سرانجام ساعت از ۹ گذشته بود که به خا نه طایفی رسیدیم . این خا نه سه طبقه داشت و ما طبقه دوم آنرا ا جا ره کرده بودیم . رفیق شهین توکلی در طبقه دوم مانده و رفقا آریان و صادقی نژاد پائین آمدند

و با رها را جمع و جور می کردند و دور رفیق دیگر با رها را بالا میبردند ابتدا سلاحها بیجا لایر شده شدند و سپس قسمتی از وسایل دیگره در یکی از دفاتری که رفقا برای بردن با رها به پائین آمدند خود را در محاصره یافتند .

دورتا دور ما جلوی خا نه های داخل کوچه (خا نه ما سر کوچه واقع شده بود) و داخل دو ما شین که سر کوچه توقف کرده بودند (یک گازویک جیب) ما مورین مسلح گماشته شده بودند . ما منتظر دستور رفیق صادقی نژاد که فرماندهی تیم را بعهده داشت ماندیم لیکن رفیق نگاهی داشت که معنایش را نمیدانستیم هر چند که حالتی پرسش آمیز و بهت زده را میفهمیدیم نگاهش تشخیص داد .

افرادی که ما را محاصره کرده بودند هر کدام یک دستبند درست و چند دستبند بکمرداشتند و اسرا را میوز زیدند که دستها همان را در دستبند بگنا وهم تا آنها در عین حال بوضوح از تماس با ما در هراس بودند و با حالتی وحشت زده خود را دور نگاه میداشتند . چند لحظه تردید

در هر دو جناح حا کم بوده . در جناح دشمن بعلت هراس فوق العاده ان و در جناح ما بعلت غافلگیر شدن . این وضع نمیتوانست زمان زیادی دوام بیاورد . سرانجام دشمنان دستبند را به دستهای در رفیق که پائین آمده بودند نزدیک ساختند . (بنظر میرسد که رفیق صادقی نژاد و رفیق آریان توسط نفراتی که با سلاح بعلت این رفقا آماده بودند تهدید می شدند) این دور رفیق علی رغم اینکه مسلح نبودند (اسلحه ها را در خا نه گذا رده بودند) عکس العمل شدیدی نشان

دادند و بسنا بله پیدا کنند. این البته در مورد چریک امری طبیعی است. برای چریک هیچ چیزی ناممکن نشود و در نا کثرت تسلیم شناسیدن نیست. چریک در هر شرایطی و با هر امکانی که در صورت درگیری بمقا بله میبرد ازده حتی اگر این مبارزه با چنگ و دندان باشد. اگر درگیری با تحمل خود ما مت برد رفتن کوبیدن را بر منفعل ماندن ترجیح میدهم.

ما در یک تیم خود را به بیروی ارگانیک از استورات فرمانده ملزم میدانیم. لیکن تحت شرایطی که تفریح حد امکان یک عکس العمل جمعی صاحب عده و سازمان یافته وجود نداشت و در اینگونه شرایط هر کسی بطور ارگانیک و بر اساس غریزه عمل میکند.

دور رفتی که با تنه آمده بودند پس از مقابله ابتدائی با چند ما نورا ده از محاصره گریختند و با دیدن مسافتی که ما مل چند هیچ وهم بود تعقیب کنندگان را سردرگم ساخته و با گرفتن وسایله نقلیه درو شدند.

در اینجا ذکر ریحا دشای را آموزنده میدانیم. رفیق ۱ که جلوتر از رفیق ۲ میدوید از وجود این رفیق بی خبر بود و او را تعقیب کنندگان خود می پنداشت. رفیق ۱ که خود را در معرض خطر دستگیری میدید از جلوی مغازه ای چند دقیقه کولا برداشته و با آن بسوی رفیق ۲ حمله ور شد. رفیق ۱ با این کار قصد داشت کسی را که تعقیب کننده خویش می پنداشت مجروح و احیا نسا خلق کند و به جنبه

نبرد بر گردید است کم! او را وادار به تیراندازی کند و احتمالا به جاسی دستگیر شدن سپه می شود. رفیق ۱ با دریا فتن اینک رفیق ۲ است که دنبال او میدوید نه یک تعقیب کننده (رفیق ۲ خود را معرفی میکند) شوقها را در جوی آب انداخت و بر اهن ادا میداده این تجلی واقعی یک روحیه چریکی است. هیچگاه ما یوس نشدن و همواره امیدوار بودن و هیچگاه منفعل ماندن همواره متمرض بودن.

رفیق آرمان که مسلح نبود (سلاح را قبلا در خانه گذا رده بود) زخمی دستگیر شد. رفیق صادق نیز از قهرمانان مسلح بر کفید و بمقا بله مسلحانه پرداخت و در جریان مبارزه شهید شد.

رفیق عهده توکل به بهت با م رفته و با عمارهای قهرمانان که با صفر گلولهها قاطی میشدند و لظای تاریک شب را مهکا فتند و علسی را از آنچه میکنند آگاه میساخت.

عنا سنا مها ومدارک اصلی و جلی دور رفتی که گریختند در خانه ماند و بچنگ دشمن افتاد. هیچکدام از این دور رفتی امکان ارتباط گیری با سایر رفقا را نداشتند. تنها نقطه امید برقرار ساختن ارتباط مجسند با گروه رفیقی بود که یکی از این رفقا هشت ماه پیش با او ارتباط داشت و تا این زمان هنوز مغفی نشده بود. این رفیق با استفاده از این امکان مجددا با گروه ارتباط پیدا کرد.

نقاي

۱- هنگامی که دلایلی درست است که گرفتار شدن رفیقی را تا نیدمیکند هرگز نبا بد بطور ساده سر قرار رفت . در مورد این قرارها باید احتیاط -
 انقلابی را رعایت کنیم . بدین معنی که قبل از موعد قرار محل قرار را با بددقیقا بررسی کرد و سر قرار را بدآ ما ده سر بهترین مقابله بود (با گذاشتن کپسول سیانور در دهان و بیحالت کاملا آماده برای کفیدن سلاح) در صورت امکان حتی میتوان محل قرار را زیر نظر گرفت و کاملا قرار را اجرا نکرده این جا ذکر این نکته ضروری است که ما گفتن قرار را توسط رفیقی که دستگیر شده مطلقا مجاز نمی باشد . رفیق میتواند در مورد قرار دروغ بگوید هر آینه رفیقی قرار خود را لو بدهد دچار ضعف شده است و چنانچه خیلی زود (قبل از اینکه لاقول دویا قرارش تکرار شود) قرار را بگوید خائن محسوب میشود .

۲- چنانچه رفیقی از یک تهم گرفتار شود با بدسرهما خانه تهمی) ونیز مکانهای دیگری را که احیاناً رفیقی میداند را تخلیه نمود مستقیما انجام این کار عدول از یک اصل اساسی است که با تجارب گذشته تائید شده است . این اصل اساسی "تحرک" است که لازمه بقای چریک میباشد .

۳- هرگز نبا بد به مکانات موجود آنچنان وابسته بود که دل کندن از آنها دشوار باشد . چنین حالتی بر اصل اساسی "تحرک" اثرنا مطلوب میباشد . هر آینه خطری جدی متوجه یک امکان خوب خوده دیگران "امکان خوب" نیست . دامی خطرناک است . باید از آنچه که زمانی امکان خوب محسوب میشد دل کند و "دام خطرناک" را هر چه زودتر ترک کرد .

۴- اکنون رابطه چریک با سلاحش يك رابطه را نگاه نيك است . چریك با سلاحش پیوندی ناگسستنی دارد . سلاح اکنون بمنابا اندامی از چریك ظهور میکند . سلاح همواره با بدبا ما باشد . همانگونه که دستمان و پاهایمان همیشه با ما هستند .

۵- مدارك شخصی چریك که میتواند منبع اطلاع و شناختن برای دشمن باشد با بدبا بد همواره با خود چریك حمل شوند (مانند شناختن مواضع اصلی یا جعلی و عکس و ...) چریك حتی موقمی که خوا بیده است و یا در خانه نهفته با بد عکس و شناختن خود را در لباسی که بدن دارد نگاه دارد .

۶- چریك با بد بطور مداوم هوفا با شده . چریك در هر لحظه از زندگی ممکن است با حوادث پیش بینی نشده رو برو شود . حوادث همیشه غیرمنتظره میکنند . از این روست که ما با بد همیشه منتظر وقوعشان باشیم .

۷- در هیچ شرایطی نبا بد کار را تمام شده تلقی کرد . هیچگاه نبا بد امید را از دست داد . بدقیقا تنها دو زمان است که بد دیگر هیچ راهی برای نجات باقی نخواهد ماند : ۱- زمانی که مرده باشیم . ۲- زمانی که امیدمان را برای نجات از دست داده باشیم . در این مورد ما بر برتری روانی چریك تا "کهد مضاعف را ضروری میدانیم" کماندوهای دشمن مزدورانی هستند که برای چند روز بخدمت ندگین دشمن در آمدند و از این روز از مرگ میترسند . چریك يك پدیده آگاه است که در راه تحقق بخشیدن به آرمانهای خلقش بمبارزه مسلحانه روی آورده و از این رو از مرگ نمی ترسد .

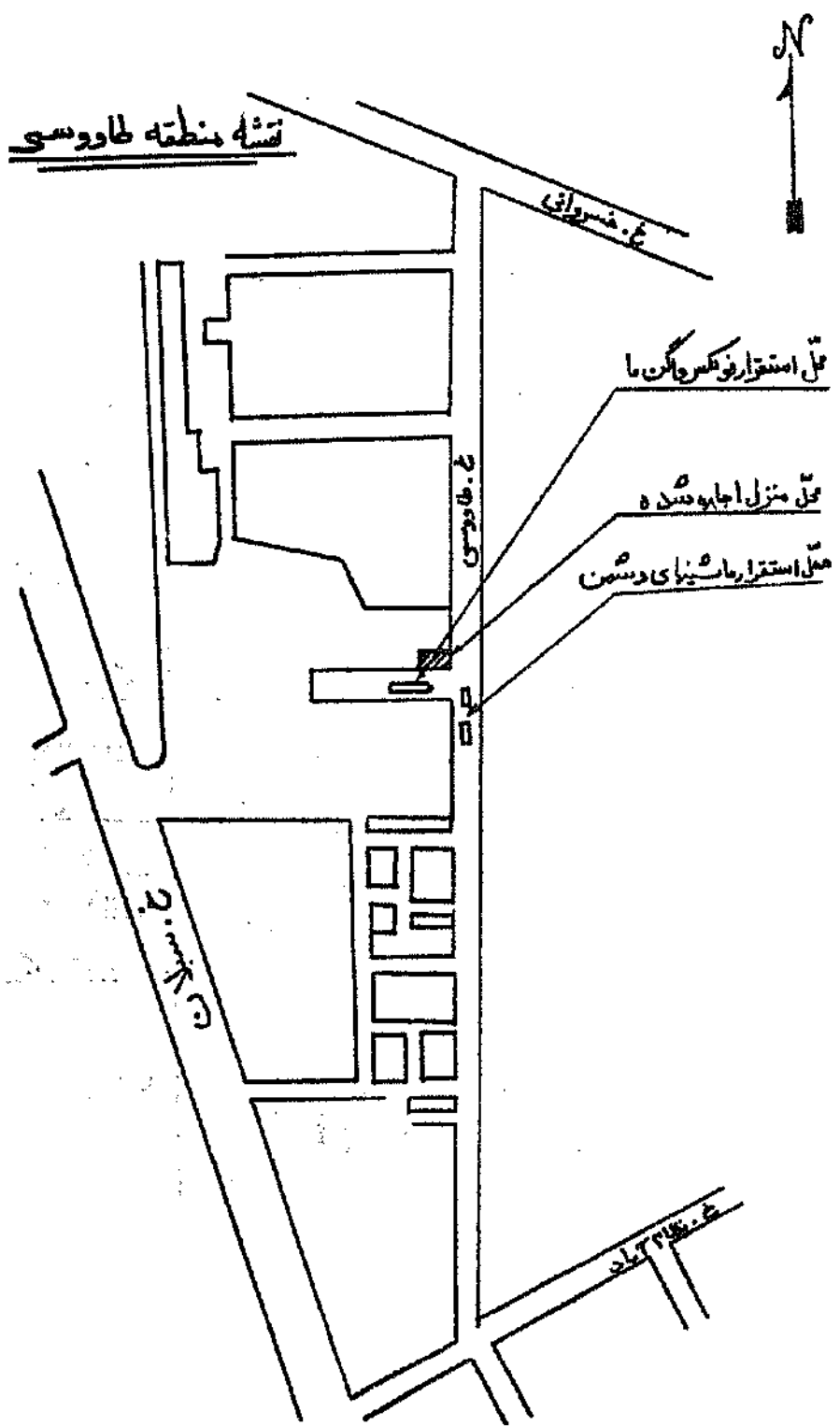
۸- سیستم قرارها با بد بدعوی باشد که قطع ارتباط با گسروه

بسادگی صورت نگردد. مثلا دور فیشی که از معاصره گریختند به علت نداشتن قرا ربا تیمهای دیگر نزدیک بود که منفر دیمما نند.

۹- افراد هر تیم نباید از االی ۵ نفر تجاوز نمایند. در این صورت انتقال پذیری گروه در برابر ضربات کاهمی میباید از آنجائی که این تیم از عناصر رها دستکمال شده بود گرفتار شدن یک رفیق ضربه را به همی تسبی از رفقای دیگر منتقل ساخت. این ضربه میتواندست به همت نفرات انتقال یابده. مادراین جا از رهنمود رفیقی ما به گلا عدول کردیم.

۱۰- هنگام انتقال رفیق از یک مکان بجائی که در آنجا احتمال خطری را ارزیابی میکنیم علاوه بر مسائل دیگر این مسئله را نیز باید بصواب آورد که بهتر است این رفیق از اطلاعات کمتری برخوردار باشد اگر بجای رفیق شهید " پیرو پذیری " رفیقی دیگری که خانه جدید را نمی دانست نزد رفیقی پویان فرستاده میشود. حادثه نهر وهواتسی تخلیه خانه جدید را ضروری نمساخت و بدنیال آن حادثه طاروسی رخ نمیداد.

یا سرگها میهن آزادند.



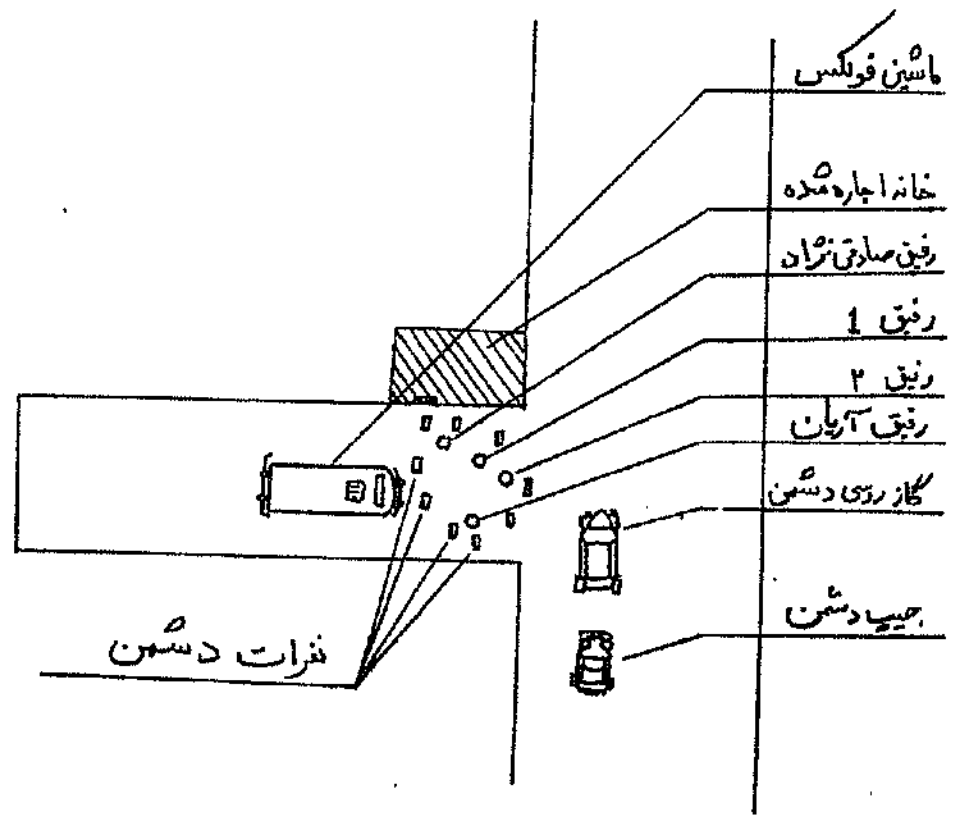
«محاصره يك خانه تيمی واقع در شهر شاهرود»
شاهرود

تاریخ وقوع حادثه : هجدهم شهریور ۵۰

بیست روز از سکونت ما در خانه ای واقع در شهر شاهرود
تهران میگذشت. تیم ما از چهار نفر تشکیل بود که تنها یک نفر
از ما (فرمانده تیم) از مقداری تجربه عملی برخوردار بود و سه نفر
دیگران اولین تجربیات کارچریکی را میگذراندیم.
خانه ما موقعیت بسیار جالبی داشت و بعلمت فقدان ساختمانهای
چند طبقه و پراکنده بودن خانهها و محدود بودن منطقه شهر
شاهرود و بعلمت اینکه اطراف محدوده بسیار کوچک شهر شاهرود
از هر طرف بوسعت زیادی بیابان است و از روی پشت بام خانه يك
طبقه ما مهند تمام منطقه را تا فاصله زیادی تحت نظر داشتیم.
بخصوص در شب که روی پشت بام میخواستیم (در کروی و موقعیت
خانه و بیابانهای اطراف منطقه مشخص شده است).
حوادث شب واقعه به این ترتیب شروع شد:

سرپرست تیم که بعد از ظهر با يك موتورخانه را ترك کرده بود
قرار بود ساعت ۹ شب مراجعت نماید. لیکن به خانه نمانده ما
منتظرش شدیم. ساعت ۱۱ شب ما سه نفر بقیه با هم در باره تاخیر
زلیق مشورت کردیم با اینکه در خانه يك موتور دنده ای خوب
داشتیم و خانه دیگری نیز درجائی دیگر برای انتقال وجود

نقشه بزرگ سده بحر خورد طاووسی



داشت بدلائلی از قبیل اینکه دیر وقت است و او رفیق محکمی است و ممکن نیست یکشنبه خانه را لو دهد و با توجه به گفته رفیق (فرمانده تیم) که یکبار گفته بود که اگر من نیامدم میتوانی دست برداریم شب را صبر کنید ما دچار يك خطای نا بخودنی چریکی شدیم و تصمیم گرفتیم شب را بمانیم و صبح خانه را تخلیه کنیم. ما اغلب وسایل و مواجینگی را به پشت بام منزل انتقال دادیم تا در صورت درگیری با دشمن در صدد دفاع بآئیم و نگهبانی هم بطور کامل و با دقت دایم بوده حوالی ساعت سه بعد از نیمه شب رفیق نگهبان با مشاهده وضع معکوسی ما را بیدار کرده در خوابان های اطراف خانه اتومبیلی مشاهده شده بود که با چراغهای خاموش حرکت میکرد و فقط زمانیکه برای کم کردن سرعت و یا توقف ترمز میکرد چراغ های ترمز آن مشاهده میشد چند مسایه نیز مدتی بعد متوجه آن شده و بخاطر وضع معکوس آن روی پشت بام ایستاده و آنرا نگاه میکردند ماشین سر کوچه شماره يك با ساکنین یکی از خانه ها کمی صحبت کرد که مفهوم نبوده بعد ماشین حرکت کرده وارد کوچه ما شد و تا انتهای آن که حدود ۸ متر بود جلو آمد و تقریباً نزدیک به درب خانه ما توقف نموده زیرا که جلوس بیابان و تپه و چاله بود و راه برای گشتن وجود نداشت داخل ماشین چند نفری نشسته بودند که ترکیب آنها خوب معلوم نبوده یکی از مسایه ها پرسید که کیا مهربود و آنها جواب دادند که میخواهند به خانی آباد بروند مناسیه ما بآنها گفت که اینطرف بیابان است و خانی آباد در سمت

مخالفت است پس از این گفتگو ماشین دور زد و از منطقه دور شده عکس العمل ما در مقابل ماشین چه بود؟ یکی از ما عقیده داشت که وضع مشکوک است و بهتر است وسایل اساسی را برداریم از سمت غرب که بیابان است بگریزیم و یا لاقل مدتی در تپه های اطراف پنهان شویم و از دور خانه را تحت نظر بگیریم ولی رفیق در عرض سپهری که خوشحالتر از همه ما بود (و عاقبت زخمی و دستگیر شد) گفت: «سه وضع عادیست و استدلال کرده برخی ماشینها زنبان فاحشه را سوار کرده به بیابانها میآوردند علت خاموش کردن چراغ ماشین نیز همین است و خود چندین بار از این صحنه ها دیده است»
 بالاخره دلایل رفیق ما را قانع کرد و تصمیم گرفتیم که خوا بیم و نگهبان کاملاً مواظب بماند نیم ساعت بعد رفیق نگهبان مجدداً ما را بیدار کرده و متوجه چندین ماشین دیگر که از فاصله تقریباً ۵۰۰ متری بیابان شماره ۲ بسیار آهسته و با چراغهای خاموش سمت خانه ما حرکت میکردند نمود رفیق پیشنهاد کرد که با برداشتن وسایل ضروری از خانه خارج شویم ولی رفیق سپهری ما را دعوت بکمی صبر نمود زیرا هنوز تصور میکرد که آنها بخاطر مسایه ها آمده اند و اظهار مهادت که مگر ممکن است رفیق یکشنبه خانه را لو دهد پهری کورکورانه و غیر منطقی ما از رفیق مذکور که بسبب برخی سوابق کار سیاسی بوجود آمده بود کار خودش را کرد و ما باز صبر کردیم ماشینها و بیابان شماره ۲ نزدیک شدند و در وجه سمت مخالف در طول بیابان با آهستگی حرکت کردند مدتی بعد ما که به يك

ما همین دیدگاه را داشتیم مشاهده کردیم که افرادی از ماشین بیاد می
 شوند (ما همین ماسوا ری بودند) و سرعت در درو و برپا نه های اطراف
 منزل ما موعوم می شوند ، دیگر شك نبود که آنها برای محاصره منزل ما
 آمده اند ، ولی رفیق سپهری حتی اینجا هم در صدد توجیه وضع برآمد
 و گفت بعلت سرد بودن هوا آنها وقتی از ما عین بهاد شدند بطرف منزل
 خود رویدند ، ولی در همین موقع جواب سخنان رفیق را عده ای از افراد
 دشمن که بصورت نیمه غماز مقابل چشمان ما در فاصله تقریباً ۵۰ متری
 می گفتند دادند -

سدهای از افراد دشمن با این ترتیب به پشت خانه های درست غرب خانه
 ما رفته موضع گرفتند . (موضع شماره (۱) بفاصله ۷۰ متر) و عده ای
 دیگر نیز در سمت شرق خانه و درست زیر جانی که خوابیده بودیم ایستاده
 بودند که کمی بعد از آنجا رفتند . هنوز ا مکان فرار نبود چونکه دشمن
 کاملاً را محاصره نکرده بود . با اینکه چنین پیشنهادی خدا ما رفیق
 سپهری گفت که دیگر بر عده و یا بدماند و جنگید . در این موقع اتفاق
 دیگری افتاد که بنظر می رسید آنها خانه ما را گم کرده اند .

روی پشت بام خانه دیگری که آنهم در محاصره بود (بعلت زیاد بودن
 حصار طلقه محاصره) خانه های بازن و بچه خوابیده بودند که بر اثر
 سروصدا بیدار شدند و روی پشت بام ایستادند (چندمماسا به دیگر نه
 چنین کرده بودند که دشمن آنها را با فوس و ناسزا و ادا ریه سکوت کرد
 و با این آورد) عده ای حدود ۱۵ نفر از افراد دشمن با مشاهده وضع فوق
 جلو خانه مذکور جمع شدند و سوا لاتی از صاحب خانه کردند که مفهوم نبود .

فعلا افرادی از دشمن را که میخواستیم ببینیم همین تا بودند که در
 که در فاصله تقریباً هشت یا هشتاد متری قرار داشتند . در این فرصت
 من با اصرار به اینکه میتوان راه فراری پیدا کرد و با موافقت رفقا
 از پشت بام پائین آمده و در صدد بررسی اوضاع اطراف خانه برآمدم
 رفیق دیگری هم برای سوزاندن اسناد و مدارك پائین آمده در این
 موقع ناگهان از بیرون دستوری با فرادشمن بگوش رسید مبنی بر اینکه
 " همه سوار ماشین شوید " عده ای بطرف ماشین دویده و سوار شدند ما
 فکر کردیم که آنها عوضی آمده اند و یا رفیق آدریس عوضی به آنها
 داده تا ما را هوشیار کند ، ولی در همین موقع دستور دیگری شنیده
 شد که گفت " نور چراغها را بیاندازید بطرف آن خانه " . یکی از ما
 همینها دور زده و در جلو موضع شماره ۱ ایستاد و نور چراغها را
 بطرف خانه ما انداخت و دوا طای خانه ما را که رفیق سپهری در بالای
 آن سنگر گرفته بود روشن کرد و بدون هیچگونه احتیاطی شروع به
 تیراندازی کردند با اولین تیرهای آنها شیشه های خانه فرو ریخت
 ما هم بلافاصله از حیاط و پشت بام به آنها جواب دادیم . رفیق
 سپهری بسیار خون سردانه و خوب عمل میکرد . موضع افراد دشمن
 بعلت نور اتومبیلها که بطرف ما بود و زمینه تار يك پشت سر ما
 برای ما مشخص نبود ولی موضع کلی دشمن که در حوالی پشت ما
 بود تشخیص داده میشد و ما هم به آن هدف تیراندازی میکردیم .

مسلماً ما خراب بود و با کلت نمیشد برای موضع هفتاد متری کاری
 کرد و حتی چراغهای مشخص ماشین را خاموش کرده لذا متوجه شدیم که

فقد دشمن از زمین بردن مهمات ما بوسیله شلیکهای بیشتراست و به همین خاطر خیلی کمتر جواب تیر اندازی مستند دشمن را میدادیم من آهسته در ب منزل را که در ضلع شمالی قرار داشت باز کرده و نگاهی به بهرون انداختم و مشاهده کردم که در این ضلع بفاصله تقریبی صد متره ما عین دیگری ایستاده و نورش را بسمت جنوب غربی طوری انداخته بود که هم راه شمالی و هم راه غربی ما را سد کند (موضع شماره ۲) ما عین دیگری نورش از جلو خانه یعنی کوچه شماره ۱ می گذشت و از مسیر نورش پیدا بود که در ضلع شرقی خانه ایستاده است مشاهدات من از وضع بهرون اینها بود بطور کلی متوجه شدیم که دشمن از هر جهت و در فاصله نسبتاً دوری از ما قرار دارد و با بمبارت دیگر شجاع محاصره این بزرگ است بنا بر این راه هائی برای فرار وجود داشت (یکی از آنها مناسب تر از بقیه جفیم داده شده) مجید با حیاط برگشتم و ناگهان صدای انفجار نارنجک شنیدم که در سمت دیوار غربی خانه ما افتاده انفجار دیگری رخ داد و رفیق سپهری که در روی پشت بام در حال دفاع بود گفت که زخمی شده است و تکه‌ای از فلز بر سرش اصابت کرده است و گفت که نارنجک‌ها را یک نفر از ضلع جنوبی بلوک خانه ما با استفاده از نردبان پرتاب کرده است (در ضمن یادآوری کنم که یکی از افراد دشمن هم در خانه همسایه شرقی ما وارد شده بود و افراد خانواده و بچه‌ها را که داد و فریاد براه انداخته بودند و با تیریه سکوت کردم مثل اینکه شخص اخیر برای جلوگیری از ورود ما به خانه همسایه در آنجا مستقر شده بود) ما

در این موقع به رفیق سپهری گفتیم که میخواهیم از خانه خارج شویم و او گفت که قادر نیست بیاید و مسلسل را بماند و خواست که آنرا با خودمان ببریم رفیق دیگر نیز که پائین بوده اعتماد و مدارک و مقداری وجه نقد را سوزانده ما از خانه خارج شدیم و از مسیری که مشخص کردیم و در نقشه نشان داده شده به بقرتیب زهر گرفتیم چون نمیتوانستیم که در موضع A دشمن مخفی شده است یا نه بنا بر این من با دو نارنجک که ظان یکی از آنها را کشیده بودم همراه با مسلسل بدون بند و خشاب اضافی آن در زیر بغل و بعلمت نبستن جلد اسلحه کمربندی که منجر به گذاشتن آن در جیب شلوار شد در مسیر معین شده شروع به دویدن کردم و رفیق نیز بسا اندکی فاصله بدن با من دویده موضع را که حدود ۱۵ متر با خانه ما فاصله داشت و میتوانست سنگر مناسبی برای دشمن باشد هالسر از دشمن یافتم در نتیجه بدون استفاده از نارنجک با همان وضع سابق میدویدم حدود ۲۰ متر از منزل دور شده بودیم که دشمن متوجه فرار ما شده ناگهان از سمت شرق ما یکی از افراد دشمن تیریه زد و فرار کردند سه نفرند و دیگر مسلسل بطرف ما با رسیدن کرده در این موقع زمین خوردن من که بعلمت ما سه ای بودن ز منس اتفاق افتاد منجربه از دست رفتن مسلسل و کفشهایم گردیده چند گلوله در اطراف من به برجستگیهای زمین نشست من خود را درون گودالی انداختم و بعد از مقداری راه بصورت نیمه خیز مجدداً شروع به دویدن کردم آنها بطرف من تیراندازی کردند ولی دیگر من در

تیررس آنها نبودم . در این موقع رفیق دیگر را دیدم که سالم بوده از هم جدا شدیم و هر کدام در تاریکی بر ایمی رفتیم . در این موقع من متوجه شدم که پیرا تر حرکات تند و مناسب نبودن جای کتفم ، آن نیز از جیبم افتاده است و فقط دونا رنجك (یکی بدون نام) برای من مانده است که آنهم درست راستم بوده .

من و رفیق با اینکه از هم جدا شده بودیم ولی هر دونا خود کا گناه يك جهت را ببری فرار از مهلکه انتخاب کرده ، خود را با آن طرف راه آهن تهران - عمر شهر رساندیم ، در حالیکه من کتفم پیا نداختم ، و رفیق دیگر هم که از من جدا بود حتی يك ريال هم پول نداخت . حوادثی که اتفاق افتاد برای ما حاوی نتایج ارزنده ای بود که در زیر آنها را ذکر میکنیم :

الف - اعتبارات و نتایج حاصله - واقعه فوق نشان دهنده اعتبارات بسیاری در عملمان بود که چه بسا جلوگیری از ارتکاب هر کدام از آنها میتوانست از بوجود آمدن این واقعه و پاشدنت آن بکاهد .
۱- ترك نکردن خانه پس از تاخیر رفیق با دلایل کاملاً غیر منطقی ما با خصوصیت اعملل چریکی کاملاً ناسازگار بوده همواره در این مواقع باید در اولین فرصت خانه را از رندهای مشخص پاکو و آنرا ترك نمود .

۲- خوب غیالی کلی ما ، بخصوص رفیق سپهری و توجیه های نادرست از

اوضاع و پیروی کورکورانه ما از رفیق مذکور و عدم بافتاری مادران اجرای برخی پیشنهادهای صحیح باعث بوجود آمدن این واقعه شد .
(همان مادرین آریای اول برای شناسائی منطقه آمده بودند)
چریکی حکم میکنند که باید در کوچکترین وضع مشکوک محل را ترك کرده و دور شویم .

۳- ما میبایستی این را در نظر می گرفتیم که همواره جنگیدن در بیرون از خانه (با توجه به اینکه دشمن در فاصله دوری قرار گرفته) بسیار برای ما با صرفه تر از جنگیدن در درون خانه محصور بود که دشمن قبل از آنرا شناسائی کرده بوده (انداختن چند نارنجك از گنجه و کنسارها بداخل خانه میتوانست بهما آسیب کلی برساند ، چنانکه یکی از آنها رسانده) از طرف دیگر موضع افراد دشمن برای ما کاملاً مشخص نبوده بنا بر این با این ترتیب موفقیت دشمن حتمی بوده در صورتیکه خارج از خانه مانیم برای دشمن هدف مشخص نبودیم و ما هم میتوانستیم به او آسیب برسانیم . دفاع در سنگر ثابت و مشخص برای ما در این چنین مرحله ای بمنزله خودکشی است .

۴- با نظر نگرفتن برخی مسایل کوچک از قبیل نداختن بند مسلسل و نبستن جلد اسلحه کمبری و کتف مناسب باعث ایجاد فاجعه ای شبیه از دست رفتن مسلسل و يك کلت و نیز از دست رفتن کتف که در آن موقعیت نا راحتی هائی بوجود آورده بوده شده .

ب- ضعیفای دشمن :

۱- دشمن از منطقه شناسائی چندانی نداخت و بهمین دلیل نتوانست

محاصره را بطور کامل انجام نهد و نیز از ابتدا طوری ناشیانه رفتار میکرد که هر رفیق کم تجربه ای هم میتواند متوجه وضع مفکوک و غیر عادی بشود.

۲- دشمن از ترس اصابت گلوله های مادر فاصله نسبتا دوری توضیح گفته بود و فقط زمانی شکیک میکرد که ما شکیک نمیکردیم و ایمن از طرفی نشان میداد که زما نیکه ما بطرف او شکیک میکنیم او از ترس اصابت گلوله کاملاً خود را مخفی میکند ما از اینجا میتوانیم نتیجه بگیریم که اغلب در پناه آتش خویش میتوانیم از مهلکه بگیریم چنانکه شلیک های رفیق زخمی از روی پشت بام عامل مهم در قرار ما بوده بطوریکه افراد موضع شماره ۱ که از همه بمانندیکتر و موقعین بهتری برای دیدن ما داشتند تا آخر متوجه فرار ما نشدند (زیرا که رفیق سپهری بطرف آن موضع شلیک میکرد) و فقط مواضع ۳ و بعد ۴ بمسند از مدتی متوجه فرار ما شدند.

۳- بعلت وجود تپه و چاله و نبودن راه ماشین رو در جهت فرار ما دشمن ما را تعقیب نکرد زیرا هراس داشت در تاریکی شب در بیابان بدون ماشین ما را تعقیب کند دشمن همواره برای موضعی که کاملاً شناختنی کرده و نیروی بسیار بزرگی را نسبت بمانند بسیج کرده باشد قادر به انجام عمل در مقابل ما است.

توضیح : چرا ما ضلع شمال غربی را برای فرار انتخاب کردیم ؟ چنانکه از کروکی پیدا است بعلت وجود خیا با نه های ماشین رو ضلع شرقی برای دشمن مو توریزه منطقه خوبی بود و از طرفی دیگر به

احتمال زیاد عمده قوای دشمن در آن جهت مستقر بودند زیرا از طرفی مسیر آمدن دشمن به منطقه بود و فرماندهی دشمن در آن حدود مستقر شده بود.

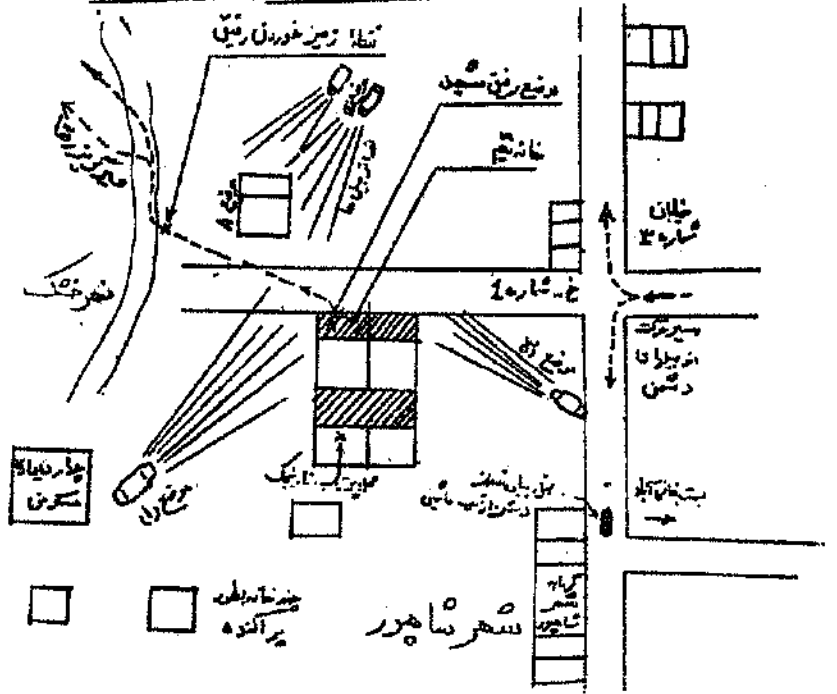
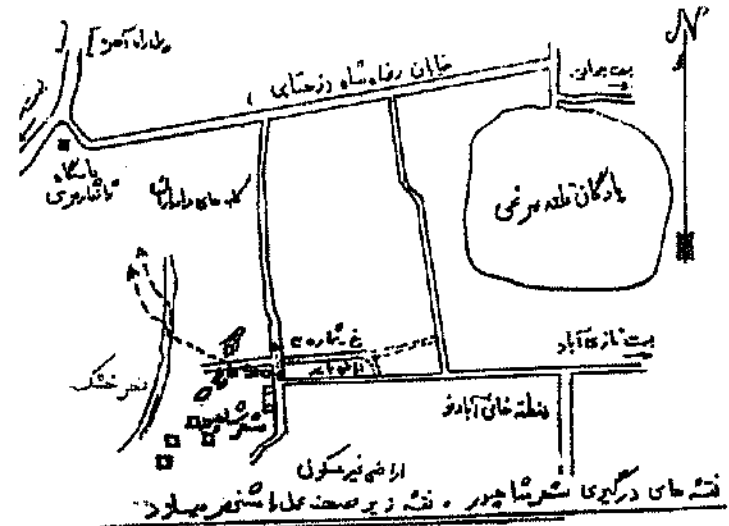
جهت شمالی بعلت وجود مواضع ۲ دشمن راه مناسبی ندیده در جهت جلو پی مغشایه دشمن برای ما موضعی نبود از طرفی برای عبور از این جهت حتی در اولین مرحله میبایستی نقاط تحت کنترل دشمن یعنی مسیر های مربوط به مواضع ۱ و ۲ را قطع کنیم . مسیر انتخابی ما چنانکه در نقشه پیدا است همواره از مواضع دشمن دور میشد و ما وقتی از حوزه نور مواضع ۲ و ۳ رسیدیم دیگر هیچ خطری ما را تهدید نکرد زیرا دیگر دشمن ما را نمیدید و قادر به تعقیب ما نیز نبوده مسیر غرب نیز برای فرار راه مناسبی بوده تنها عیب این مسیر در آن موقع برای ما نزدیک شدن به مواضع ۱ بود در صورتیکه بخاطر شلیک های رفیق سپهری افراد مواضع ۱ از ترس اصابت گلوله قادر به تشخیص ما نبودند.

« با ایمان به پیروزی »

« جنگ و گریز در بیا با نهیای جنو بفریبی تهران »

تاریخ وقوع حادثه : ۱۹ شهریور ۱۳۵۰

من ويك رفیق دیگر با يك موتور كا و ساكي در منطقه خانسي آبادنوگفت مهزدم ه ما قصد داشتیم در ساعت ۱۲ بسرقراری در همسان منطقه برویم . رفیقی كه قرار بود سرقراری بیا بده شب قبل دستگیر شده بودو ما اطلاع نداشتیم . هنگام گفت در منطقه متوجه خانسه ای شدیم كه تعدادی واندارم آنها احاطه کرده بودند . فكر كردیم شاید در خانه مذبور قاچاق پیدا کرده باشند در حالیکه این خانه ه خانه تیمی همان رفیقی بود كه بسرقراری بیا بده بود و ما این را نمی دانستیم و تصادفا از نزدیکی آن محل عبور کرده بودیم . بهر حال ساعت ۱۲ نزديك بود و ما بطرف قهوه خانه ای واقع در خیابان اصلی شمالی جنوبی خانسي آبادنوگه محل قرار بوده حرکت کردیم . هنگام عبور از مقابل قهوه خانه متوجه شدیم كه رفیق در قهوه خانه نیست ه بدون آنكه از موتور بیا بده شویم بحرکت ادامه دادیم . هنوز ۱۰۰ متر از قهوه خانه دور نشده بودیم كه يك پيكان سلفیداز ما سبقت گرفت . این پيكان بموازاات ما در منتهی علیه سمت چپ خیابان حرکت میکرده من كه در عقب موتور نشسته بودم ه فكر کردم اتوموبیل مذبور بیخاطر تمرین رانندگی به آنجا آمده است و لذا اول توجه زیادی به آن نکردم ولی در همین موقع آنها شیشه هایشان را پاشیدند . شیشه در حالیکه سلاهی کمریشان را در دست داشتند پاشیدند



دادند. این پهکان پنج سرنهین داشت. نفری که در جلو نشسته بسود
و گویا نسبت بد دیگران فرما ندهی داشت با يك کلت ۱۴ تیر بلژیکی بسوی ما
اشاره میکرد و فرمان توقف میداد. نفراتی که در ماشین نشسته بودند
کلا وحشت زده بودند. بالایی یکی از آنها که در عقب نشسته بود و مسرود
پنج ساله ای بود از ترس رنگش مثل گچ سفید شده بود. بهر حال پهکان
جلوی ما پیچیده ما که سرعت خود را کم کرده بودیم با رومی با موتور
بزمین خوردیم. بعضی سقوط موتور من که در عقب قرار داشتم سرعما
برخاسته و اسلحه کشیدم و سمت دیوار خرابه ای که در سمت غرب جاده
بود بطور ما ریج شروع به دویدن کردم. هنگامیکه مشغول دویدن بودم
تیر اندازی شدیدی شروع شده بنظر میرسید که رفیق را زده اند. من
بهر حال خود را بچند قدمی دیوار رساندم. در این فاصله رفیق چه کرد.
بود؟ او پس از زمین خوردن موتور سلاحی را میکشید و در حالی که رو ی
زمین میخالط بسوی ماشین آنها شلیک میکند. بر اثر برخورد قاطعانه
رفیق آنها همگی بهجت ماشین پهکان غزیده سنگر میگیرند. رفیق بسا
استفاده از ترس آنها برخاسته بسمت دیوار میزدند در این حال تهری
بسمت اوها میبود که در عقبه پای او فرو میبرد ولی رفیق علی رغم آن
بدون توجه بدویدن ادامه میدهد.

من فکر میکردم رفیق کشته شده است و با حالت نا راحتی مشغول
دویدن بودم. با خود فکر میکردم جان سالم بدر نخواهم برده چون
ساعت ۱۲ روز بود زمینی که در آن میدویدم معوطه باز و کم عرضی ای
بود که از دور میشد افراد دشمن را تشخیص داد. من تصور میکردم بزودی

منطقه محاصره خواهد شد و راههای گریز من بسته میشود. بفکر آن بسودم
که مخفی گاهی یافته و تا شب صبر کنم و شبها نگاه با استفاده از تار یکسی و
آشنائی مختصری که به منطقه داشتم خود را دور کنم.

در این افکار غوطه ور بودم که ناگهان احساس کردم فردی در سمت چپ من
مشغول دویدن است اول فکر کردم که یکی از افراد دشمن است و ولسی
خیلی زود رفیق را شناختم. او در حالیکه پشت سرش را نگاه میکرد بسمت
من میدوید. از زنده بودن او بسیار خوشحال شدم ولی جایی برای ابراز
خوشحالی وجود نداشت زیرا منطقه در کنترل ساواک و ژاندارمری بود و سا
مشخصا تعقیب میشدیم. در این حال در حدود ۵۰۰ متر از دیوار خرابه دور
شدیم و خود را به مزارع کلم رساندیم. بوته های کلم کوتاه بودند و نمیشد
در میان آنها مخفی شده بدتر از همه زمین را تازه آب داده بودند و کما
گل و شل بود و این دویدن را بسیار مشکل میکرد. از آنجا که ما دونده ای
فوزیده نبودیم و حساسی بسراغمان آمده بود ولی سعی میکردیم اثری
خود را نماند. کتیم بسا برای این با دویدن و راه رفتن های مقطع حرکت
میکردیم و مسافت زیادی در پیش داشتیم. من منطقه را حدودا میشناختم
ولی رفیق خیلی بهتر به کوره راهها آشنائی داشت. سعی میکردیم
بهترین راه را برای گریز انتخاب کنیم با اکثره تصمیم گرفتیم از سهیل
سر راه عبور کرده و خود را بجاده عبدالله آباد برسانیم. ما میدانستیم
که در آن هنگام موتورسوارهای روستائی در این جاده ها رفت و آمد
دارند و ما خواهیم توانست بوسیله آنها خود را از منطقه خطر دور کنیم.
بیشترین نگرانی ما این بود که قوای دشمن با بیسیم مطلع شوند و ما را

در ورهین در آن بیا بان خشک و بی عارضه در محاصره بگیرند ولی اگر کسی
 میتوانستیم خود را به باغات عبدا له آ با دبر ما نیم مکانها ی زیادی بر آ
 مغبی شدن وجود داشت . در این صورت ما تا شب مغبی میشدیم و بپ هنگام
 با استفاده از غناسائی رفیقی از منطقه خارج میشدیم . بهر حال چاره ای
 نداشتیم جز اینکه بدویدن ادا مه دهیم . هنوز به مسیل نرسیده بودیم
 که سا وا کهپها که مدتیا ز پشت ما شین خارج نشده بودند با توجه به مسکوت
 ما خود را به پشت دیوار رسانده و ما را در مزارع کلم در حال حرکت پسمست
 مسیل دیدند ما هم که مرتباً پشت سرمان را کنترل میکردیم ، آنها را
 دیدیم . فاصله در حدود ۲۰۰ متر بود . ما ایستادیم و با نشانه گیری بسمت آنها
 شلیک کردیم . گلوله در ۲۰ ویا ۴۰ متری آنها به زمین نشست و گرد و خاک کسی
 بلند کرد . آنها با این شلیک عقب نشینی کرده ، در این هنگام یکی از
 آنها نیز تیری بسمت ما شلیک کرد که در چند قدمی ما در گل فرورفت تا ز
 عقب نشینی آنها استفاده کرده خود را بمسیل رساندیم . این مسیل
 در حدود ۵ متر عمق و تقریباً ۲۵ متر عرض داشت و یکی از شاخه های مسیل
 بزرگ بوده قبیل از ورود به مسیل نگاهی به عقب انداخته دیدیم
 آنها بسمت تراکتوری که در مزارع مفعول کار بود حرکت کردند . آنها
 میخواستند با استفاده از تراکتور به تعقیب ما ادا مه دهند . آنها که از
 دویدن خسته شده بودند ، میبایست مسافت زیادی را طی میکردند تا مسیل
 را در یک نقطه مناسب قطع کنند و بطرف دیگر مسیل بیا بند ولی مس
 احتیاجی به این کار نداشتیم و میتوانستیم سر بهما مسیل را قطع کنیم
 در حقیقت در اینجا مسابقه ای بین انسان و ماشین مطرح بود . ما مسی

با بست مسافت یک کیلومتر را با دویدن طی میکردیم و آنها با بست
 مسافت چند کیلومتر را با تراکتور میپیمودند . هدف ما در این هنگام
 نزدیکترین باغی بود که میبایست خود را به آنجا میرساندیم . ع
 و گرد و خاک سر پای ما را گرفته بود و گلویمان خشک شده بود ، از فاشی
 ما باغ مذکور یک دامداری مکن نیزه بود و یک دکتر دامپزشک با یک
 ماشین لندروور پیچیده ما وای دامها با آنجا آمده بود . ما با آنها مراجعه
 کردیم و گفتیم : « یک زن در محل ما مفعول زایمان است و اینک در
 حال نزع بسر میبرد ، لذا لازمست که سر بهما خود را به جاده اصلی رسانده و
 دکتر برای او بیاوریم . » آنها که بوضع ما مشکوک شده بودند ما را
 مورد سوال قرار دادند . ما نیز حرفهای خود را تکرار کردیم ، با لاف
 حاضر شدند و ما در ماشین قرار گرفتیم . هنوز در ب دامداری نرسیده
 بودیم که یکی از کارگران جلو آمده و براننده گفت که دکتر میگوید :
 « آنها را ببر » ما پیاده شده نزد دکتر آمدیم تا نظرا ورا برگردانیم
 ولی دیگر فرصت از دست رفته بود و تراکتور به دامداری رسیده بود .
 آنها پیاده شدند و راننده تراکتور را که مرد تنومند ولی کم شموری
 بود بجلو فرستادند و با حالتی منگ بسمت ما مندیده سا وا کهپها خود
 را پشت درختان مقابل درب دامداری پنهان کرده بودند و فریاد میزدند
 : « آنها را بگیرید آنها قاتلند » با این صدا کارکنان دامداری متو
 جه ما شدند چون ما را نمیشناختند و وضع ما هم مشکوک بود حرف سا وا کهپها
 را قبول کردند . اصولاً آنها اطلاعی از چگونگی اوضاع نداشتند و نمی
 دانستند طرفین چه کسانی هستند ولی بر طبق تجربه فکر کردند ما افراد

خطا کا رواج تھا لا آدم کھی ہستیم، با این همه آنها حرکت سریعی علیہ
 ما نکردند ولی ما بسرعت سلاحها یمان را کشیدہ و از ہمان راہی کسے
 آمدہ بودیم، برگشتیم، ما واکیہا با گریز ما چرا ت پیدا کردند و
 پیش آمدند و یکی از آنها تیری شلیک کرد کہ پیرا ہن مراد قسمت
 ما نہ راست شکافت ولی آہیبی بہ من وارد نشد، برای آنکہ پشت
 سرمان بستہ یا شد و دشمن زاویہ تیرا ندا زیش بستہ شود و در ایکسی از
 شاخہای میل رسا ندیم و یا سرعت پائین رفتہ و دور شدیم، آنها ہم
 از ترس بہ میل نزدیک نشدند، از اینکہ فرصت را بہیودہ بہ بحث
 کردن با رانندہ و دکترا زست دادہ بودیم شدیدا خود را سرزنش می
 کردیم، ما میتوانستیم بالندرو دور شویم ولی بحث و گفتگو فرصت
 را از ما گرفت و موجب شد کہ ما واکیہا برسند، بہر حال در حالیکہ
 خستہ بودیم بدویدن ادا مدادیم و تقریباً یک کیلومتر خود را دور کردیم
 در اینحال فرماندہ ما واکیہا با استفادہ از رانندہ لندرو در امتداد
 میل شروع بہ حرکت کردہ و در نقطہای ایستاد تا راہ را بر ما ببیند کہ
 در این حال ما در داخل میل حرکت میکردیم، ما واکیہا ی دیگر
 در حالیکہ کارگران دامداری را جلو نداختہ بودند در پشت سر آنها
 حرکت کردہ و بست ما میآمدند، البتہ حرکتشان بسیا رکند بود، ما
 از داخل میل سایہ ماشین را کہ بموازات ما در حرکت بود، تشخیص
 میدادیم، ما با رومی از شیب میل با لآمدہ لندرو را دیدیم، آنها
 ہم متوجہ ما شدند، ما روی شیب میل دراز کشیدہ و کاملاً در سنگسر
 طبیعی قرار داشتیم، آنها ہم در پشت لندرو رسنگر گرفتہ بودند کہ فرد

قد بلند و چہا رہا نہای کہ یک ۱۴ تیر در اختیار داشت فریاد زد: «اسلحہ
 تان را بیا ندا زید و تسلیم شوید» در چنین موقعیت اگر ما بہر سمت
 کہ میخواستیم فرار کنیم بعلت تسلط لندرو بر ما بہترین ہدف برای
 میبودیم، پس در یک آن نتیجہ گرفتیم بہترین دفاع حملہ بہ ما نہیں
 است، چون ہدف خوبی برای حملہ یا فتنہ بودیم بقصد تصرف لندرو در حملہ
 کردیم، بعد از یک تیرا ندا زی شدید کم بحالت سینہ خیز در بناہ اتسی
 سلاحمان شروع بہ پیشروی کردیم، فرسا واکی کہ یکی از فرماندہان
 کماندوہای سازمانیت بود علیر غم فقط ارشہ با ما شدہ ما بسے
 پیشروی بطرف خود برای متوقف کردن ما چند تیر بدون ہدف شلیک کرد
 کہ هیچکدام آنها ہما نخورد، چون پیشروی ما را بدون مانع احساس
 کردہ و مشتزہ عقب گرد کردہ با سرعت و دستپا چگی بہ لندرو آویزان شد
 چند بار متوالی برانندہ گفت: «حرکت کن، حرکت کن» این بار ما
 بودیم کہ پشت سر لندرو رسیدیم و فرمان توقف میدادیم، لازم بتذکر
 است کہ این فرد وقتی کہ ہما فرمان تسلیم شدن میداد با دست بہ اطراف
 اشارہ میکرد و فریاد میزد: «بیا ئیدہ بگیرید، بزنید» کہ این حرفها
 صرفاً بسنظر گمراہ کردن ما بود، البتہ ما متوجہ این مطلب بودیم و بدون
 توجہ بہ حرکات او بسوی او حرکت کردیم و او را فراری دادیم، بہر
 حال او گریختہ بود، ما واکیہا ی دیگر کہ در میان کارگران بطرف ما
 میآمدند متوقف شدند و دیگر جالونیا مندند، چون فرار لندرو را مشاہدہ
 کردہ بودند، در این حال تمام تیرہای رفیق تمام شدہ بودند و من فقط

آتیه داشتیم و بدین ترتیب ما جمعا در سه بر خورد ۳۱ تیر شلیک کرده بودیم از آنجا که هنوز انتظار رد رگدیری داشتیم رفیق بمن گفت : « يك فشنگ بمن بده تا در صورت لزوم خودم را بزنم » من يك فشنگ از اسلحه خارج کرده با و دادم در اینحال من ۲ فشنگ و رفیق ۱ فشنگ داشت لکن لندروور پیش از حد انتظار ما دور شده بود بشکلی که در هیچ و خم کوچک با غبهای پشت دما ری از نظرنا پدید آمد در این لحظه علی رغم خستگی قدرتی در خود احساس میکردیم و چون توانسته بودیم از صحنه های برخورد بسیار موفقیت بیرون بیاوریم در این حال خود را بسرچاده ای که از شهر شا پور میآمد مدرسا ندیم و دو نفر موتور سوار که تلنگ بردوش داشتند از دور میآمدند این تنها وسیله ای بود که میتوانست ما را از آن منطقه خطرنا دور کند در کنا رجاده ایستادیم و منتظر موتور سوارها شدیم و وقتی نزدیکتر شدند دیدیم که دو نفر شکارچی هستند که با توپره مملوا ز کبوتر سمت غلازیر میرفتند آنها را متوقف کردیم و با سلاح تهدیدمان کردیم و خود را ما مورد دولت معرفی کردیم و گفتیم که نسبت با آنها مشکوک هستیم با لخره آنها را پیاده کرده و تفنگهایشان را گرفتیم موتور آنها يك ۸۰ V ۸۰ بزرگ قدیمی بود و ما برانندگی آن آشنا نبودیم و لذا یکی از آنها را همانجا نگهداشتیم و دیگری را وادار کردیم که ما را ببرد و این دو شکارچی هر دو استوار رتن بودند و وقتی ما خود را ما مورد دولت معرفی کردیم آنها دیگر مقاومت از خود نشان ندادند اگر چه مقاومت هم میکردند با خشونت رو بر میو شدند بهر حال بر موتور سوار شدیم و بعد از گذشتن يك یا دو کیلومتر من طرز عجز کردن دنده های موتور را از استوار مذکور

پرسیدیم و او هم بدرستی جواب داد پس از یاد گرفتن طرز کار موتور را پیاده کردیم و من پشت موتور نشستم و با دنده دو شروع به حرکت کردم بخساطر اینکه میباید موتور را روشن شود با همان دنده دو و حرکت ادا مده میدادیم کمی جلوتر تفنگهای شکاری را کنا ر مزرعه انداختیم و با موتور خود را بجاده ها و رسا ندیم و رفیق تمام مسیر را بلد بود و بسیار استقامتی او من حرکت میکردم و با لخره از طریق جاده ها و خود را بسو یافت آباد رساندیم چون موتور ما من پنجره شده بود آنرا به يك بقالی در یافت آباد سپردیم تا صاحبش بتواند بعد از آن استفاده کند و خودش پیاده دور شدیم و من بر اثر خستگی ناخی از دیدن لجا رت هوع سرگشته شده بودم و چند بار استفراغ کردم ولی بهر حال ما موفق شده بودم که حملات مختلفی را دفع کرده و سلامت از محاصره دشمن بعد از یک ساعت ونیم درگیری خارج شدیم و محاصره ای که تمام ما مورین ^{میدان} ما ^{میدان} وک بسو انضمام يك گروهان ژاندارم در آن شرکت داشتند و فتاحی که از این برخورد گرفتیم عبارت بودند از :

- ۱- بسرقر رهاشی که حسن زنده میشود که طرف مقابل دستگیر شده است با یدبا قید احتیاط کامل رفت و مخصوصا با بدنا رنجك همزاد است و فکر استفاده از آن با ید غلبه داشته باشد
- ۲- هنگام مواجه شدن با حملات دشمن با ید خون سردی خود را حفظ نموده سر بهما اسلحه کفید و بسویمان حمله کرده با ید توجه داشت که در بهما ری مواقع بهترین دفاع حمله است و بخصوص وقتی که جایی برای گریز نباشد اصولا یدبا حمله ضربه ای بدشمن وارد کرد و او را بسرگجه

دچار ساخت و با استفاده از کیجی او گریخت .

۳- با یددانست که دشمن صفات سد را دارد ، اگر از مقابل او بگریزید بدنبال شما میایدولی اگر بایستید و بیطرفش یورش برید فرا را برقرار تر جیح میدهد .

۴- با ید هنگام جنگ و گریز در بیا بان از عوارض طبیعی زمین نظیر پستس و بلندی ها بنحو کامل استفاده کرد .

۵- انرژی را نباید تا آخر مصرف کرده با ید مقداری از آن را بعنوان ذخیره نگاهدایت .

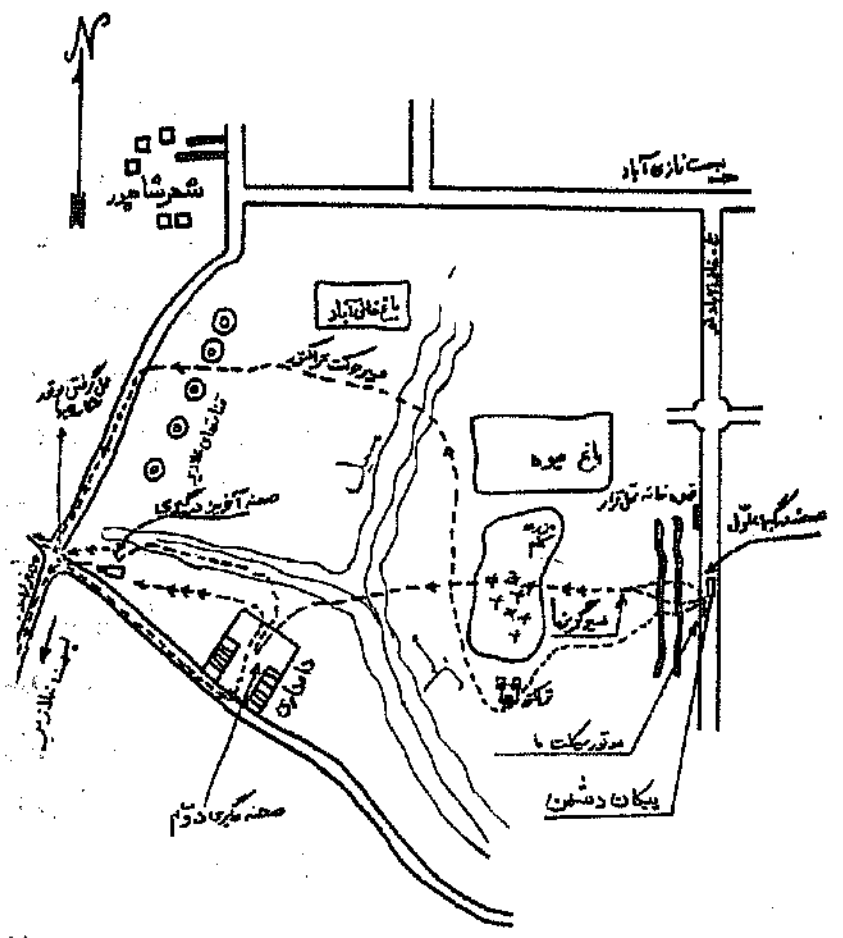
۶- در تهراندازی با یدنها پت دقت را بکاربرد و حساب گلوله ها را دایت .

۷- چهریک شهری با یددو نده خوبی باشد و بتوانند لاقل مسافتی مسا دل ۵ کیلومتر را بر احتی بدود .

۸- شنا سائی محوطه عمل و مکانها ئی که با آنها رفت وآمد میکنیم بسیار مهم است و در جریان برخورد ما با اتکا به شنا سائی قبلی از محوطه عمل تسو انستیم خود را از صحنه خارج سازیم .

۹- هیچگاه نباید ما یورش شد و همیشه با ید در مقابل با حوادث جبهه مثبت و فعال گرفت ، هیچوقت همه چیز تمام نشده است . با این اعتقاد میتوان در مقابل با حوادث برخورد فعال داشت و با احتمال بسیار پیروز شد .

۱۰- رانندگی و موتور سواری را با ید خوب دانست ، ایده آل آنستکه با انواع موتور و اتومبیل آشنا باشیم ، اگر ما طرز رانندن لغد رور را میدا نستیم در موسسه دامداری را سا پشت فرمان قرار می گرفتیم و میرفتیم یا در مورد موتور B.M.V دیگر احتیاج به استوار ما حب موتور ندا شتیم . با ایمنسان به پیروزی



نقشه منطقه درگیری در خان آباد نو

" شرح ماجرای محاصره خانۀ مهر آباد "

تاریخ وقوع حادثه : ۱۹ شهریور ماہ ۱۳۵۰

موقعیت خانۀ : دو اتاقہ ، يك ايوان كوچك بين دو اطلسای
خانہ شمالی بودہ جنوب و شرقی و شمال آن كوچہ و در غرب آن ہ دو مغازہ
کہ بہ پشت خانہ چسبیدہ بودند وجود داشتند در بخانہ در كوچہ جنوبی
قرار داشت و در حقیقت از سہ طرف میشد بہ خانہ رفت و آمد کردہ . اطلاقها و
ايوان يك مترا سطح حیاط و كوچہ با لایر بودند بطوریکہ میشد از اطلاقها
و ايوان كوچہ و خيابان را زیر نظر گرفت . همین امتیاز خانہ سبب شد کہ
ما بتوانیم از پشت حصہ جلوی ايوان و خيابان را ببینیم و حرکات
پلیس را تحت نظر بگیریم . اثاثیہ منزل کم ولی وسایل تیمی زیاد
در خانہ جمع شدہ بود کہ تقریباً يك چمدان و چهار ساك میشدہ يك موتور
در خانہ وجود داشت .

در آن روز ظہر يکی از رفقا با رفیقی از تیم دیگر پس از درگیری و جنگ
و گریز در خانۀ آبا دو موفق بفرار شدہ بودند و يکی از آنها مورد
اصابت گلولہ پلیس قرار گرفته بود و گلولہ در پا بچہ نشسته بودہ در آن موقع
با این خانہ آمدن آسانتر از آن بود کہ بجای دیگری بروندہ بدین علت
بخانہ تیمی ما وارد شدند . ما دو نفر بودیم و با آمدن آنها چہا رنفر
شدہ بودیم . يکی از رفقا بقصد آوردن يك رفیق دكتر خانہ را ترك گفستہ
پس از ساعتی با رفیق دكتر با زگشتہ و رفیق دكتر برای پای رفیق مجروح
استورات پزشکی داد و گفت : " با پیدا رو و وسایلی تهیه شود " نسخہ ای

نوشت و بہمراہ يکی از رفقا خانہ را ترك کردندہ رفیق دكتر سرانجام
جراحی رفت و رفیق دیگر قرار داشت و میبایست بعد از قرارش در وہای
لازم را خریداری کردہ و در ساعت ۱ با رفیق دكتر قرار ملاقات داشت و بعد با
هم بخانہ آمدند و اگر ساعت ۱ نتوانستند يکدیگر را ببینند قرار
بعدیشان ساعت ۸ بودہ رفیق قبل از اینکہ بسر قرارش برود در خيابان
دستگیر می شود . (این رفیق اولین یا دومین بار نبود کہ با خود
اسلحہ حمل میکرد و حمل اسلحہ برای بی مشکل روزمرہ و عادی در نیا شدہ
بودہ) رفیق دكتر ساعت ۸/۳۰ بخانہ آمد و گفت کہ رفیق سر قرارش نماندہ
و چون دو قرار داشتیم يکی ساعت ۱ و دیگری ساعت ۸ و هیچکدام را نماندہ
ہ من از وضعیت دگران ہستم و یا بدمرچہ زودتر خانہ را تخلیہ کنیم .
رفیق گفتیم کہ در این مورد فکر خواہیم کردہ رفیق دكتر پس از مدتی
بحث در این مورد خانہ را ترك کردہ ناگفته نماند کہ رفیقی کہ برفیق
مجروح بخانہ آمدہ بود برای اطلاع رفقای تیمی رفیق مجروح بخانہ
تیمی آنها رفت . (البته چون این خانہ میبایست تصویب شود آدرس خانہ
یا وادادہ شدہ) در این موقع من و رفیق زخمی در خانہ بودیم . نسبت
بجریان رفیقی کہ سر قرارش نماندہ بود پرخوردن لسی نکردیم .
گفتیم بعد از آمدن رفیق در ساعت ۱۰/۳۰ تصمیم میگیریم . مدتی
سکوت گذشت رفیق مجروح در حال خواب و بیداری بود و ما گاہی از
پشت حصہ ایوان كوچہ را نگاہ میکردیم کہ متوجہ شدیم دو نفر از ویروی خانہ
ما ایستادہ و با انگشتها را بکسی نشان میدادند و می گفتند بروہ جراح

اطلاقاً روشن است. در این هنگام زندگی در بغداد درآمد (البته از چند شب پیش ما انتظار صاحب خانه را داشتیم که بخانه بیاید و مسئله آب لوله کفی خانه در میان بگذارد) و این بار هم من بر رفیق زخمی گفتم که ممکن است صاحب خانه باشد و بعد رفتم در را باز کردم (بیکست اسلحه و بسا دست دیگر در را باز کردم) اتفاقاً صاحب خانه نبود و اسناد مربوط بلوله کفی آب منزل را بمن داد و از رفیقی که با اصطلاح خانه با اسم او بود سوال کرده من گفتم: «هنوز نیامده» او پس از خدا حافظی رفت و من کاغذ آب را با طاق آوردم و بر رفیق زخمی گفتم: «این مسئله کا ملا عادیست و جای نگرانی نیست ولی متعجبم از اینکه قبل از آمدن صاحب خانه آن دو نفر که اشاره به خانه کرده و گفتند که بروه چراغ اطلاق روشن است و چه کسانی بودند» بهر حال نتیجه گرفتیم که وضع عادی بوده تا اینکه ساعت ده و نیم رفیق دیگر بخانه آمده ماجرای رفیقی که سر قراره نرفته بود و تا کنون یعنی ساعت ده و نیم بخانه باز نگشته بود و جریان صاحب خانه را در میان گذاریم. مسئله عسادی بودن جریان صاحب خانه را اولیاً تا نید کرد و سرعت از آن گذشتیم ولی راجع بنیامدن رفیق و بطور یقین دستگیریه بر خورد فعالی نکردیم و دلمان میخواست که چیزی نشده باشد و اگر هم چیزی شده باشد یکب مهم نیست و فردا تصمیم میگیریم یا صبح فردا خیلی زود خانه را تخلیه میکنیم. آثار خستگی ناشی از درگیری خانی آباد نسوه وجود رفیق مجروح در خانه و دیر وقت بودن و اشکال حمل و لیل تیمی در آن موقع شب همگی دست بستهم دادند تا ما آن شب را در خانه بمانیم

و با قید هوشیاری و آمادگی با استراحت بپردازیم. من نگهبان شدم و آن دو رفیق دیگر خوابیدند. ساعت دو و زده و نیم من از پشت حصیر راهرو متوجه صدای اتومبیلی شدم که دو اتومبیل دیگر که هر دو پیراز سر نشین بودند و یکی از آنها آنتن بیسیم داشت در پشت آن در حرکت بودند. هر سه اتومبیل طوری در خیابان غربی منزل پارک کردند که از دید من خارج بودند و هیچ صدائی از آنها نشنیدم ولی فهمیدم که هر سه متوقف شدند. پس از لحظه‌ای فقط صدای صحبت کردن با بیسیم و صدای خن و خن بیسیم شنیده میشد. من لحظاتی به صحبت‌های آنها و صدای خن و خن حرکات خفیف آنها گوش دادم. نود در صد حس زدم که آنها پلیس هستند. البته اتومبیل‌های آنها همه مشخص نبودند و این خود مراد چارکمی تردید کرده بود که نکند آنها مردم عادی باشند. بهر حال فوراً رفقا را بیدار کردم و مسلسل را برداشتم و رفقا هم کاملاً آماده شدند و همگی گوش دادیم تا ببینیم صحبت از چیست؟ رفیق میگفت که صدای رادیوست. من گفتم: نه. خلاصه پس از لحظاتی چند تصمیم گرفتیم که یکی از رفقا از خانه بیرون برود و ببیند اوضاع از چه قرار است. ماهم پشت در ایستادیم. پس از لحظه‌ای رفیق از بیرون به در زد و گفت که فوراً خارج شوید. چون در را بسته بودیم و من هم که يك دستم مسلسل بود و ياك دست شروع به باز کردن در کردم. این سبب شد که قفل در را کند و سرعت خارج شدیم و بسوی شرق شروع بدویدن کردیم که شنیدیم پلیس میگفت: از خانه‌های خود بیرون نیاید. و بعد يك رگبار مسلسل از پشت سر ما را بدرقه کرد که احساس کردیم درست

پشت پایمان بزمون نشست و در این هنگام کارگری هم از ترمس در آن حوالی بجا پیوست و با ما تا انتهای کوچه می‌دوید که خسته شد و ایستاد و ما همچنان بدویدن ادامه می‌دادیم و با این شکل که رفیق مجروح که گلوله هنوز در پانچین قوزک پایش جا داشت جلوی همه می‌دوید و رفیق دیگر بسا چند متر فاصله پشت او من با فاصله ۵ تا ۲۰ متر از عقب آنها می‌دویدم.

این عقب افتادگی من برای این بود که مسلسل همچنان درست می‌بود و فرصتی نداشتم که تکلیفش را معلوم کنم. رفقا را صدا می‌زدم تا بایستند و من بسکلی مسلسل را در زیر پیراهن و کمرشلوا ر خودم قرار دهم. رفقا بدون توجه بندای من بحرکت خود ادامه می‌دادند. آنها بقصد خانه‌های که محل آنها می‌دانستند پیش می‌رفتند ولی من که نسبت به حرکت آنها توجه نبودم فکر می‌کردم که حرکت ما بی هدف صورت می‌گیرد. از این رومرتبا - آنها را دعوت بتوقف و تصمیم گیری درباره ادامه حرکت می‌نمودم. به نظر من ما میبایست بعد از گذشتن از هر دو سه کوچه همدیگر را چک می‌کردیم تا ببینیم اشکالی در حرکت ما پیش نیامده باشد و بعد ادامه می‌دادیم. البته این چک کردن یعنی همان بهم رسیدن و از حال هم باخبر بودن و هوای هم را داشتن و بخصوص بایدن فرجیلوئی نفرات پشت سر را زیر نظر داشته باشد تا نفرات پشت سر دچار اشکال بشوند که با توجه به سکو ت شب نتوانند از مقصود خود دیگران را با صدای بلند خبر کنند.

بهر حال من مسلسل را بیک طرف کمر و خفا ب آنرا به طرف دیگر کمرم بستم و هفت تیرم را هم در وسط کمر قرار دادم و یک نارنجک هم در جیب

ملاورم بوده بلوزم را روی آنها کشیده و تقریبا بخوبی مخفی شده بودند. بخیا پانسی رسیدیم که یک طرف آنرا باغ بزرگی گرفته شده بود و دیگری در آن باغ پارس می‌کرد. وقتی که ما می‌دویدیم سگ‌ها هم عمو کنان و هموزات ما پشت دیوار باغ حرکت می‌کردند با سرعت هر چه بیشتر از خیابان در کنار پیاده رو خود را به کوچه ای درواغسر خیابان رسانیدیم که یک نفر جلوی ما سبز شده بخانه اش می‌رفت.

برای آنکه خود را عادی جلوه دهیم از او پرسیدیم: "این کوچه به خیابان راه دارد؟" جواب داد که بله و ما به راه خود ادامه دادیم ولی وضعیت چندان عادی نبود. برای اینکه به عادی بودن وضع خود چندان توجهی نداشتیم و بیشتر فکر فرار و دور شدن هر چه بیشتر از منطقه بودیم. من نمی‌دانستم که به کجا می‌رویم ولی آن دو رفیق می‌دانستند که کجا می‌رویم. بنابراین یک بار که بهم رسیدیم من به آنها پیشنهاد کردم که بیک خانه نیم ساخته برویم و تا صبح آنجا بایسیم و آنها جواب دادند برویم و ما بسوی خانه ای می‌رویم که چندان هم دور نیست. اینجا بود که خیال من راحت شد و دنبال هم راه افتادیم ولی باز هم من بارها صدا می‌زدم که در تقاطع ها عادی تر حرکت کنیم که فایده ای نداشت حتی در این اواخر من احساس کردم که صد متر جلوتر ما کسی وجود دارد. برفقا گفتم بایستید تا یک کسی باشد. وضع خود را درست کنیم بعد بحالت عادی حرکت کنیم که خوب بختانه بهم رسیدیم و شروع به صحبت کردن نموده و جلوی آنها که یک پلیس و یک سرباز بودند و قفل های درب مقازه ها را باز دیدیم

میکردند گنشتیم پس از مقداری راه پیمائی به دونفر سرباز که گویا سرباز نیروی هوائی بودند و روی اسفالت وسط خیابان نرفته بودند رسیدیم و با همان حالت عادی و صحبت معمولی از جلو آنها هم گنشتیم تا پس از يك ساعت به خانه تیمی رفیق تبر خورده رسیدیم و رفیق تبر خورده با کلید همراه خود درب منزل را باز کرد و برای اینکه نگهبان تیم خود را در جریان ورود خود بگذارد و او را صدا زد ولی رفیق نگهبان به حساب اینکه ممکن است همراه این رفیق که از زخمی شدنش با خبر بود و انتظار برگشت او را در آن شب نداشت افراد پلیس وارد منزل شوند این بود که دست به مسلسل برد و گلنگدن اثر اکتفید و رفقای دیگر تیم را که در خواب بودند مذکور را با زخم نگهبان و سایر رفقا دست به اسلحه مواظب پشت سر رفیق زخمی بودند تا اینکه رفیق زخمی داخل عدد در حالیکه ما را خودی معرفی میکرد با هم داخل خانه شدیم.

نتیجه: عواملی که سبب شد ما خانه را تخلیه نکنیم:

۱- پس از چند پورش متوالی و پلیس به خانه های تیمی و خود رفقا سر قرارها و ما گنج و منگ شده بودیم و در گهری خانای آباد نسو در آن روز نیز ما را بیشتر خسته کرده بوده قدرت تصمیم گیری مسا مست شده بوده با سانی میتوانستیم خطر را نادیده بگیریم در صورتیکه هر پورش پلیس و هر در گهری مینا بست ما را بدین تره مصم تر و سریع ال انتقال تر میکرد و از سهل نگری خوش بینی به تحرك سریع و بدبینی مهربانند و این نتیجه را مینا بست خیلی زود تر بست میا وردیم ولی اگر اکنون هم تازه بآن رسیده باشیم باز بسی جای خرسندی

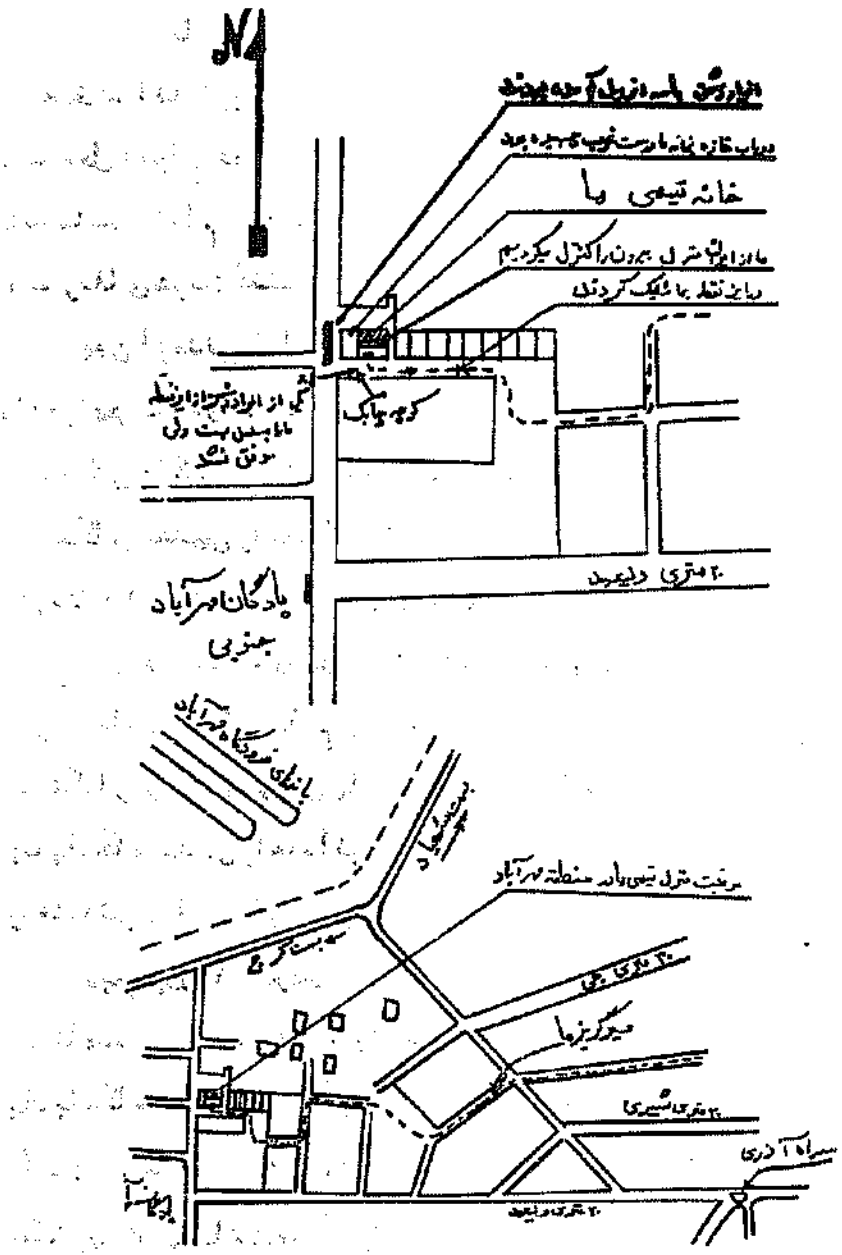
است بهر حال این تجارب تلخ و گرانبها ما را بسوی روشهای نویسی سوق داده

۲- باید مسایل امنیتی را بدون دفع الوقت حل کرد. ما میتوانستیم از ساعت هفت و نیم تصمیم به تخلیه جزئی خانه بگیریم که امکان آن صد درصد موجود بود ولی با سانی و با خوش بینی آمیخته با سستی میگفتیم " حال حاضر میکنیم تا رفیق دیگر ساعت ده و نیم بیاید و بعدا تصمیم به تخلیه خانه بگیریم" این سهل انگاری نشان نهنده این واقعیت است که ما آموزش خطر را فراموش کرده ایم یعنی گاهی خطرا واهی میمانیم و گاهی خطرا را در بر می پنداریم در صورتیکه خطر نه واهی است و نه در بر میمانیم بلکه این طرز فکر نتیجه سستی و بی تحرکی است.

۳- همیشه در مورد مسایل امنیتی اصل را گم کرده ایم بدین معنی که هر وقت رفیقی بعلمی ما را بشک می انداخت میگفتیم ممکن است اتفاقی عادی برای رخ داده و یا اگر دستگیر شده بود میگفتیم: " ای با با یک شب که مفاومت میکند" یا حرفهایی از این قبیل در صورتی که ساله بر سر این نیست که رفیق چقدر مفاومت میکند و یا چگونه احساسی نسبت با این رفیق داریم بلکه بر سر این است که با این طرز فکر این اولین اصل امنیتی را در نظر گرفته ایم که میگوید: " باید از هر يك ^{بعد} بنشام رفقای این تیم آماده باش داده شود که هر چه زود تر در صدد پیدا کردن محل جدید بپرنحوه بر آید و در کوتا هترین فرصت خانه را تخلیه کنند. البته این تخلیه باید فقط عامل اشیا ضروری و نیاز کردن هر گونه علاقم ردمعنی باشد که اگر تصادفا اتفاقا برای رفیق

رخ نداده بود بشود و با راه از خانه استفاده کرده با لبتحه با قید احتیاط
انقلابی (این برگشت و استفاده از خانه را تجربه نشان داده است

“ با ایمان به پیروزی انقلاب ”



« انفجار ریاسگاه راهنمائی منیریه »

تاریخ انجام عمل : ۱۹ شهریور ۱۳۵۰

- ۱- هدف - انفجار ریاسگاه راهنمائی و راندگی
- ۲ - محل انجام عمل - تقاطع خیابانهای امیریه و منیریه
- ۳ - ساعت انجام عمل - ساعت ۱۲/۳۰ روز ۱۹
- ۴ - رفقای شرکت کننده - رفیق ۱ و خود من

چون از مدتی قبل اداره راهنمائی پلیس میزان جرایم راندگی را افزایش داده و جریمه‌های دوستان و دوستان من رسیده بود و بی جهت رانندگان تاکسی و وانت را جریمه میکرد و مزاحم آنها میشد و کلیتاً رانندگان بخصوص رانندگان تاکسی و وانت‌های چهار چرخ و سه چرخ نرفتند از دستگاه حاکمه (و نمایندگان آنها بصورت پلیس راهنمائی) با وج رسیده بود (خود سوزی راننده و وانت چهار چرخ در ۱۷ شهریور شاهد این مدعاست) ما در مقام پیمانگان خلق برنامه انتقام آنها پس زحمتگهان را از مزدوران پلیس راهنمائی تهیه کرده و طرح انفجار چند پاسگاه پلیس راهنمائی را بمورد اجرا گذاردیم که انفجار ریاسگاه راهنمائی و راندگی منیریه جزو این طرح بود.

صبح روز ۱۹ شهریور با تفای رفیق ۱ با یک بمب پلاستیکی که مجهز به تایمر یک ساعته بود از منزل خارج شدیم . قرار بر این بود که تا ظهر یک پاسگاه راهنمائی را از لحاظ موقعیت مناسبتر بود در منطقه برفت و آمدی از نظر قرار یک با عده شناسائی کنیم و بمب را در محل مناسبی بگذاریم تا یک ساعت بعد آنرا منفجر کند.

ما پس از مشاهده پاسگاههای راهنمائی پل اما مزاده موصوم مهدان قزوین و منیریه بالاخره پاسگاه منیریه را برای انفجار - انتخاب کردیم و بقصد تخریب آن راه افتادیم . پس از شناسائی پاسگاه ، سوراخ خروج فاضلاب آنرا برای کار گذاشتن بمب مناسب دیدیم . هر دو بطن محل مناسب راه افتادیم و در راه تایمر را کشیده و آنرا آماده عمل نمودیم ، وقتی به محل رسیدیم در یک لحظه رفیق ۱ طبق قرار قبلی ایستاد و من خم شده و بمب را در سوراخ قرار دادم ، بمب هر دو از محل دور شدیم (در این موقع درختها و چ پاسگاه دو پاسبان راهنمائی که مشغول صحبت با رانندگان موتورهای دو چرخه که بعلتی یا بدون علت متوقفشان کرده بودند دیده میشدند و در داخل پاسگاه یک سرگرد و دو ستوان مشغول صحبت بودند)

بمب در ساعت ۱ بعد از ظهر بانی ساعت تاخیر عمل کرد و دیدن فلزی پاسگاه را بریده و کلیه شیشه‌های آنرا شکست و در لحظه انفجار کلیه ما مورین در خارج از محوطه پاسگاه بودند ، صدت انفجار یحدی بود که پس از آن ما مورین خود را در مناظره‌های اطراف پنهان کردند . شادی رانندگان تاکسی و وانتی که در آن حوالی بودند و از ما جفا با خبر شدند ، وصف عدنی نیست ، این عمل هر چند خیلی کوچک و بسا رسا ده بود ولی نتایج خوبی داشت .

نتایج حاصل از این عمل اینست که پس از شناسائی محوطه عمل برای مواد گذاری محل مناسبی را انتخاب کرد ، البته با پند این شناسائی و انتخاب چند روز قبل از عمل انجام خود و تمام عوامل در صحنه مورد

دقت قرار بگیرند و در روز عمل با استفاده از لحظات مناسب عمل
را سرپا انجام داده و سرپا از منطقه دور شده

« با ایمان — به روزی »

« جلسه فاموق بم منظور مصا دره بانك وزرا »
تاریخ انجام عملیات : دوم مهرماه ۱۳۵۰

درچهارچوب برنامه های گروه بم منظور رفع نیازهای
مالی لازم بود طرح مصا دره يك بانك ریخته شود و انتخاب کردیم
و شناسائی اجرائی را آغاز نمودیم . هدف يك شعبه نسبتا بزرگ
بانك ملی واقع در شمال تهران بود ، رفقا شناسائی اجرائی را در
عرض یک هفته بپایان رسانیدند و تمام مسائل اطلاعاتی حل گردیده
موقعیت مکانی بانك شناسائی شد بهترین زمان برای اجرای طرح
تعیین گردیده تعداد کارمندان و ساعات رفت و آمد آنها مشخص شدند
نقشه داخلی بانك ترسیم گردید محل فیوزهای برق رسانی بانك و
محل قطع سیمهای تلفن تعیین شدند . محافظ بانك که يك نفر با
لباس شخصی بود شناسائی گردید و ساعات سرکشی پلیس بانك
مذکور تعیین شد .

پس از شناخت تمام عوامل طرح اجرائی ریخته شده و قرار شد
در ساعت ۸ با مداد روز صفر (۱) عمل انجام عوده قدارکات لازم برای
عملیات انجام شده بود و تمام رفقا به سلاح کمری و نارنجك مسلح

(۱) - در عملیات نظامی روز اجرائی عمل را روز صفر مینامند پس
روز مینای سنجش زمان برای افرادی است که خود را برای انجام آن
آماده میکنند .

بودند و فرمانده عملیات مسلسل در اختیار داشت. يك ماشين پيكان
 برای حمل و نقل تيم محافظ و عمل پول كرايه شده بود. فقط قرار شد
 ماشين تيم عملیات در صبح روز شنبه رسیده شود. روز شنبه شرا رسیده و
 گاه دو تن از رفقا بمنظور رسیدن يك ماشين خارج شدند. این رفقا در
 در هنگام برداشتن ماشين متوجه شدند که ماشين مذکور آژیر زده شده
 شده لذا صحنه را ترك کردند و بدون اخذ نتیجه بسرقراران آمدند. شام
 يك ساعت وقت بزمان تعيين شده باقی بود رفقا پيشنها تصاحب تاکسي
 را مطرح کردند با این کار دو ساعت شد لذا دور شين مسئول آوردن ماشين
 يك تاکسي را به نواحی حومه شهر برده و پس از پرداخت ۱۰۰ تومان و
 قول سالم ماندن ماشين را نرفته را پياده کرده و با تاکسي بسرقراران
 آمدند. این عملیات بيش از يك ساعت وقت گرفت بطوریکه وقتها بسمت
 محل اجرای طرح رفتيم. ماشين تيم محافظ بعلت تاخير مامانست
 ترك کرده بود. طبقا از زمان عمل روی بانك مزبور گذشته بود. ما نيم
 ساعت بعد رفقای تيم محافظ را در سرقرار ديگری دیديم. افسر
 تيم عمل کننده معتقد بودند با پناز ماشين تصاحب شده. استفاده شود
 و بانك ديگری که بعنوان طرح يدك در نظر گرفته شده بود. صادره شود
 ولی رفقای تيم محافظ بلاخره رفیق چنگيز قبادی با انجام عمل با وضع
 بهم ريخته موجود محالقت می کردند. بهر صورت فرمانده عملیات تصدیق
 اجرای عمل را اتقاد نموده و تيم محافظ دستور داده که يك ساعت ديگر
 در محلی منتظر حمل پول بمانند.

ما به قدم ما دره بانك يدکی حرکت کرديم ولی در مقابل بانك

با صحنه های غیر متعارف برخورد کردیم. پس از چند بار با لویا شين
 رفتن و منتظر ماندن با زهم وضع غیر عادی مقابل بانك پناال عادی
 بازنگشت. بايد عملیات را متوقف کرده به مواضع خود باز می گشتيم.
 ولی خورشيد رفقا در اجرای عمل ما را بر آن داشت که بفکر بانك ديگری
 بيافتيم. فرمانده عملیات پيشنها کرد که بانك ملی صحنه صبا بان
 وزیر احمله خود (این بانك یکبار قبلا در شهر پیروزه مورد حمله قرار گرفته
 و ۱۶۰ هزار تومان موجودی آن مصادره شده بود) فرمانده عملیات
 هئاسائی کا ملی از وضع یکسال قبل این بانك داشت و بر مبنای همین
 هئاسائی پيشنهاش را مطرح ساخت. با اجرای این عمل موافقت شد
 برای دیدزدن و درك موقعیت يك بار از مقابل بانك عبور کرديم. وضع
 بسیار عادی بود و يك پاسبان حکم گنده بيخیال بسمت جنوب در حرکت
 بوده. ما فکر کرديم همین پاسبان محافظ بانك میباشد و تصمیم گرفتيم
 با استفاده از ترك پست او عمل را انجام دهيم.

در عرض چند دقیقه طرح عملیات را فرمانده به بنقيه رفقا باز
 گو کرده قرار شد فرمانده در مقابل پيچ خوان با مسلسل صحنه را کنترل
 کنند در این حال دو نفر از رفقا سر بسمت پيچ خوان رفته و کارمندان
 را بروی زمین بخواباند و صد و صد و قد را به پای صندوق ببرند و رفیق
 سوم بطور همزمان با سایرین رئيس بانك را تسلیم کرده به پای صندوق
 بياورد. گا و صندوق بانكها معمولاً و کلیدها رد که یکی نزد رئيس و ديگری
 نزد صندوقدار است و در بانكها معمولاً با حضور هر دو گشوده میشود. البته
 در بعضی بانكها هر دو کلید نزد رئيس بانك میباشد (با این خلل ^{مراجعه} الساعه

عمل را آغاز نمودیم . همگی در کوجه شمالی بانك از ما همین پیمانده شدیم اول فرمانده با کیف جبهه بندی حاوی مسلسل داخل بانك عند هنگام ورودا فرییس و کارمندان که بعلمت تجار با حاصله از معادله بانکها هوشیا ربودند با ودقیق عدنده ولی ^{پایستد} اوطرح خریدفته کمی آنها را از نگرانی خارج ساخت . در این هنگام سایر رفقا نیز وا رفتند و عمل آغاز شد . رفیق سوم که مسئول رئیس و آوردن او به پای صندوق بود و خود رفیق با تجربه ای بوده سر بها خود را به رئیس رسانده و او را تسلیم ساخت . مسئول عملیات که صحنه داخلی بانك را بسیار مناسب و عمل را بسیار سهل تلقی میکرد بجای بیرون کشیدن مسلسل از داخل کیف سلاح کمربت را بیرون میکشید و بانك را فرما سکوت میداده . در این هنگام تنها مشتری بانك که پیرزن پنجاه و پنج ساله ای بود متضرعانه از فرمانده تقاضا میکرد که با اجازه خروج داده شوده مسئول عملیات بمنظور آرام ساختن او با ملاحت و احترام شروع با آرام ساختن او نمود ولی پیرزن وحشت زده به تضرع ادامه میداده . در تمام این لحظات دور رفیقی که مسئول افعال بسمت پوچهوان بودند بعلمت بی تجربگی وعدم شناخت از اوضاع و بجای اجرای وظیفه خود منتظر فرمان مسئول عملیات باقی مانده و به مباحثه پیرزن و رفیق نگاه میکردند . در این هنگام یکی از کارمندان با استفاده از غافلگیری رفقا بداخل کا بهینی که در عقب سالن بانك قرار داشت دوید و آذیر خطر را بصنادرا آورد . در اینحال بود که یکی از دور رفییس هلیک بدون هدفی بسوی او نمود . فرمانده عملیات که با پیرزن مشغول

صحبت بوده ناگهان با وضاع و خیم و غیر منتظره ای روبرو شد . هلیک تیر در داخل و صدای آذیر مستند در خارج همه چیز را بهمیر ریخته بود . در این حال صدای تیر اندازی از خارج شنیده شده فرمانده با تصور بانك را راننده تحت خطر قرار گرفته است و شتاب برده فرمان خروج داد و خود را سر بها بسا همین رسانده . راننده در بیرون سالم بود و ما همین آمیاده حرکت بوده لذا افراد خارج شده سوا را همین عدنده . در این حال متوجه شدیم که از رفیق سوم خبری نیست و با تصور اینکه او بمعللی مجروح شده و در داخل بانك افتاده از ما همین پیمانده شده . ه طرف بانك رفتیم در تمام این لحظات از نقاط اطراف بانك بسمت ما همین و ما تیر اندازی میداده و دولتری خود را بداخل بانك رساندیم ولی از رفیق سوم خبری نبود . متوجه شدیم که از طریق کوجه شمالی خود را دور کرده است . در هنگام برگشت بسمت ما همین با پایبان مسلحی که از کار آموزان گارینشیریا نی بوده مواجه شدیم که بسمت ما تیر اندازی میکرد . رفیق دیگر بسمت کوجه شمالی دویده و سنگ گرفت . و من در حالیکه رو در روی پایبسان محافظ قرار گرفته بودم . از فاصله ۲۰ متری بطرف او هلیک میکردم و او نیز مشغول تیر اندازی بود . تیرهای هلیک از ما بعلمت عدم دقت در تیر اندازی به هدف نمیکشود . یکی از تیرهای او با چاه سلوا مر اسوراخ کرد و گویا یکی از تیرهای من آسیب مختصری باور مانده چون احساس کردم کمی تکان خورده . (۱) و عقب نشینی کرده پس از این دوئل به نتیجه بسمت تا کسی دویدم . وضع با چند ثانیه قبل فرق کرده بسود ۱- جانداران در هنگام اصابت تیر در چا ریک تکان سریع میشوند .

شیشه جلوی را ما بت گلوله خوردند و کما ملا تا رفته بود (۲) رفیق
 را ندیده برا ترا ما بت گلوله بفرستند آسب اندکی دیده بود و درجا لیکه
 روی صندوق جلوی را زکفیده بودیم گفت: بهتر است تو را ندگی کنسی
 بهت فرمان قرار گرفتیم و درجا لیکه ما عین در دیده قرار داشت با گرفتن
 کلاج آنرا روشن کردم و پراهن انداختم. از شیشه جلوی دیده نمیشد
 من درجا لیکه در بسمت را ندیده را با ز کرده بودم و بیرون را نگاه میکردم
 ما عین را حرکت میدادم. بهمین ترتیب حدود ۲ کیلومتر از صحنه برخورد
 دور شدیم و خود را بحوالی دیوار غربی تاسیسات ارتش در عباس آباد
 رساندیم. در آنجا ما عین دیگری که بتماشای ما ایستاده بود مورد توجه
 ما واقع شده بسوی او رفته و گفتیم که در تعقیب ما رتبه مسلح هستیم
 و ما عینمان مورد ما بت قرار گرفته. لذا لازمست از ما عین او استفاده
 خود را ندیده ما عین که مرد ۳۰ ساله ای بودند در اسرهنگ معرفی کرد و بسا
 دستور داد که او را رها کنیم. بهر حال یک ضربه به پشت سرش او را متوجه
 ساخت که علیه اسرهنگ بودنش با بدبیا ده خود. پس از تعاحب ما عین او
 خودمان را به سر قرار تیم محافظ رساندیم. تازه متوجه شدیم که
 کیف حاوی مسلسل در میانک باقی مانده است. نا راحتی خوردند ای سرا
 پای ما را فرا گرفته بود. نه تنها عمل با مولفیت اجرا نشده بود بلکه
 با ورقی از صفحه قبل: «این تکا ن سر به عکس العمل فیزیکی بدن است»
 ۲- شیشه توپبیلها معمولاً در ترا ما بت گلوله بملت لایه طلق کس
 دارند نمیریزد بلکه سوراخ شده و بحال استقرار شیشه برنده و تا رمیگردند.

یک سلاح گرانبها را از دست داده بودیم. ضایعه جبران ناپذیری بود
 از طرفی ضمن این برخوردها نفر سوم و رفیقش که با من بقصد یا قسین
 رفیق سوم از ما عین پیاده شده بودند و بطور پیاده از کوچه شمالی
 صحنه را ترک کرده بودند. و فریاد آنها اطلاعی درست نبود بهر حال
 در بعد از ظهر آن روز رفقا را دیدیم خود بخود پیاده همگی سالم بودند بسا
 بازگو کردن تمام مفاهمان توانستیم متوجه شویم که چه گفته
 است.

با ^{بسیار} يك مذکور و نفر شریک را آموزشهای بنامان محافظت داشت
 که در کوچه رو بروی بانك ایستاده بودند و ما با یکبار عبور خود متوجه
 آنها نشده بودیم وقتی آژیر سراسر طرز رفتار غلط عمل کنندگان بصدا
 در میآیدند و با سنان فوق الذکر میگویند خود را به پشت ما عین پارک شده
 در مقابل بانك برسانند و در خروجی را کنترل نمایند دولی رفیق
 را ندیده با هدیک خود آنها را متوقف ساختند و به تهراندازی به آنها
 میبردند و وقتی فرمانده برای بررسی وضع بیرون خود را به خارج می
 رساند بملت گنج عدن ناھی از حوادث غیر مترقبه کیف حاوی مسلسل را
 بجای میگنارد دولی نفر سوم هنگام خروج مسئول عملیات متوجه میشود
 که کیف همراه او نیست لذا سرعت برگشته و کیف را از روی پهلوان
 بر میدارد و از طریق کوچه شمالی دور میشود. با این ترتیب عمل بسا
 حکمت مواجه گردید و ملی ما بخاطر هوشتاری رفیق سوم مسلسل را از دست
 ندادیم. لکن تعداد ۱۷ نفر اسرهنگ پیاده مصرف شد و مقناری از انرژی
 ما به هدر رفته و بدتر از همه قولی که براننده تاکی داده بودیم

اجرا نند و بسا همین مهارت و آرد آمد بعدا راجع به این عمل بحثهای زیادی شد و انتقادات زیر بعمل آمد و نتایج مفصلي از عمل گرفته شده

الف - ۱- بفرماندهی عملیات انتقال سختی وارد بود تصمیم او در مورد صادره يك با نك هناسائی نهد و بدون يك طرح محاسبه شده و توجه شده از طرف همه افراد كا رغلطی بسود.

۲- فرمانده در داخل با نك بوظا یعنی درست عمل نکردا و بجای استفاده از مسلسل سلاح کمربند را خارج ساخته بود و در صورت بروز هر اتفاق ناگواری هما نظور که بدین آمد استفاده همزمان از سلاح کمربند و مسلسل امکان پذیر نبود.

۳- با پهرزن وارد بحث شده ملاحظات عادی را بر اجرای موفقیت آمیز عمل چریکی رجحان داده بود.

۴- هنگام بروز حادثه گهچ شده و بدتر از همه مسلسل را چسبنا گذاشته بود که واقعه بسیار ناگواری بود و ضایعه ای بحساب میآمد.

ب - ۱- رفیق سوم انتقاد وارد بود برای آنکه پس از خروج از بانك راه را در حالیکه مسلسل بهمراه داشت سخته را ترك کرده بودا و موظف بود مسلسل را بهر طرف کشیده و بیاری سایر رفقا که مشغول تیراندازی بودند بقتابسد.

ج - انتقاد به دور بینی دیگر وارد بود برای آنکه در بانك بوظا بسف تعیین شده عمل نکرده بودند.

د - رفیق راننده وظیفه خود را به بهترین وجهی انجام داده و انتقاد

با و وارد نبوده. نتیجه اساسی که از این شکست گرفتیم عبارت بود از: بدون هناسائی دقیق و طرح نقشه حساب شده نباید به هیچ عمل چریکی مهارت کرد همگی افراد با بدبا یکدیگر در يك رابطه ارگانیک قرار بگیرند و نسبت به وظایف خود توجه باشند و نقش خود را بخوبی درك کنند و بظا طر بسیارند و در صورتیکه فردی بعمل شناخت نداشته باشد و توجه نشده باشد بسیار طبیعی است که دچار سرگچه شود قانده را بپازده.

این عمل نتایج تاکتیکی مفصلي نیز در برداشت.

۱- تدارکات عمل با دیدن روز قبیل تهیه شود در غیر این صورت به علت کامل نبودن تدارکات باید عمل را به عقب انداخت و سیله نقلیه نیز با دیدن قبیل تهیه شود در غیر این صورت عدم موفقیت در تهیه آن در صبح روز عمل موجب بهیودگی تمام حرکات دیگر میشود و بسبب اتلاف وقت و انرژی میگردند.

تعاوبت تا کسی عملی نادرست است زیرا احتمال مهارت و آرد مدن به آن وجود دارد و بسبب لطمه وارد میشود لذا بهتراست از این عمل اجتناب شود مگر در مواردی که هیچگونه راه دیگری موجود نباشد.

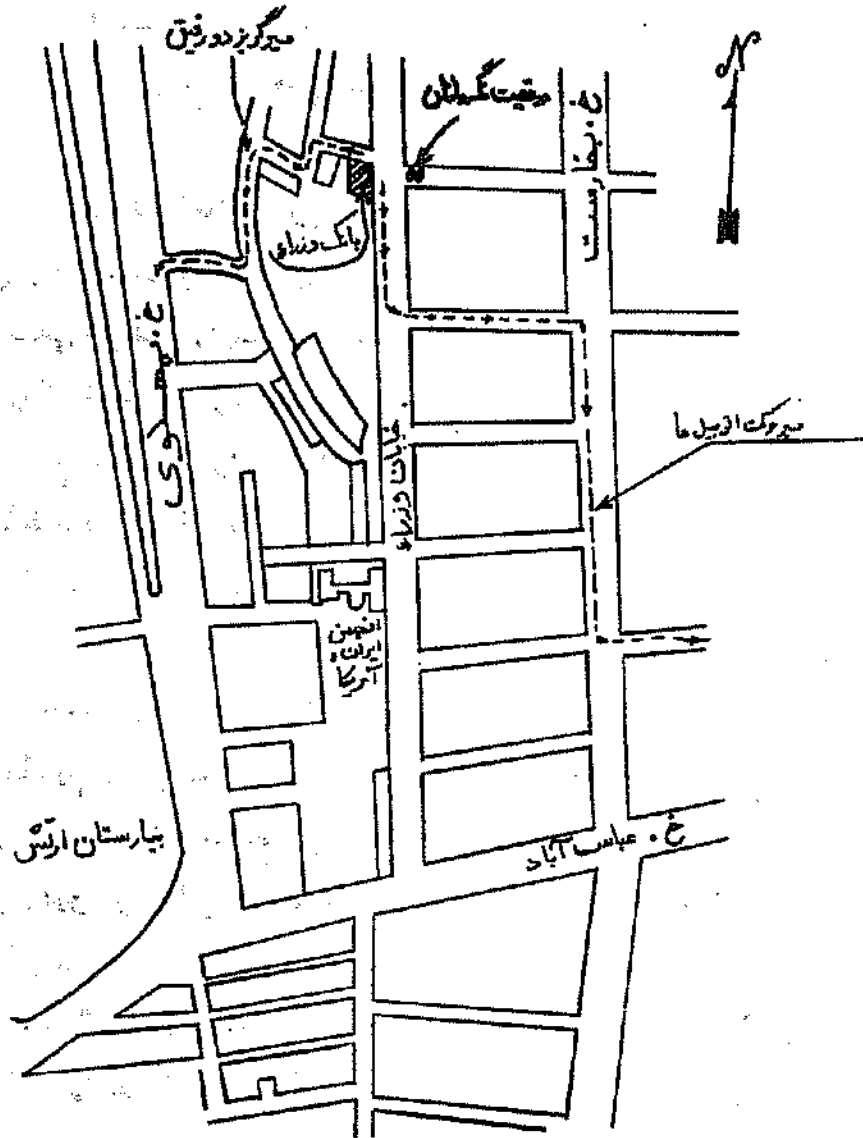
۲- هنگام زد و خورد با پسریم موضع خود را تغییر ندیم و بر سنگر ثابتی برای مدتی زیاد باقی نمانیم.

۳- در صورتیکه شیشه اتومبیل بر اثر اصابت گلوله مات شد باید با ضربه مشت و یا تاسلحه شیشه را خرد سازیم تا مزاحم دهد پسرای رانندگی نشود.

۴- هیچ رفیق مجروحی نباید در صحنه عمل باقی بماند. افراد

تیم با پدما نندیک تن واحد عمل کنند.
 ۵- افراد با پدیکو هفتاد و پنج خود را بطور کامل انجام دهند و تحت
 تاثیر عوامل حساب نشده قرار نگیرند بطوریکه این عوامل را مهار
 سازند و در صورت امکان بسود خود از آن بهره برداری کنند.

با ایمان به پیروزی انقلاب.



« حادثه خیابان ابطحی »

تاریخ وقوع حادثه : نهم مهر ۱۳۵۰

حادثه ابطحی در رابطه با حادثه محاصره یکی از منازل نهمی واقع در سه راه آذری که رفیق شهید « دکتر چدگیز قبادی » که فرماندهی آن تیم را بر عهده داشت صورت پذیرفت. در واقع این ضربه ای بود که از طریق ضربه سه راه آذری به سایر امت کرده.

تیم ما با تیم رفیق قبادی در یک بخش بود و با رفیق قبادی در ارتباط بود. اما از آنجا که رفیق قبادی بر اساس یک ضرورت خانه مان را یاد گرفته بوده گاه قرارهای را اجرا نمی کرد و در عین خانه می آمد. عصر چهارشنبه رفیق شهید « حسن سرکاری » بر قرارهای با رفیق قبادی رفت لیکن او قرارهای را نیاورد. ما با این موضوع چندان بهانه ندادیم و آنرا به حساب روال همیگی کار گذاشتیم و فکر نمی کردیم رفیق به خانه خواهد آمد. رفیق سرکاری چند بار قرارهای را اجرا کرد لیکن رفیق قرارهای را نمی آمد و ما همچنان در خانه انتظار را می کشیدیم بر اساس ملاحظاتی ما گمان می بردیم رفیق روز جمعه به خانه خواهد آمد. انتظار ما به انتظار گود و ویک انتظار ریوج بدل شد و رفیق هیچگاه نیامد. از غنیمت ما بظن گرفتاریم تا با تیم دیگری که با آن قرار داشتیم ارتباط برقرار کنیم ^{بهر} و منظم قرارهای دیگری رفیق قبادی را چک کنیم.

صبح شنبه رفیق مسئول تیم ما با رفیق مسئول تیم دیگسری

تیم برقرار نمود و با توجه به اینکه رفیق قبادی قرارهای دیگسری را نیز نرفته بوده دیگر رفیقی باقی نمانده که یا دستگیر و یا شهید شده است. همچنین قرارهای یمان نشان میداد که یک نفر از تیم رفیق قبادی آزاد است از اینرو رفیق سرکاری برای ساعت ۶ بعد از ظهر همین قرار رفت اما دستگیر شده. بعداً دریافتیم که رفیق از تیم سه راه آذری گرفتار شده و خانه را غارت کرده است. رفقای تیم سه راه آذری نیز که پس از گرفتار شدن او به خانه را ترک نکرده بودند محاصره شدند. حماسه مقاومت قهرمانانه این رفقا تهران را برای مدتی تبار ساخت طی این حادثه رفقا « سید نوزادی، سالی و قبادی » شهید شدند.

علاوه بر تجارب زیادی که داشتیم پس از گرفتار شدن رفیق سرکاری خان را بلافاصله ترک نکردیم و این عمل را به صبح زود روز بعد موکول ساختیم. ساعت ۵ صبح روز یکشنبه رفقای شهید « مهرنوش (فاطمه) ابراهیمی و منوچهر بهائی پور با کلیه مواد و اسلحه موجود خانه را بمزم خانه بی دیگر ترک گفتند. رفیق مسئول تیم و رفیق دیگری نیز در خانه ماندند تا ساعتی بعد از خانه خارج شوند. چند دقیقه ای از خروج رفقا نگذشته بود که صدای شکیک شنیده شد. ما کاملاً آماده بودیم و لحظه ای اندیشیدیم که برای دفاع چه چیزهایی در اختیار داریم. متأسفانه همه چیز خارج شده بود و تنها سلاح رفیق مسئول با ۱۷ فشنگ تمام امکان ما را تفکیک میداد. (رفیق دیگر از آنجا که خیلی بخارگی پوسته بودند مسلح نبود) ما هنوز تمام تصمیم ها را

نگرفته بودیم که گاز مخصوصی فضای خانه را پر ساخت . آنها متوالیا پس داخل حیاط و خانه کبکول گاز پرتاب میکردند ، این گاز مجرای تنفس را تحریک نموده حالتی غیبیه سکسکه و تهوع ایجاد مینمود . و مرتباً این حالت تجدید میشد . بلافاصله به پشت بام رفتیم ، آنجا در هوای آزاد نسبتاً بحالت عادی برگشتیم . جسد رفیق شهید بهائی پور سرکوبه دیده میشد .

چادر رفیق شهید مهرنوش در کوبه به نحوی پهن شده بود که نشان میداد رفیق در حال دویدن چادرش را رها ساخته . صدای شلیک لحظه ای قطع نمیشد . این رفیق قهرمان مهرنوش ابراهیمی بود که سرسختانه با نیروهای خصم نبرد نمیکرد . یکبار صدای انفجار نارنجک منطقه را لرزاند ، نارنجک توسط مهرنوش پرتاب شده بود . رفیق مهرنوش پراستی قاطعانه و بی راستی قهرمانانه جنگید . و در این نبرد نیز مانند تمام لحظات زندگی انقلابی جلوه گر رفیقتی ارزنده بود . ما از رانندگان در قهوه خانه هباجه راجع باین رفیق حماها شنیدیم . آری خلقی برای فرزندان هباجه خود حماها فریاد در پشت بام خانه ما مرتباً هدف گلوله های مسلسل از هر سو بودیم . گلوله ها بطور گبار در پشت بام فرود می آمدند . بعضی در سردیدگاه ظاهر نبودند ، اینها هدفی برای شلیک کردن نداشتیم . تنها یکبار یکی از دشمنان در پشت بام خانه ای که تقریباً با ما فاصله داشت ، دیده شد . لیکن قبل از اینکه بسمت او شلیک شود ، سنگر گرفت . رفیق مسئول به رفیق دیگر استوری باین نحو داد : « ما اینجا دستگیر نخواهیم شد . در آخرین لحظات ابتدا تو سپس خودم را خواهیم گفت » آنگاه برای گریز ب جستجوی راهی پرداخت ، ابتدا تصمیم

گرفته شد که از خانه با زمین پیوریم لیکن پس از جستجو راه بهتری پیدا شد . در ضلع شرقی خانه کوچهای بمرض یکمتر وجود داشت که میشد با تکیه دادن دستها و پاها به دیوارهای دو طرف آن با زمین رفت . رفیق در این هنگام به اعصابی که جلوی خانه ها نشان ایستاده بودند دستور دخول به آنها . نشان را داد تا مبادا مورد اصابت گلوله واقع شوند . اکنون که رفیق مسئول اوضاع را مساعد میدید متوجه شد که رفیق دیگر در پشت بام نیست ، چندین بار صدا پخش کرد اما خبری نشد . مجال زیاده ای برای معطل ماندن نبود ، از این رو خود اقدام نموده پس از ورود به کوبه یکمتری به کوبه اصلی (مهمان دوست) وارد شد . رفیق سلاحش را در دست داشت و برای عکس العمل سریع آماده بوده . انتهای غربی کوبه که بیخیا بان ابطعی میخورد محل تمرکز نیروهای دشمن و از این رو برای فرار نامناسب بود . در همین انتهای غربی کوبه مهمان دوست بود که نبرد میان رفیق مهرنوش و دشمنان شاه دادا مه داشت . انتهای شرقی کوبه بهک راه متروک میخورد و اینجا نقطه میدی محسوب میشد . رفیق این راه را برگزید تا مسافتی در طول مسیر اعصاب مشکوک مشاهده میشدند ، لیکن خواه بدان علت که پلیس نبودند و خواه به علت اینکه جرات نداشتند ، دست به عملی زده نشد . رفیق از همین راه بود که خود را از منطقه دور ساخت .

اینجا ما با ردیگر خاطره رفیق مهرنوش را گرامی میداریم . خاطره او را که با نبرد قهرمانانه اش توده وسیعی را به منطقه کما نیدویه آنها درس عجاجت داد . رفیق تا جا ^{مسئول} نرسید که صدای بگوش مهرنوش شلیک پسعی انقطاعی را میشنید که در گرگ و میش سرود رزم آوری میداد . مهر-

نهی در آخرین صبح زندگی زیبا ترین سرود را خوانده

نتایج

ما با ردیگر دقیقاً استنتاجات تجربه‌ها و وسیله‌ها در تجربه‌ها بطوری تا رسید
شده می‌باشیم . آنجا که تجارب قبلی در عمل انقلابی رعایت گردیدند از
خطا بدورماندیم و آنجا که تجارب نادیده گرفته شده ضربه خوردیم .

کدام تجارب رعایت شدند:

۱- اکنون را بطه چریک با سلاح یک را بطه ارگانیک و یک پیوند نسبی
گسستی داده . سلاح اکنون بمناسبتی از چریک ظاهر می‌کند . ما
این تجربه را در عمل یکا بستیم و هیچگاه رفیق سلاح شخصی اش را از
خود دور نماندیم . بدینگونه هنگامیکه در محاصره قرار گرفتیم نه تنها
ماندیم و نه سلاحمان جدا نمائیم بلکه آماده عکس العمل
کاملاً سرخوش بودیم .

۲- مدارک شخصی چریک که میتوانست منبع اطلاع و شناختی برای دشمن
باشد با بدیهی و همواره توسط خود چریک حمل شود . ما از این تجربه نیز بهره
بردیم و در نتیجه از رفیقی که موفق به گریختن از محاصره شد عکس
باقی نماند تا مورد استغاده دشمن قرار گیرد .

۳- مستقرات را با بدیهی با عدد که قطع را بطه و لقا با گروه بسادگی
صورت نگیرد . ما از این تجربه نیز بهره بردیم و در نتیجه رفقای تیم
ابطحی پس از قطع ارتباط با تیم رفیق قبایلی منفرد نماندند .
۴- افراد هر تیم باید از نالی و نفر تجارب و نکند . رعایت این تجربه
سبب شد که ما برعکس حادثه نیروی هوایی کمتر از دشمن رفیق از دست بدهیم

کدام تجارب رعایت نشدند:

۱- هنگامیکه دلائلی درست است که گرفتار شدن رفیقی را تأیید می‌کند
هرگز نباید بطوری ساده سر قرار رفت ، در مورد این قرارها باید احتیاط
انقلابی را رعایت نمود و سر قرار آماده . سریمترین مقابله بوده در سر
ایطی که رفیق را بط سر قرارش نماند و سر قرارها یمان نشان میداد که
تمام رفقای دیگر تیم جزیک نفر از دست رفته اند . زنده ماندن یک
نفر از یک تیم میبایست مشکوک تلقی میشد . البته ما با کما بیست
احتیاطی باید بگوئیم که این رفیق خیانت کرده زیرا نه تنها
قرارش را لو داده بلکه علامتی را که نشان زنده بودنش بود نیز لو داده
رفیق شهید سرکاری نیز که این رفیق را نمی‌شناخت نه با این رفیق بلکه
با پلیس که با همان علائم سر قرار آمده بود مواجه شد . با این گونه از
دست رفتن رفیق سرکاری اجتناب پذیر نبود (درست به همین علت
میگوئیم که رفیقی که قرارش را لو داده خیانت ورزید) لیکن اگر
رفیق سرکاری با همین انتظار که بجای رفیق با پلیس مواجه شوند سر
قرار میرفت و اگر خود را آماده سریمترین عکس العمل مینموده احیاناً
موفق میشد دست بخود کشی بزند و آنوقت حادثه ابطحی رخ نمیداد .

۲- چنانچه رفیقی از یک تیم گرفتار شود یا بمسیر ما خانه تیمی را
تخلیه نمود . ما این اصل را که با رها و با رها تجربه کرده بودیم و شهدای
زیادی نیز درست بعلمت عدم رعایت این اصل از دست داده بودیم (تیم
رفیق قبایلی نیز دقیقاً بهمین شکل ضربه خورد) نادیده گرفته و درها نه
ماندیم . گویا تمام آن شهدا کافی نبودند تا ما درس لازم را بگیریم .

این را تدبیر بدیم آه میخندد است . این قرار دادی است که ما اکنون دربار
 کنونی میکنیم . رفقای شجاع و خوبی بوده اند که در گذشته خلاف این
 عمل کرده اند . ما عملشان را بحساب ضعفشان نمیگذاریم . بلکه بسبب
 حساب بی تجربگی خودمان در آن زمان میگذاریم . آنها بشیوه های
 دشمن آگاهی نداشتند .

نتایج خاصی تجربه میابان ابطحی

۱- قرارها با پد آنچنان منظم و آنچنان دقیق اجرا شوند که دنیا مدن سرنیک
 قرارها ملا همدا رهنده باشد . اجرای نامنظم قرارها نگونه که میمان
 تیم ابطحی و تیم سهره آذری اجرا شدند و این نقص را داشتند
 باشد . اگر ما با دنیا مدن رفیق قبادی سرا ولین قرارها در مییا فتم و به
 برقیسارای ارتباط با تیمهای دیگر و کنترل کردن قرارها بر رفقای
 تیم سهره آذری میپرداختیم . یقیناً چنین حادثه ای رخ نمیداد
 یقیناً رفیقی که قرارش را الوداده بوده این کار را پس از یک یا دو روز
 از دستگیر شدن انجام داد و حال آنکه ما وقتی چهار روز از دستگیر شدن
 او میگذشت سر قرارش رفتیم .

۲- ما در اینجا با تجلی دیگری از نتیجه روبرو هستیم که در تجربه ما ووسی
 نیز ذکر شده است . این نتیجه که در هیچ شرایطی نباید میدرا بسرای
 نجات یا فتن از دست داد .

ما در آنجا بر برتری روانی چریک تأکید کردیم . اکنون یکسال
 تا کتیکی مطرح است . این مسئله که دشمنانهای را محاصره کرده و
 میخواهد چریکها را نابود سازد . دنیا ز به بهای ده کردن یک طرح تا کتیکی

دارد همیشه ممکن است که در طرهش دچار اشتباهاتنی شود ، ما میتوانیم
 با دریا فتن همین اشتباهها نجات یا بیم .

۳- هنگامی که محاصره میشودیم . هرگز نباید به مقاصد نمودن در خاک
 و کشته شدن اکتفا کنیم ، باید با ارزیابی اوضاع واحوال و سوجدستمن
 از شرایط مناسبی که ممکن است در اختیارمان قرار بگیرد برای شکستمن
 محاصره ونجات یا فتن تلاش کنیم ، نهایتاً اگر در تلاشمان ناموفق بشانیم
 بجای کشته شدن در خانه در کوچه یا حیاط یا ن کشته خواهیم شد .
 ۴- هنگام ترك خانه ای که در معرض خطر بالقوه ای قرار داده باشد
 اعمال زیر انجام شود :

الف- رفیقی که بطور مچیزی مسلح شده است با هووشیا روی کامل بسبب
 بررسی منطقه بپردازد و نتیجه را به اطلاع سایر رفقا برساند .

ب- چنانچه راههای غیر متمم رفی برای ترك منطقه وجود دارد با بسبب
 از این راهها استفاده شود و نه از راههای معمولی .

ج- اگر رفقا قرار است در چند دسته خانه را ترك کنند نباید تمام
 توسط رفقائی که زودتر از خانه خارج میشوند بپردده شود . بلکه مهمسات
 لازم بمنظور تمراض و دفاع برای رفقائی که هنوز در خانه هستند با قسی
 گذارند .

اگر ما موارد فوق را در عمل بکار میبستیم نتایج بهتری میتوانست
 حاصل شود . با بکار بستن نتیجه الف ممکن بود به وضع مفکوک کوچک
 پی برده از غافلگیری در آنیم و با طرهریزی بر نامه ای خود را از مهلک
 نجات دهیم .

با بکار بستن نتیجه "ب" یعنی اگر رفقای شهیدها براهیمی و بهائی
پور از همان کوجه متروک که در غرب خانه مان واقع شده بود ، اقدام به
ترك منطقه میکردند چه بسا میتوانستند خود را با تمام مهمات و وسایل
از منطقه خارج سازند .

با بکار بستن نتیجه "ج" یعنی اگر ما چندنا رنجك فا بريك وحتى اگر
چندنا رنجك دستی نزد رفقای باقی مانده میگذاردیم این رفا برای
عملیات خود از مکانات بهتری برخوردار بودند و خاصه رفیق دستگیر
شده با در اختیار داشتن سلاح موقعیتی برای تعرض و دفاع یافته و روحیه
او بهتر میبود .

۵- خانه های یمان با بدطوری با هند که بخارج دید برای کنترل منطقه
وجود داشته باشد . همواره و خاصه هنگامیکه خانه در معرض خطر احتمالی
قرار میگردد با پدیا هوشیاری کامل نگهبانی داد و کوچکترین حرکات
غیر عادی را با تیزبینی دریافت .

خانه ما مطلقا به بیرون دید نداشت و منظم بر آن و کما بیش تحت تاثیر
آن مانگهبانی کاملا هشیارانه ای ندادیم . اگر این مساله نیز
مورد ملاحظه قرار میگرفت احتمال دریا فتن حرکات ابتدائی دشمن
قبل از آنکه بطور کامل استقرارها بدو طرح عملیاتش را بریزد و جسد
داشت که در این صورت ما قادر بودیم بدون آنکه در معرض خطر جدی ای
قرار بگیریم ، خانه را ترك کنیم .

۶- هنگامیکه رفا در چند دسته مورد حمله هم قرار میگرفتند هر دسته
صرفنظر از تمام ملاحظات انقلابی دیگر برای کمک به دسته های دیگر

با بد دفاع فعال و تا آخرین نفس دست بزنند . در این مورد باید از
مقاومت قهرمانان رفیق مهربانها یاد کرد که با مشغول ساختن متکاد
عملیاتی دشمن نقش تعیین کننده ای در نجات یافتن رفیقش ایضا
نموده درود بسراو

" با ایمان به نابودی دشمنان حلقمان "

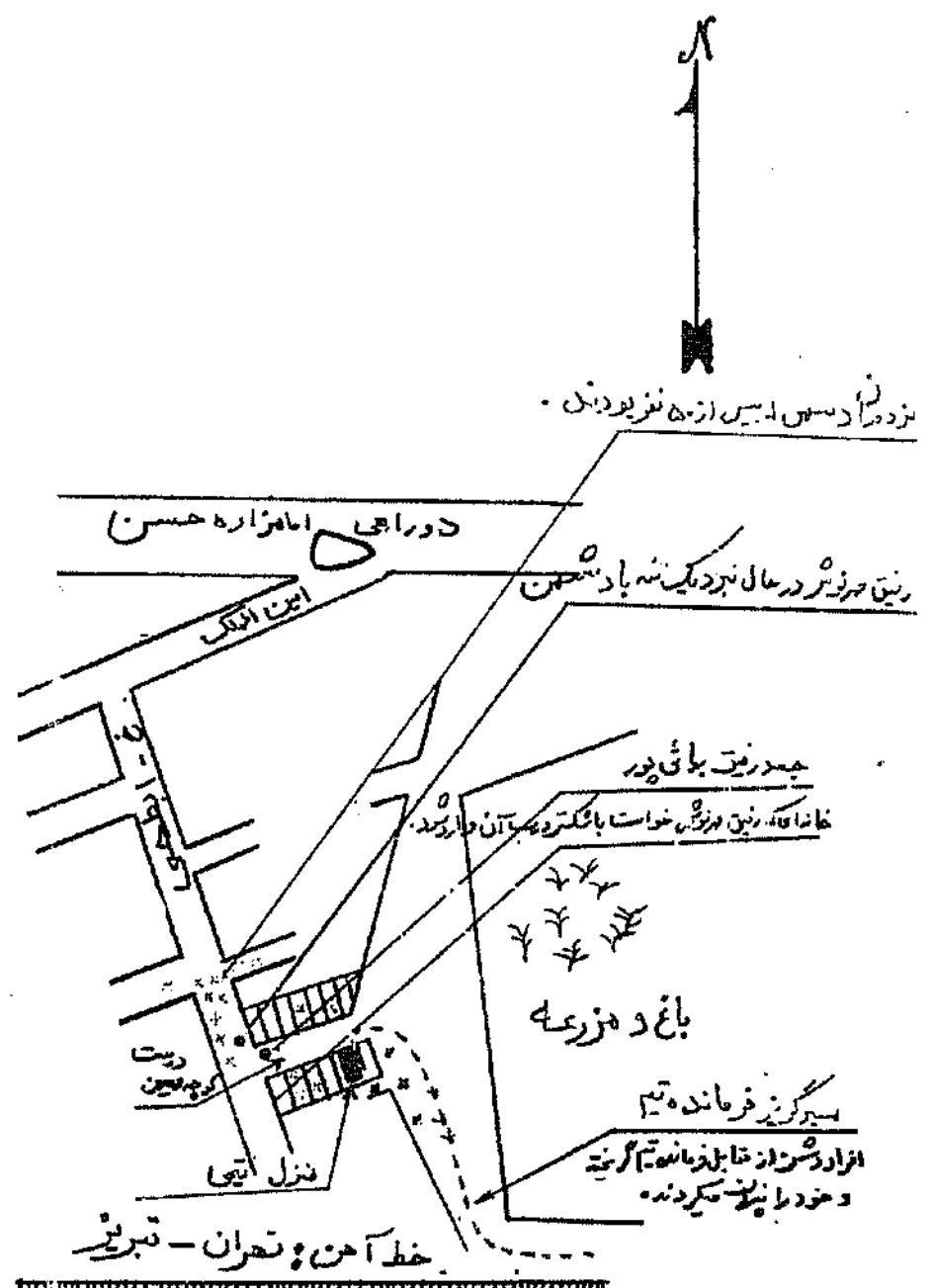
زد و خوردن با پلیس از سه نژاد سمن

در محل تقاطع خیابانهای امیری و با با ثیان

تا ریخ وقوع درگیری : ۱۲ مهر ۱۳۵۰

صبح روز سه شنبه (۱۲ مهر) با يك كارت شناسائی اصلی يك ماشين پيكان كرايه كردم (رنگ اين ماشين قرمز و سياه بود بهمين خاطر جلب توجه ميكرد) و با تفاق رفیق جهت شناسائی به منطقه غربی تهران حركت كرديم . حدود ساعت ۵ / ۱۰ طبق قرار قبلی رفیق ۲ نيز با همسوت و هر سه جهت بررسی كردن چند با نك به جنوب غرب رفتيم حوالی ساعت ۱۱ در جاده قدیم كرج در مقابل يك قهوه خانه كه روبروی با نك ملی جنب كارخانه شيرپاستوريزه واقع بود توقف كرديم كه تا ضمن خوردن چای و نهار اين با نك را بررسی نماييم .

در قهوه خانه وجود دو نفر بيكار كه سرو و وضعشان به كارگرم نماند نظر ما را جلب كرده همين موضوع باعث شد كه در رفتار خود دقت بيشتري بكنيم و با يكديگر صحبت های معمولی ميكرديم . موقعی كه نهار ميخورديم متوجه شديم كه حالت آندو نفر مشکوك است بطوريكه وقتی يك كاهيون در مقابل قهوه خانه ايستاد و ديگر از طرف قهوه خانه به با نك كور كردیكي از اين دو نفر كه از نظر سنی از ديگری بزرگتر بنظر ميرسد زجا بر راسه به پشت كاهيون رفت و نگاهي به با نك انداخت و تا زمانی كه كاهيون نرفته بود بجای خود نشست سپس زدیم كه اين دو نفر با لاقل یکی از آنها با يدستول محافظت از با نك باشد



نقشه درگیری خیابان ابیطی

تا در صورتیکه حالتی مشکوک مشاهده کردنجریان را به ما موران اطلاع -
 دهد . حدود يك ساعت در آن قهوه خانه نشستیم بودیم ، تقریباً ساعت ۱۲
 بود که بطرف شهر حرکت کردیم . در این موقع رفیق ۱ جلو ، و رفیق ۲
 در صندلی عقب نشسته بودند . حدود ساعت ۱۲/۵ به محل تقاطع خیابان
 های امیری و با با ثیان رسیدیم که امر فرمانده يك پیکان گشتی
 ، نفره از پشت بلندگوی ماشین فرمان داده : " پیکان بزن بغسل ۱
 پیکان بزن بغسل ۱ " فاصله او با ماشین ما تقریباً ۲ متر بود .
 بهر حال ترکیب سه نفری ما با يك پیکان کاملاً مشخص ، و با احتمال
 نزدیک پیچین تلفن آن محافظ بانك باعث عده بود که پیکان گشتی
 بما مظنون شده و فرمان اہت بدهد . به عقب برگشتم پیکان گشتی
 را دیدم که در صندلی عقب آن یکی از مسلسلچی ها لوله مسلسل را
 از پنجره بیرون آورده بود . در این هنگام که دو رفیق دیگر هم برگشته
 و عقب را نگاه میکردند ماشین ما با يك مینی بوس سفید رنگ کسه
 در حال پیچیدن از با با ثیان به خیابان امیری بود تصادف کرد کسه راه
 خیابان بند آمد . پس از مشاهده این وضع بلافاصله رفیق ۲ کسه در
 صندلی عقب نشسته بود و خون سردانه گفت : " خوب بچه ها آماده باشيد
 اسلحه ها یقیناً را بکشید " سپس خودش با سلاح کشیده سرما از ماشین
 پیاده شد و قبل از اینکه پاسبان مسلسلچی فرصت کشیدن گلوله را
 داشته باشد تهری بطرف او شلیک کرد که بر زمین او امانت نمود و باعث
 شد که مسلسل از دستش رها کرده ، بلافاصله بقیه سر زمینان گشتی سر
 خود را با این آوردند تا تهرهای بعدی با آنها نخورد . این فرصت مناسبی

بود تا من و رفیق ۱ از ماشین خارج شویم . در این هنگام رفیق ۲
 بطرف شرق یعنی داخل خیابان با با ثیان دویده و در پشت تیر میخانی
 سنگر گرفته بود و نا رنجکش را در آورده و میخواست پرتاب کند ولی نزدیکی
 من و رفیق ۱ به پیکان گشتی مانع این کار او شد . از این بعد این
 رفیق بطرف شرق راه خود را ادامه داد و وارد کوچه های جنوبی خیابان
 شده و از این راه خود را از منطقه درگیری دور میجا زد . عده ای بدنبال
 او دویده بودند که رفیق با کشیدن سلاح و تهدید بخصوص يك موتور سوار
 را که با سماجت او را تعقیب میکرد فراری داده و بدون وجود خطری خود را
 به منطقه امنی رسانده بود .
 من و رفیق ۱ وقتی از ماشین پیاده شدیم با حالتی خمیسه شده
 از پشت ماشینها عبور کرده و سپس بطرف امتداد خیابان امیری کسه
 جاده خاکی بود و دیدیم ولی قبل از آنکه داخل کوچه در غرب خیابان
 بشویم ، مسلسلچی دوم پیکان يك رگبار بطرف ما شلیک کرد که گلوله
 های آن بلافاصله يك متری پشت پای ما بزمین نشست و آسبیدی وارد
 ساخت . ما نیز برگشته چند تیر بطرفان شلیک کرده و بدویدن ادامه
 دادیم و داخل کوچه شدیم .
 (در این موقع رفیق ۱ احساس میکند که چیز سنگینی از او جدا شده
 و بزمین افتد و در ابتدا متوجه نشده بود ولی وقتی کمی دور شدیم
 متوجه شد که نا رنجکی که بکمربسته بعلت خراب بودن جلد آن دکمه های
 باز شده و افتاده است ، مصالحه نا راحت کننده ای بود ولی فرصت فسر
 کردن آن وجود نداشت)

در مسیر ناخشناختنا میرویدیم ، در پشت سرما عده ای که در میان آنها افسریگان و یک مسلسل جی دیده میشد میرویدند و دائماً فریاد میزدند: " دزد! دزد! بگیرید!" در کوچهها زنها بچه های خود را بخل کرده و با عجله خود را بمنزل لغان رسانده و درب را می بستند نکته قابل توجه اینکه خلق نسبت به دزدان خاصیت خاصی نداشتند بر اساس يك سنت دیرین در دستگیری او كمك میکنند. ضمن از این حربه برای دستگیری انقلابیون با همكاری خلق استفاده میکنند و همیشه با سرداراه انداختن " دزد! دزد! بگیرید!" توجه مردم را جلب نموده و از آنها عملاً كمك میگیرند. همین ساله باعث شدنگاه سیکه در یکی از کوچه ها جوانك بلند قامت و نا آگاهی که فریب فریادهای دشمن را نخورده و تصور میکرد ما واقعاً دزد هستیم ، قصد کرد ما را بگیرد. جلو آمدورفتی را بخل کرده در این هنگام افسر گشتی (با رولور ۸۸) امریکائی (ویاسیان گشتی) با مسلسل یوزی اسرائیلی (در حال دویدن در پشت ما بودند. اول خواستیم با او کلا و موزیم ولی بلا فاصله متوجه شدیم که فرصت گلاویز شدن نیست من برای اینکه جوانك را بترسانم و هم با وی آشنا باشم که ما دزد نیستیم و چریك هستیم ، يك تهر هوائی علیه کردم . ولی او بی خیال و بی توجه همچنان رفیق ۱ را بخل کرده بوده رفیق وقتی عدم توجه جوان نا آگاه را پشاز علیه هوائی من دیده ناچار رفت تهری بهكم او هالی کند که همزمان با او من نیز تهری بها نه ای زدم ، جوانك بزمین افتاد و ما بگیریم خودا نامه دادیم و خود را با نتهای غیا بان مرتضوی رسانده و پس از قطع آن

و ارد کوچکای قدیم و بدویدن پرداختیم ، در پشت سرما ن همچنان عده ای که اغلباً بچه های ۱۰ الی ۱۲ ساله بودند میرویدند و با یسن ترتیب بغیا بان آریا نا رسیدیم ، صدای بگیریدند دزد بگیرید از پشت سر بسیار نزدیک بود و همه متوجه ما شده بودند. بعضی ورودیه غیا بان آریا نا جلوی يك تا کسی فیات را که در صندلی عقبی بسك زن و مرد و بچه ای نشسته بودند گرفتیم و سوار شدیم ، هنگام سوار شدن يك جوانك ۲۰ ساله و يك پسر بچه ۱۲ ساله که فكر می کردند ما دزد هستیم خواستند از سوار شدن ما جلوگیری کنند لذا ما منچبور شدیم قوسری بنست یکی از آنها زده و از تا کسی دورشان سازیم . در صندلی عقب تا کسی حرکت کرده و به سمت غرب رفت ، زن و مردی که در صندلی عقبی فیات نشسته بودند متضرعانه درخواست می کردند که بپایه شوند آنها را در افتتای غیا بان آریا نا پیاده کردیم و بتا کسی فرمان دادیم که به سمت شمال و غرب حرکت کند. ما هئاسائی کافی از منطقه نداشتیم و تنها يك مسهر را پیدا بستیم که غیا بان اشرف پهلوی را به جاده نظامی مهرسانده لذا براننده گفتیم که در همین مسهر حرکت کند. راننده تقریباً خونسرد بود و فرامین ما را اجرا میکرد ما حتی احسان کردیم که نسبت به ما سمبائی دارد . ولی بعلت خراب بودن ماشین و کمهولت نمیتوانست تند براند . بهر حال ما فکر کردیم که دیگر مسالده ای باقی نیست و ما از درگیری سالم خارج شده ایم زیرا از محل سوار شدن بتا کسی حدوداً ۱ کیلومتر دور شد ، بودیم .

درجاده نظامی که جاده ای خاکی و خراب است بطرف شمال و سمت میدان
 میا حرکت میگردیم دو ماغین بزحمت از کنار هم رد میشوند، براننده
 ناکسی که در یک لحظه برای عبور ما یعنی که از مقابل میآمد توقیف
 کرده فرمان دادیم که راه بگیرد و برود ولی او نتوانست اینکار را بکند
 در این موقع صدای دوا تو بمبیل از پشت سر شنیده شد. برگشتیم و دیدیم
 دوا تو بمبیل که یکی از آنها بنز ۱۸۰ طوسی رنگ بوسر نشینی اهل محل
 و افسرو یا سبان مسلسل چی مزدور در تعقیب ما هستند فقط ۲۰ متر یا
 ما فاصله دارند (اهالی محل که تصور میکردند ما دزد هستیم و از طرفی
 چند نفر از بچه های محل آن زخمی شده بودند و همچنین بغلط ترس
 از عدم همکاری و تهدید پلیس دو ماغین فراهم آورده و بنستور و بهمراهی
 مزدوران دشمن به تعقیب ما پرداخته بودند)

محیط تقریباً بازی بوده قبل از اینکه حرکتی بکنیم مسلسل چینی
 از پشت رگباری به ما علیه کرده ما سرمان را ندیدیم ولی راننده
 بهشت مجروح شد و خون از دهانش فوران زده فکر کردیم که حتما درجا
 کشته شده است. در این موقع درست راست خود احساس غزاسی کردم
 در حالیکه بهشت غمگین بودیم از ماغین بیرون پریدیم و بحالت
 خمیده در جلوی فیات سنگر گرفتیم. رفیق ۱ بطرف بنز ۱۸۰ حمل شده و
 عدد چند تیر به پای آنها علیه کرده من از جلوی فیات بیرون آمده
 خواستم علیه کنم که دیدم اسلحه ام عمل نمیکند (پوکه فشنگ علیه
 شده قبل از خروج با فشنگ جدید تمام پیدا کرده بود) با کھیدن گلوله
 به عقب و رها کردن آن اسلحه آماده حمل شد. در این لحظه که من

گهر اسلحه خود را رفع میگردم ، رفیق ۱ خود را به تو بمبیل بنسز
 رساند (در این موقع در داخل بنز یا سبان مسلسل چی را میبینند کسه
 کوه می میگردد از ماغین پیدا شده و دلی کنترل اعضا یخ را از دست داده و
 دستها چمفده بود و با دستگیره ماغین کلنجا ر میرفت) با یک تیر سر
 عیقه جلورا که ما نمی بین او و مسلسل چی بودند کشته و اسلحه او تیر
 بهایی او را از پای در میآورد. اسر فرمانده که یک ستوان یکم بسود
 یا جمعی از حده در آمده در پشت بنز دولا شده بود پس از اسر مسلسل
 رفیق ۱ عقب نشینی کرد و بطرف شمال بدویدن پرداخت (چون رفیق
 با عقب ماندن گلوله گدن سلاح متوجه شده بود که گلوله های اسلحه
 تمام شده از اینرو بسنظور برگردن اسلحه عقب نشینی نمود) در این
 لحظه دیدم که اسر مذکور از پشت بنز بلند شده و بدون توجه به وجود
 من خواست رفیق را از پشت هدف بگیرد ولی قبل از اینکه تیری علیه
 کند دو گلوله بطرف علیه کردم که او را بهشتی مجروح کردیم
 من هم که کاملاً از پشت سرم مطمئن بودم بطرف شمال عقب نشینی
 کردم دیگر مانعی در بین نبوده مسلسل چی و اسرا ی در آمده بودند
 دیگر کسی جرأت تعقیب ما را نداشت لذا بدون اشکال از صحنه خارج
 شدیم. رفیق ۱ اسلحه سلاح را تمویس کرد و آماده بر خورد احتمالی
 بعدی شدیم. چون دست من مجروح شده بود و خون بود برای اینکه کسی
 متوجه آن نبود رفیق کمر را بمن داد تا روی دستم بماند از هم
 وجود خشکی کا ملاسرحال و با سلاح گرم شده بودیم. بعد از سه ربع
 ساعت بر خورد و گریز به نزدیکی های میدان رسیدیم و بطرف

يك وانت را گرفتيم و سوار شدیم را ننده بسیار خسته بود و میخواست برای چهار به خانه اش برود و او را میخواست نمیتواند ما را ببرد به زور متصل شده و خود را ما مور اداره آگاهی معرفی کردیم و گفتیم میخواهیم به پاسگاه راهنمایی مجسمه ۲۴ برویم بالاخره او اجبارا پذیرفت و به سمت مجسمه حرکت کرد در بین راه متوجه شدیم که آدرس مناسبی نداده ایم بهمین جهت با و گفتیم سمت شمال رفته و وارد منطقه شهر آرا و دولی او که خیلی خسته بود از اینکار امتناع کرد و گفت: « هر کاری میخواهید بکنید » و براه خود ادامه داد چون استفا ده از وانت چندان هم برایمان ضروری نبود ما میتوانستیم بسا ماهین دیگری و بهکل مطمئن تری بطرف پایگاه خود برویم لذا در حوا لی مجسمه از ما همین پیاده شدیم و با و گفتیم خود را به کلانتری ۱۱ برسانند و چهره یان را به انسر فکجه یان اطلاع دهده قعدما از این کار این بود که احیانا به نقطه نزدیکی مراجعه نکند ولی او خسته تر از آن بود که اصلا اقدامی بکنده بدین ترتیب وانت را ترک کردیم و بسا يك وسیله نقلیه دیگریه پایگاه نزد رفقای دیگر رفتیم در منزل تمام فکرمان بدنبال نتیجه عمل رفیق ۲ بود ولی بعد از یکساعت از فرودمان گذشته بود که رفیق دونیز سر حال و سالم بما پیوست خدمت یکدیگر را بگرمی فشردهیم بلکه دشمن نه تنها در این عمل بسا دافعین رد از ما همینان نتوانست ما را اغافلگیر کند بلکه اغافلگیر هم عدوا بتکار عمل را از دست داد و قبل از اینکه بتواند اقدامی بکنده ما توانستیم همه سر زمینان پیکان گشتی را کشته و با از صحنه عمل

خارج کنیم

در این عمل ضعف دشمن در مقابل قاطعیت چریکی نه تنها برای خودش ثابت شد بلکه با رد دیگر غلظت در یافت قدرتی که خود را بیکه تاز میدان میداند چگونه توسط قهر انقلابی بخود میلرزده ذقیقا برای سرخوش گذاردن به این ضعف بود که دشمن از يك اتفاق ناگوار بهره برداری کرد و درگیری رفیق شهید « عبداالصین بسرا تسی » را در خزانه اتا بکی که در همین روز منجر به شهادت این رفیق گردید به درگیری غیابان با با ثیان بوسیله روزنامه های ننگین دریا رسیده زد و چهره یان را طوردیگری بنمایش گذاشت تحقیقات بعدی ما نشان داد که یکساعت بعد از این درگیری ۳۰ دستگاه ماشین دشمن تمام منطقه را اغفال کرده و مسلسل چپها کلید کوچه ها و خانه ها را جهت یافتن ما گفته اند در این بسیج تاثیر روانی عمل ما را بر روی دشمن نشان داد چه درگیری پیوسته آمد ؟

- ۱ - رنگ ماشین طوری بوی کفیللی جلب توجه میکرد.
- ۲ - ترکیب سه نفری ما با توجه به اتمسفر موجود در آن روزها (قبل از ننگهای ۲۵۰۰) جلب توجه میکرد.
- ۳ - در ارتباط با مسئله بالا سرو وضع در هم و لباس نامناسب ما مزید بر علت بود.
- ۴ - در قهوه خانه به وجود آن دو نفر کم بها دادیم و با ترکیب نامناسب تقریبا يك ساعت در آنجا ماندیم که احتمالا باعث ایجاد هک برای آن دو شده و تلفنی شماره ماشین را به پلیس گفته بودند.

نتایج حاصله از این درگیری :
با اوراق شناسائی اصلی نباید معامله انجام شده مابین بسا
کارت شناسائی اصلی گرایه شده بود که پس از درگیری بدست
دشمن افتاد .

۲ - از وسائط نقلیه چندرنگ بخاطر جلب توجه و حساسیت دشمن
حتی المقدور نباید استفاده کرده بخصوص اگر داری رنگ و علائم
مشخص و جالب توجه باشد .

۳ - برای شناسائی باید ترکیب مناسبی انتخاب کرد و نباید شناسائی
در یک جلسه مدت زیادی طول بکشد . (ما با ترکیب نامناسب مدت یک
ساعت در قهوه خانه روی روی بانک نشسته بودیم ، در صورتیکه بسا
یک توقف چند دقیقه ای به نتیجه میرسیدیم .

۴ - عکس العمل سریع در مقابل پلیسی که میخواهد ما را با زرسی کند
کاملاً صحیح و ضروری است . همواره نباید بخاطر عادی جلوه دادن
وضع فرصت را از دست داد و از طرف دشمن غافلگیر شد بلکه بمحض
احساس خطر سریعاً باید دشمن را هدف قرار داد (در زد و خورد مذکور
اگر ما اول با حمله نمیکردیم احتمال داشت توسط رگبار مسلسل
تلفاتی بدیم ولی دقیقاً بخاطر همین عمل غافلگیری و قاطعیت
بود که دشمن شکست خورده و ما پیروز شدیم) تجربه بماند موزد
همواره برد با کسی است که زودتر از اسلحه استفاده کند .

۵ - هرگز نباید پشت به دشمن عقب نشینی کرد زیرا در این حالت
دشمن جرات نموده بطرف ما حمله میکند . باید متذکر شد که در موا-
ضعی با یک ضربه سریع و کاری به دشمن بهتر میتوان عقب نشینی کرد

زمانیکه ما حمله میکنیم دشمن ابتکار عمل را از دست داده و دستپاچه
میشود و راه را برای عقب نشینی ما هموار میکند .

۶ - چلندی که برای نارنجک و یا اسلحه ساخته میشود باید بطوری باشد که
هنگام دویدن و یا حرکتی ناگهانی و سریع نارنجک و یا اسلحه از آن
خارج نشود . (در برخورد فوق بعلت خراب بودن چلند نارنجک و تفنگ
باعث شد که وی نارنجک را از دست بدهد و قدرت آتش ما را در برابر دشمن
کم کند .

۷ - چریک شهری باید دوندگی خوبی داشته
۸ - شناسائی منطقه برای چریک شهری امری حیاتی است و بدون شناسائی
منطقه چریک قادر به پیش برد عملیات موفقیت آمیز نمیشود . شناسائی
کامل ما باعث میشد تا زودتر و بهتر از منطقه خارج شویم و به
بجراه نرویم .

۹ - چریک شهری باید به فنون دفاع از خود آشنا باشد تا در صورتیکه
کسی در صدد ایجاد مزاحمت برآمد برای اجتناب از تیراندازی بهموردن او
را از سر راه خود دور کند .

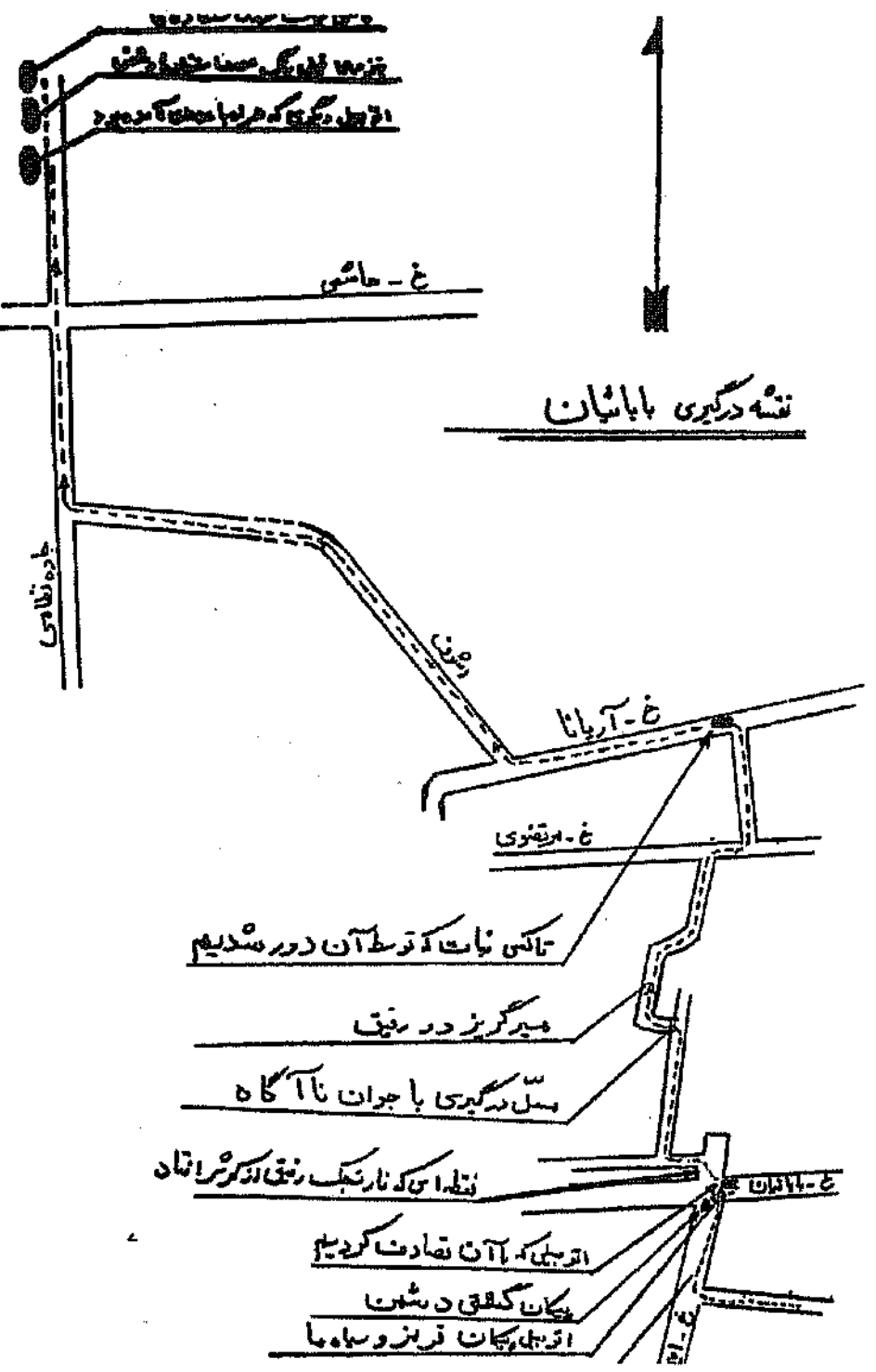
۱۰ - همانطوریکه گفته شد دشمن از حساسیت خلق نسبت به دزدبندگی
خود استفاده کرده و در دستگیری انقلابیون از این حربه سود میجوید
چریک باید در چنین مواقعی که دشمن او را به خلق دزدبندگی میکند
هویت خود را اعلام نماید و با دادن شعارها و سیاسی بخلق بفهماند که
چریک است و باعث تقدم همکاران خلق با پلیس گردد .

بعداً از این عمل در باره شیوه برخورد صحیح تر در چنین مواقعی

بین رفقا بحثهایی بوجود آمد که با توجه به مشاهدات عمل با ایشان نتیجه زیر گرفته شد: بهترین عکس العمل در چنین مواقعی که دشمن هنوز فرصت فکر کردن را پیدا نکرده، اینست که با پسر همسایه حمله همه جانبه ای به دشمن بشود (اصطلاحاً «بر روی دشمن سوار شد») و پس از «از پای در آوردن» آنها سلاحها ایشان را برداشته و سرعاً با اشکالات کمتری صحنه را ترک کرد.

در درگیری لوی اگر پس از شلیک اول رفیق ۲ من و رفیق ۱ هم بطرف پیکان گشتی هجوم برده و در واقع هر سه نفر روی دشمن سوار میشدیم بدین طریق عمل کردن منجر به آن میشد که: الف - از گتیش درگیری جلوگیری میشد. ب - چند کلت و مسلسل بخلعت می گرفتیم ج - در موقع عقب نشینی دچار اشکال کمتری میشدیم

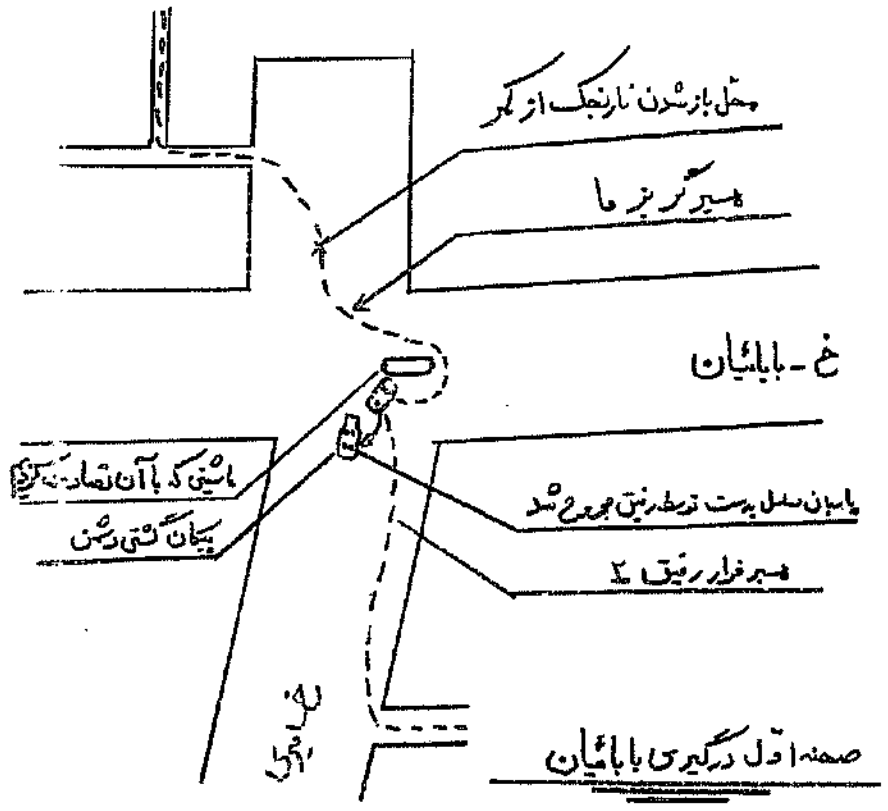
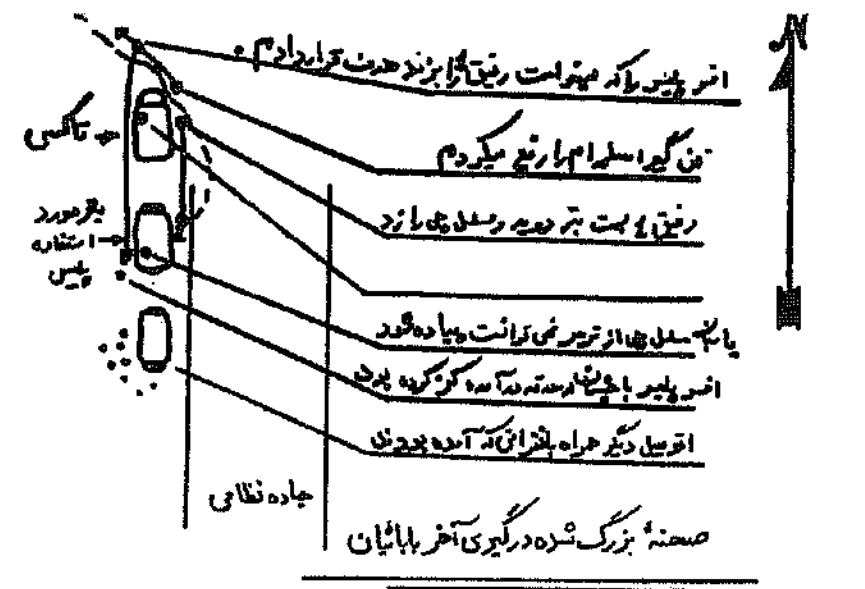
«با ایسان به نابودی دشمنان خلقمان»



"جریان تخریب در خط انتقال فیسبروی
 برق کرج - تهران در منشل دره کسن"
 تاریخ انجام عمل: ۲۶ مه ۱۳۰۰

قصد ما از تخریب خطوط انتقال نیرو ایجاد اختلال در برنا
 ورودی میهمانان شاه بمناسبت نشکهای ۲۵۰۰ بود. بدین منظور
 طرحی ریخته شد که بموجب آن میبایست در اواسط ساعت معین ۵ - خط
 اصلی انتقال نیروی برق تهران قطع شود.

تیم ما وظیفه داشت کابلهای برق کرج - تهران را قطع نماید
 البته ما میدانستیم که قطع این کابلها برق شهر را کاملاً خاموش
 نخواهد کرد چون در تهران چند نیروگاه بزرگ وجود دارد که میتواند
 بخشی از برق مصرفی شهر را تامین کنند. بمنظور اجرای برنامه ۵ - من
 و یک رفیق دیگر با لوازم کار بسمت هدفی که از قبل تقریباً
 شناسائی شده بود رفتیم. ما رشته کابلها را که توسط یکسری دکلهای
 از کرج - به تهران میرسند بررسی کرده و حتی جائیکه دکلهای
 پشت می رسیدند نزدیک شده مقاطعهایی از اصلی را اندازه گیری
 کرده بودیم. پایه دکلهاییکه در دست نصب شده بودند از نوعی
 نمره ۱۰ به ضخامت ۱ سانتیمتر ساخته شده بود. ما این ارقام را
 بمنظور محاسبه مقدار ماده منفجره لازم تهیه کرده بودیم. ما با
 توجه به این اندازه گیریها در محاسباتمان نتیجه گرفته بودیم
 که برای قطع هر پایه احتیاج به بیش از یک کیلوگرم ماده منفجره



است. لذا ما ۴ کیلو مواد همراه داشتیم، اگر چه سواد زیادی مصرف میشد ولی میتوانستیم به نتیجه کار مطمئن باشیم. ما روز جمعه را برای عمل انتخاب کرده بودیم، چون روز تعطیل بود و ما میتوانستیم همسراه مردمی که بعد از نظر تفریح به مناطق بیلاقی رکن و سولقان میروند، وارد منطقه شویم. ما هم مثل دیگران با یک ^{سابق} چیک نیک حرکت کردیم. در سه ماهه چیز برای کار وجود داشت، ۴ کیلو دینامیت، یک قالب یک پوندی از یک ماده منفجره قوی و فتیله کننده چاشنی احتراقی، سیم و انبساط، چاقه نخ و کپسول، کبریت، نوار رجب پلاستیک و مقدار کمی نان و پنیر و خرما و یک قمقمه آب. هوا سرد بود ولی ما با لپوش زیادی به همراه نداشتیم و با زمان سبک بود، ما شب را در کنار رودخانه بسه صبح رساندیم، سحرگاه خودمان را در پشت تخته سنگی مخفی کردیم. از جاییکه ما قرار داشتیم کسی عبور نمی کرده فقط ماشین ها از فاصله ۱۰۰ متری ما زوزه کشان از شیب کوهستانی جاده بالا می رفتند. این جاده دهکده کن را به سولقان که یک دهکده کوهستانی است می رساند. این دهکده در کنار راه های بستر رودخانه ای که از ارتفاعات اما مزاده ها و دوسر چشمه میگیرد قرار دارد.

ما کفشهایمان را در آورده بودیم و در زیر آفتاب جرت میزدیم. من در ته دلم از این آسودگی خیال احساس ناراحتی میکردم ولی آفتاب دلپذیر کوهستان چنان آرامشی با انسان میبخشد که علی رغم برنامه مهمی که در پیش داشتیم با فراغ بال روی سنگها دراز کشیده و خوابیده بودیم. با این ترتیب تا ظهر گذشت. مقداری از غذائی که همراه داشتیم، خوردیم

اینک دیگر وقت شروع مقدمات عمل بوده. بساط را پهن کردیم. دینامیتها را در بسته های ده تایی بهم بستیم و با یک دینامیت در جای چاشنی را در آن ایجاد نمودیم. ما با مسئله انفجار همزمان رویرو بودیم لازم بود هر چهار یا پنج در یک زمان منفجر شوند زیرا در این صورت بهترین بازده را از عمل می گرفتیم برای ایجاد همزمانی در انفجار رسیدیم الکترونیکسی یا فتیله انفجاری سریع لازم بود و ما هیچ یک را همراه نداشتیم. مسامجبور بودیم با همان فتیله های کند عمل کنیم بدین منظور فتیله ها را کاملاً هم اندازه بریدیم چند بار آنها را با هم مقایسه کردیم، با تقریب حدود ^{یک} میلی متر با هم مساوی بودند و این تقریب برای ما قابل اغماض بود چون سرعت پیخوری فتیله های ما ۱/۷ سانتی متر بر ثانیه بود و یک میلی متر اختلاف ^{طول} زمانی در حدود ۱/۵ ثانیه ایجاد میکرد که تا شهری در کارماننداشت.

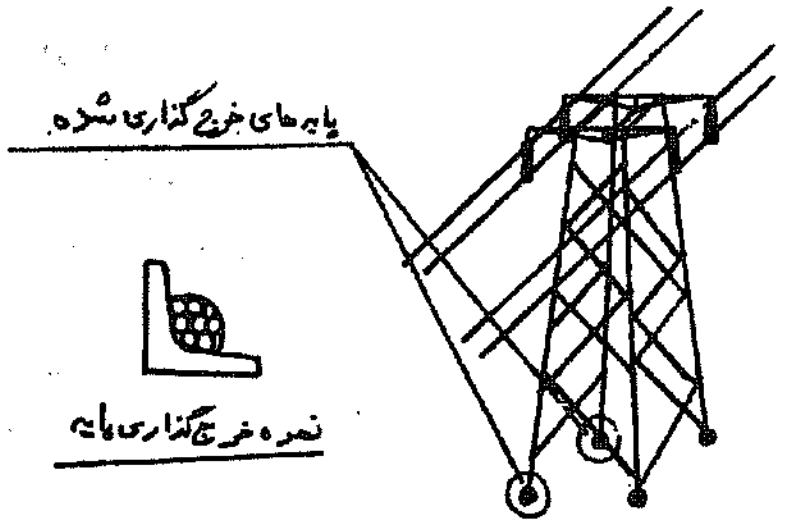
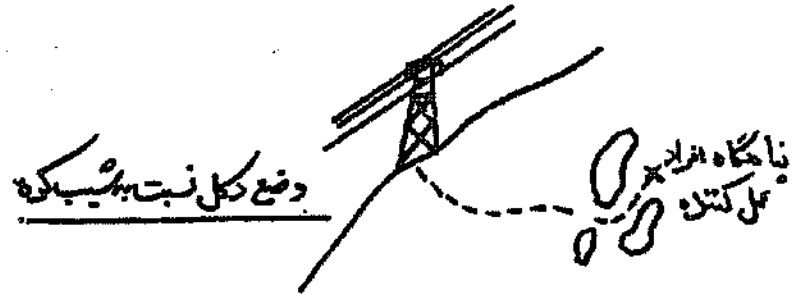
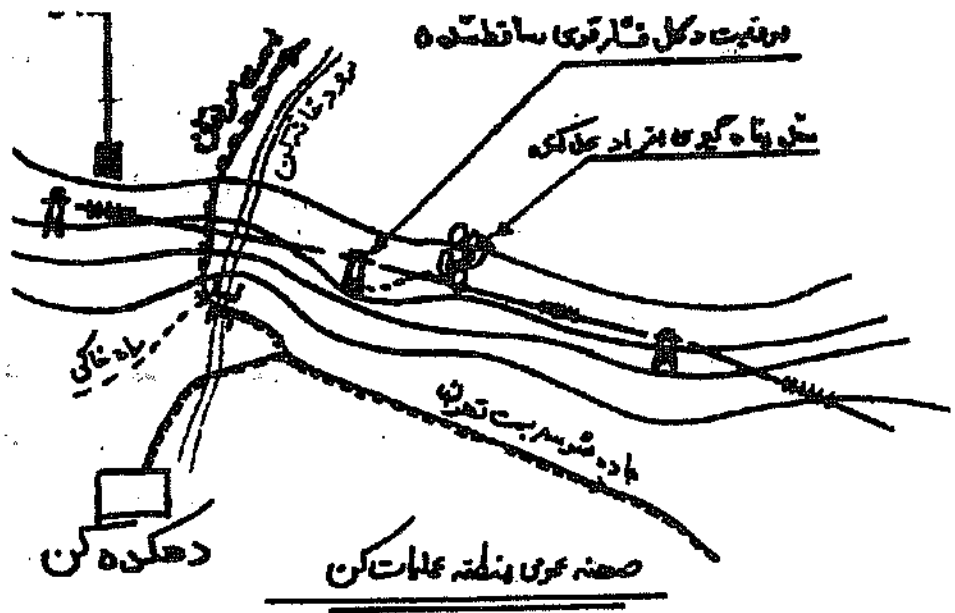
پس از محکم کردن فتیله به چاشنی با انبساط، بسر دیگر فتیله ها تعدادی خوب کبریت بستیم تا با آتش زدن آنها بتوانیم بسرعت فتیله ها را آتش بزنیم. حس این کار این بود که با کشیدن بدنه قوطی کبریت به سرفتیله عمل شروع میشد و بعد از قرار دادن چاشنیها در حفره تعبیه شده در داخل دینامیتها، فتیله ها را با نوار رجب محکم بمواد بستیم تا احوالنا چاشنی بر اثر ضربه از مواد جدا نشود. با این ترتیب همه چیز برای اجرای عمل آماده میشد. ما منتظر غروب آفتاب بودیم تا از دانه تپه و خودمان را بالا بکشیم و خود را به خریای فلزی برسانیم.

(در تصویر موقعیت دکل نسبت به دره ترسیم شده است .)
 بهر حال ساعت عمل نزدیک شد ما در ساعت ۶ خود ما سرا به پای دکل رسانا نگ
 ما حدس میزدیم که این دکل بعلمت موقعیت خاصی که دارد ، نگهبانی
 میشود . بهمین علت بسیار محتاطانه و بطور خزیده و دولا دولا بهی می
 رفتیم . وقتی بدکل رسیدیم مشاهده کردیم که از نگهبانی خبری نیست
 هنگامیکه سرمان را بلند کردیم تا کاملا دکل را تماشا کنیم با هیولائی
 مواجه شدیم . این دکل با آنهایی که در پشت دیده بودیم فرق داشت .
 ارتفاع آن حدود ۲۰ متر و فاصله پایه ها از هم ۶ متر بود و برای پایه ها
 از نبشی ۱۵ بضا مت ۱/۵ سانتی متر استفاده شده بود . این دکل بمناسبت
 سبت موقعیت مکانی خاصی که داشت قویتر ساخته شده بود و روی قبه ای با
 شیب تقریبی ۳۵ درجه بر روی پایه های بتونی قرار داشت و بر فراز یک
 پرتگاه قرار گرفته بود . ما با مساله جدیدی مواجه شده بودیم . برای
 قطع تمام پایه های این دکل احتیاج به ۱۰ کیلو دینامیت داشتیم در
 حالیکه ما فقط ۴ کیلو دینامیت همراه داشتیم . پس از محاسبه کافی
 و بحث با یکدیگر به این نتیجه رسیدیم که با توجه بوضع استقرار دکل در
 صورتیکه دو یا سه جلویی را قطع کنیم وزن دکل باعث سقوط آن خواهد
 شد ^{برای پرت کردن ها با کشش از جانب} عدا ز طرفی کا بلها ی برقی نیز در جهت سقوط دکل نقش کمک کننده داشت
 با این بر آورد ما مواد را در شکاف نبشی گذاشته و پس از آن فتیله ها را
 از سوراخهایی که روی پایه آهنی وجود داشتند خارج کردیم . و با کسوف
 همه را محکم به بدنه بستیم . دیگر همه چیز آماده بوده طول فتیله
 طوری بود که ما میتوانستیم بعد از آتش زدن آن ۴ دقیقه خود را از محل

دورما زیم . چون مسیر فرا بر شیب صعب العبور بود قبل از آتش زدن
 فتیله ها یکبار مسیر فرا را تمرین کردیم تا با وجود تاریکی بتوانیم سر
 یما خود را دورما زیم . با هم قرار گذاشتیم که پس از آتش زدن فتیله ها
 بسرعت خودمان را به تخته سنگهای شرقی دکل که بفاصله ۱۰۰ متر از آن قرار
 داشت برسانیم و پشت آنها موضع بگیریم . ساعت شب نما ۶/۴۴ ارتفاع
 میداد به رفیق گفتم آماده باشده قرار شد بسحض گفتن کلمه بزن از طرف
 من کبریتها کشیده شود . لحظات بسرعت میگذشتند ، اضطراب کسسی
 احساس میکردم این اولین بار بود که چنین عملی میکردم . ثانیه شمار
 روی ۱۲ قرار گرفت ، فریاد زدم : " بسزن " و کبریت را کشیدم ، ۳
 دقیقه زمان زیادی بود و من شتاب زیادی نمیکردم . رفیق فریاد زد :
 " سریعتر حرکت کن " با هم از شیب تپه بالا دویدیم و سر یما فاصله دکل
 تا تخته سنگهای شرقی را طی کردیم . شاید بیش از یک دقیقه راه بود
 بهر حال پشت تخته سنگها نشستیم ، من گوشه ای را گرفته بودم تا
 مبادا از صدای انفجار کربشوم ولی رفیق از پشت تخته سنگها مشغول
 تماشا بود . لحظات بکنندی میگذشت و هر لحظه انتظار شنیدن صدای انفجار
 را داشتیم . بنظرم خیلی طولانی آمده . بالاخره دو صدای متوالی بگوش
 رسیده . آنقدرها هم که فکر میکردم ، کرکننده نبود ولی فضا کاملا روشن شد
 در تاریکی شب جرقه هایی در امتداد خط دکلها بچشم میخورد این جرقه
 ها ناشی از سقوط کا بلها روی سنگهای کوهستان و تخلیه بار الکتریکی
 آنها بزمین بوده . رفیق با صدای فریاد زد : " افتاد ، افتاد ، خودم
 دیدم که از پرتگاه سقوط کرده " از خوشحالی یکدیگر را بغل کرده بوسیدیم

مادر اولین عمل خریکا ریمان بر علیه دشمنان خلقمان موفق شده بود
پس از آن سرعت از منطقه خارج شدیم و با استفاده از تاریکی شب
خودمان را از منطقه دور کردیم .

ما مهندسین را از زیر سلطه امپریالیسم
آزاد خواهیم کرد .



« انفجاری دکل‌های برق »

تاریخ انجام عملیات : ۲۴ شهریور ۱۳۵۰

هدف : خاموشی برق تهران بوسیله منفجر نمودن دکل‌های انتقال نیرو و لوله‌های سوخت نیروگاه فرح آباد در جنوب تهران هنگام چراغانی و برگزاری جشنهای ننگین رژیم مزدور پیوسته .
محل اجرای عملیات جنوب کارخانه تولید و انتقال نیروی برق فرح آباد و جنوب جاده هاشم آباد پیوسته .

رفقای شرکت کننده : رفیق ۱ ، رفیق ۲ و خودم .

وضعیت کابل‌های برق بطریقی زیرشناسائی شده بود :

کلا هفت دکل آورنده و خارج کننده برق وجود داشت .

۱- یک دکل قوی ۶ رشته کابل ۲۳۰ هزار ولتی را از سدوز به نیروگاه فرح آباد می‌آورد .

۲- یک خط دکل معمولی ۶ رشته کابل ۲۳ هزار ولتی را از سدلتیان به نیروگاه فرح آباد می‌رسانید .

۳- یک خط قوی با ۳ رشته کابل ۱۱۰ هزار ولتی واصل بین دو نیروگاه شهریار و فرح آباد بود .

۴- یک خط دکل قوی ۳ رشته کابل ۲۳۰ هزار ولتی را بماندندران منتقل میکرد .

۵- سه رشته باقیمانده وظیفه تامین انرژی مصرفی پمپهای اطراف شهر را بعهده داشتند .

سوخت نیروگاه بوسیله یک خط لوله گاز که از پالایشگاه تهران کشیده میشد تامین میگردد . (تا قبل از عملیات برای ما مشخص نبود که لوله‌های گازی گاراست و یا سوخت‌نگین را به نیروگاه میبرد . به‌شتر حتمی که بر اساس نوع لوله ۵ سوخت‌نگین توسط لوله منتقل میشود) برای انجام عملیات ۳ دکل بزرگ از ۲ دکل نامبرده و نیز لوله‌های گاز با سوخت نیروگاه را بمنظور انفجار انتخاب کردیم و پس از محاسبات لازم ولی ناکافی قراره هر چهار پایه دکل‌ها را مواد گذاری کنیم و برای هر پایه ۱ کیلو (۱۰ چوبه دینامیت) و برای لوله‌های سوخت ۸۰۰ گرم (۸ چوبه دینامیت) در نظر گرفتیم . البته در مورد مواد لازم جهت منفجر نمودن لوله بین من و رفیق ۲ بحثی بوجود آمد . او معتقد بود ۱۲ چوبه دینامیت برای این عمل لازم است و بنظر من نصف این مقدار لازم بود که در مرحله آخر با من نتیجه رسیدیم که ۸ چوبه دینامیت برای این عمل کافی است و باید مصرف کنیم . روز سه‌شنبه یعنی یک روز قبل از عمل رفیق ۱ خبر آورد که دکلی را در باغات جاده هاشم آباد شناسائی کرده و برای عمل محل بسیار مناسبی است . بهمین جهت ما یکی از دکل‌های بزرگ واقع در جنوب فرح آباد را از برنامه خارج کرده و دکل واقع در هاشم آباد را جایگزین آن نمودیم .
بخاطر صرفه‌جویی در مواد منفجره و بر اساس محاسبات جدید رفیق ۱ پیشنهاد کرد که فقط کافی است سه پایه از چهار پایه دکل با مقدار هر پایه ۱۰ چوبه دینامیت منفجر شود و با لاخره بر اساس بحثی که همان روز با یکدیگر کردیم هر سه پایه با این نتیجه رسیدیم که دو پایه و هر پایه ۱۲ چوبه دینامیت

هم برای این عمل کافی میباشد و منظور ما را عملی میکنند.
 چون قرار بود که دکلهای همزمان با هم و در ساعت ۸ منبجر شوند از قلم تا یسر
 (قلم های تنظیم زمان) برای این منظور استفاده کردیم . همزمانی
 در این عملیات که در سه منطقه مختلف (منطقه جنوبی تهران منطقه
 شمالی تهران و منطقه قزوین) انجام میدهد مسئله مهمی بود که
 میباشد به آن توجه زیادی بشود چون در صورت عدم رعایت چنین امری
 انفجار زودتر از موعد یکی اولیایت هوپیا ری دشمن واحیاناً کنترل سایر
 نقاط شده و ممکن بود که مواد در مناطق دیگر کشف شوده تا نیا لازم بود
 در یک زمان برق شهر تهران خاموش شود تا دشمن قادر نباشد بسادگی
 بوسیله تولید داخلی نیروگاهها تا حدودی این خاموشی را جبران کند.
 چون فاصله محل عمل ما در هاشم آبا دو جنوب نیروگاه فرج آبا بطوری
 نبود که بتوانیم در یک زمان هر دو جا را مواد گذا ری کنیم بهمین خاطر
 دکل واقع در جنوب هاشم آبا در ساعت ۲ بعد از ظهر روز جمعه ۲۴ مهر
 ماه بوسیله قلم تا یسر مواد گذا ری کردیم که در ساعت ۸ عمل کند.
 شروع عملیات ۱/۵ ساعت بعد از ظهر با تفای دور فیک دیگر بطرف هاشم
 آبا در حرکت کردیم . پس از رسیدن بمنطقه مورد نظر که محلی انبوه از
 درختان بلند بود در فیک ۱ مسئول کنترل کردن اطراف شد که اگر احیاناً
 کسی را دید اطلاع نهد تا ما حالت توجیهی بخود بگیریم . من و رفیق ۲
 شروع به مواد گذا ری کردیم . چوبه های دینامیت را از قبل بصورت
 دو بسته ۱۲ تایی که فرم یک منشور مثلث القاعده را داشت آماده کرده
 بودیم . بخاطر این که این نوع شکل در داخل بدنه نبشی یا به دکل

خوب جای می گرفت و بعد پلاک قلمهای تا یسر ساخته را کشیده و در داخل
 مواد قرار دادیم و رفیق ۲ با کس لستیک توئی دو چرخه آنها را به بدنه
 دکل محکم بست . ما این دو بسته را در ابتدا ی دویا به مجا وریکدیگر
 نصب کردیم و با برگ و شاخه درختان روی آنها را استقا نمودیم . این
 عمل ساعت ۲ بعد از ظهر انجام گرفت و از همان آغاز کار گفته شد که
 این مقدار مواد جهت منبجر نمودن دکل کافی نیست و امید ی به نتیجه
 مثبت آن نمیرود و با این حال بخاطر کمی وقت فقط توانستیم ۱۲ چوبه
 دینامیت برای قرار دادن اضافی بیکی از دکلهای جنوب فرج آبا
 آماده کنیم .

ساعت ۶ بعد از ظهر همان روز با تفای دور فیک دیگر از آنها ی خیا با
 خزانه فرج آبا در طرف جنوب نیروگاه که منطقه ای تهنه ماهوری است
 حرکت کردیم . چون هوا خوب تاریک نشده بود و همچنین عده ای از لومین
 ها در زیر دکل ها مشغول قمار بازی بودند به خاطر اینکه کسی ما را نسه
 بهند خودمان را در حاشیه تپه ها و گودالها سخی کردیم تا خوب هوا تا
 ریک خود و با استفاده از تاریکی عمل خود را انجام دهیم . " تاریکی
 بهترین دوست جریک است " حدود ساعت ۷ بود که از گودالها و حاشیه
 پائینی تهنه عبور کردیم و خودمان را به دو دکل مورد نظر رساندیم . باید
 توضیح بدهم که در شب بخصوص در مناطقی که هستی ویلندی دار د با یسکو
 را رعایت کرده و طوری حرکت کنیم که زمین بهت سرتا ریک با عده
 رفیق ۱ مسئول دیده بانی شده من و رفیق ۲ بستهای دینامیت را که
 بصورت منشور تهیه شده بوده در جوف نبشی قرار دادیم . با این ترتیب

که یکی از دکلها را سه پایه و دکل دیگر را دو پایه (دو پایه متقا بسلسل یکدیگر) را مواد گذاری نمودیم و آنها را محکم بستیم و با خاک و سنگ گریز محل آنها را استوار نمودیم . پس از این کار بطرف لوله گاز که بغاصله تقریباً ۲۰۰ متری محل دکلها بود حرکت کردیم . در همین راه رفیق ۱ به خاطر ساده گیری عمل و قانون سکوت در عملیات شبانه را نقض کرد و شروع بسوت زدن نمود که یادآوری شد تا تکرار نشود . در این هنگام که ما به نزدیکی لوله گاز رسیده بودیم و موتورسوار می مشاهده شد که در مسیر دکلها بطرف جنوب میرفت و به او و پهنائی ندادیم و خود را به لوله گاز رساندیم . این بار من اطراف را کنترل کردم و دور رفیق دیگر ۸ چوبه دینا میت را با یک تلمیچ کما عتده با نضام یک بطری کوکتل مولوتف کوچک جهت آتش گرفتن مواد داخل لوله پس از انفجار که بنظر ما سوخت سنگین بوده به بدنه لوله بستیم .

عملیات ما تمام شده بود و برای اینکه زودتر از منطقه دور شویم ۲ بطرف خیابان خزانه راه افتادیم ، در حین حرکت رفیق ۱ با ردیگر سکوت را رعایت نکرد و صوت زده اینها را از او منتقا شد و او پذیرفت که از روی ساده گیری بی دقتی کرده است . در موقع دور شدن از منطقه عمل میدای موتور می نظر ما را بخود جلب کرده دیده شد که این همان موتور سوار قبلی است که حرکت رفتن برگشت کرده و پس از مشاهده ما سه نفری به طرف ما آمده است . ما که زنبیلی خالی در دست داشتیم بتصور اینکه او ما را در موقع عملیات دیده است گفتیم که بهتر است که کلك او را

همینجا بکنیم . ما تصور کرده بودیم که موتورسوار یکی از ما فظین دکلهاست . بعد با این نتیجه رسیدیم که ما بخاطر دقت در حرکت دیده شدیم بلکه ترکیب سه نفری ما با زنبیل جلب توجه کرده است . در همین موقع بود که در اوایل خیابان خزانه او رسیده بعلمت روئنائی ضعیف برقی توانستیم او را ببینیم . او نیز بطرف ما نگاهی کرده و از ما دور شد ما که با یکدیگر صحبتها ی توجیهی می کردیم ، پس از دور شدن او زنبیل را که حالا دیگر مورد نیاز زمان نبود بهرا به ای انداخته و سرعت خود مان را در کوچه های غربی خیابان خزانه زدیم .

عملیات ما بنتیجه کاملاً مثبت فرسید ما از زیایی پهنائی ما اعتبار بود معاهدات روزهای بعد و نیز تحقیقات از محل نشان میداد که دکل که در هاشم آباد دویا به میا وری مواد گذاری شده بوده هر دو از جای کنده شده بودند ولی دکل بر روی دویا به دیگر سالم مانده بوده ما کمی ما پس از کابلها ی برقی را نگاه داشته بود . دو دکل که در جنوب غربی فرج آباد دویا به مقابل مواد گذاری شده بوده فقط این دویا به کنده شده و دکل روی دویا به دیگر ایستاده است . سه دکل که جنوب غربی کا رخانسه فرج آباد دویا به مقابل مواد گذاری شده بود هر سه به کنده شده و دکل را به بطرف زمین خم کرده بود . وجود یک پایمال مانع از سقوط کامل آن شده بود . و کابلها ی برقی را بصورت کنده در آورده ولی قطع نشده بودند . دشمن بخاطر اینکه حادثه ای ناخوش از سقوط احتمالی این دکل رخ نداده برقی این خط را خود از زهر و گاه قطع کرده بود . لوله گاز را اثر انفجار پیوسته بتونی ها رچی خود را از دست داده و بدنه فلزی آن مقداری فرورفت

است. بنا به گفته یکی از مهندسين نبروگا ه فرج آيا دا گر لوله گاز منبخر
 ميدهد تمام نبروگا ه آتش ميگرفت و اگر دکلتي که سه پایه ای داشته باشد
 سقوط ميکند و کابل هايش قطع ميگردد. کارخانه براي مدت چند هفته از
 کار ميافتاده همچنين در نتیجه تحقیقات محلي معلوم شد که يك شب
 بسا ز اين عمل (شب ۲۵ مهر) عده ای لومين بي اطلاع از هر گولسه
 واقعه ای براي قمار بازی در نبروگا ه از دکلتي جنوبي فرج آيا در جمع مي
 شويد و پس از ساعتی دشمن بخيال اينکه آنها قصد خرابکاری دارند
 بطرف آنها پورش برده با فریادهای " بگيريد و بچنديد " طرف
 آنها شروع به تيراندازی ميکند. لومين ها بخيال اينکه پلیس
 بخاطر قمار بازی ميخواهد آنها را دستگير کند فرا ميکنند و فرا آنها
 دشمن را هتکين کرده و مدت عمل بخرج ميدهد و عده ای را گرفته روانه
 پاسگاه کلانتری خزانه ميکنند. پس از بازجوئيهای مقدماتی و زدن
 کتک مفصل بآنها ما موران زنده سا واك سر ميبرند. بعد از بازجوئي
 مجدد وقتی معلوم ميشود که آنها قمار باز هستند مواميرها تراشیده
 و آزادگان ميکنند.

چرا نتیجه عملیات مثبت نبود ؟ با اینکه چنين طرهي از ماهها
 قبل تهیه شده بود ولی بخاطر آنکه انجام آن ساده ميشود و نيز بسه
 ها طراينکه گروه در اين زمان از مبارزات خود (ماهها ي مراد)
 شهر بحر و مهر) چندان درگيري با دشمن داشت که در آن درگيريها
 چند رفیق شهيد شده بودند در نتیجه ما بطور بيگيريدت ببال اين طرح
 نبوديم و رفیقي پيشنها دمیکرد که دوياسه پایه اين دکلها را بسا

بوسیله اردو بانستگاه پورش استيلين بریده و بقیه پایه را با مواد
 منفجره کفيم. هر چند در فقای ديگرا بين پيشنها در اردو کرده دولتي بخاطر
 همين دليل با لاد روشن نداد که پيشنها را بين رفیقي عملی است يا نه
 چند هفته بعد از انجام عمل در اثر انفجار شيبهائی که در مناطق پورش
 جالبتری براي عمل يا فتيم که قابل مقایسه با منطقه جنوب نبروگا
 گاه فرج آيا در نبود و با اينکه دکلها تيرا صفا شده کرديم که از لحاظ
 موقعيت کابلهايش (بصورت کشي) با دکلهاي عمل شده تفاوت بسيار
 داشت و نيز لوله گاز تا بعد از عمل بنظر مالوله سوخت سنگين بود که
 اهميت چندانی بآن نمیداديم بطور کلي ميتوان گفت که شناختن
 مادر مورد دکلها ناقص و نا کافی بوده. همچنين در موقع محاسبه مقدار
 لازم مواد جهت منفجر نمودن پایه ها ما دچار اشتباه شديم و ضخامت
 نبشي های " کفی " را که در شکم نبشي های اصلی بصورت سنگ قرار
 گرفته وضامت آنرا دو برابر ميکرد در نظر نگرفتيم و نيز اگر با دقت
 بیشتری ساختمان و شکل دکل را بررسی ميکرديم و محل مناسبتری
 را براي مواد گذاری انتخاب ميکرديم که اثر تخریبي بیشتری داشت.
 و با لایزال همه اينکه ما با امکانات کم ميخواستيم هدفهای بیشتری
 را از بين ببريم و امکانات خود را تقسيم کرديم و يعني چون ميخواستيم
 از لحاظ مواد صرفه جوئي کنيم لازم نبود چاه هدف را انتخاب کنيم که
 هيچکدام نتیجه ندهد. اگر بجای اين چاه هدف و هدف را با همين
 مقدار مواد منفجر ميکرديم نتیجه عمل بسيار رضایت بخش ميشد.

نتایج حاصل از عمل در هر عملی خواه کوچک و ساده باشد خواه بزرگ و پیچیده و بناساتی صحیح ۵۰٪ از کار است که در عمل با بناساتی منطقه عمل و محل مناسب برای کار گذاشتن موادنا کافی بود انجام هر عمل مسابلی را مطرح میسازد که محل صحیح این مسابیل معینی است برارزها پی های صحیح آن و نه براساس حدسیات و محاسبات غلط و در این صورت ماصد در موفقیت عمل را بالا برده ایم . مثلا در عمل فوق و حل با را مفرهای محاسبه ضماست که کل مواد مورد احتیاج هر پایه و ضاسبه نظروضامت لوله گاز و مواد مورد احتیاج آن و شکل صحیح قرار دادن مواد روی پایهها و لوله را میتوان نام برد .

هدفهای مورد نظر با یت متناسب با امکانات تهیه شده با عدد تقسیم اسکانات محدود برای هدفهای مختلف باعث عدم موفقیت در تمام آن هدفها میشود . (در عمل فوق سهیا یعنی بجای ۱ هدف ۲ هدف را یعنی یک کل بزرگ و لوله کارا برای انجام را انتخاب کرده کلیه مواد و اسرف آن میگردیم .

تکمه دیگر اینکه وقتی در چند نقطه عملیات مهابی انجام میشود با پدا این اعمال همزمان انجام گیرند . هنگام عملیات در شب با ینسکوت کامل را رعایت کرده و در صورت لزوم با اها ره منظور خود را بیان کرده .

هنگام حرکت در بخت (در شب) باید بصورت خزیده و در بستنی و بلندی ها طوری حرکت کرد که زمونه بخت سرتا ریک باشد .

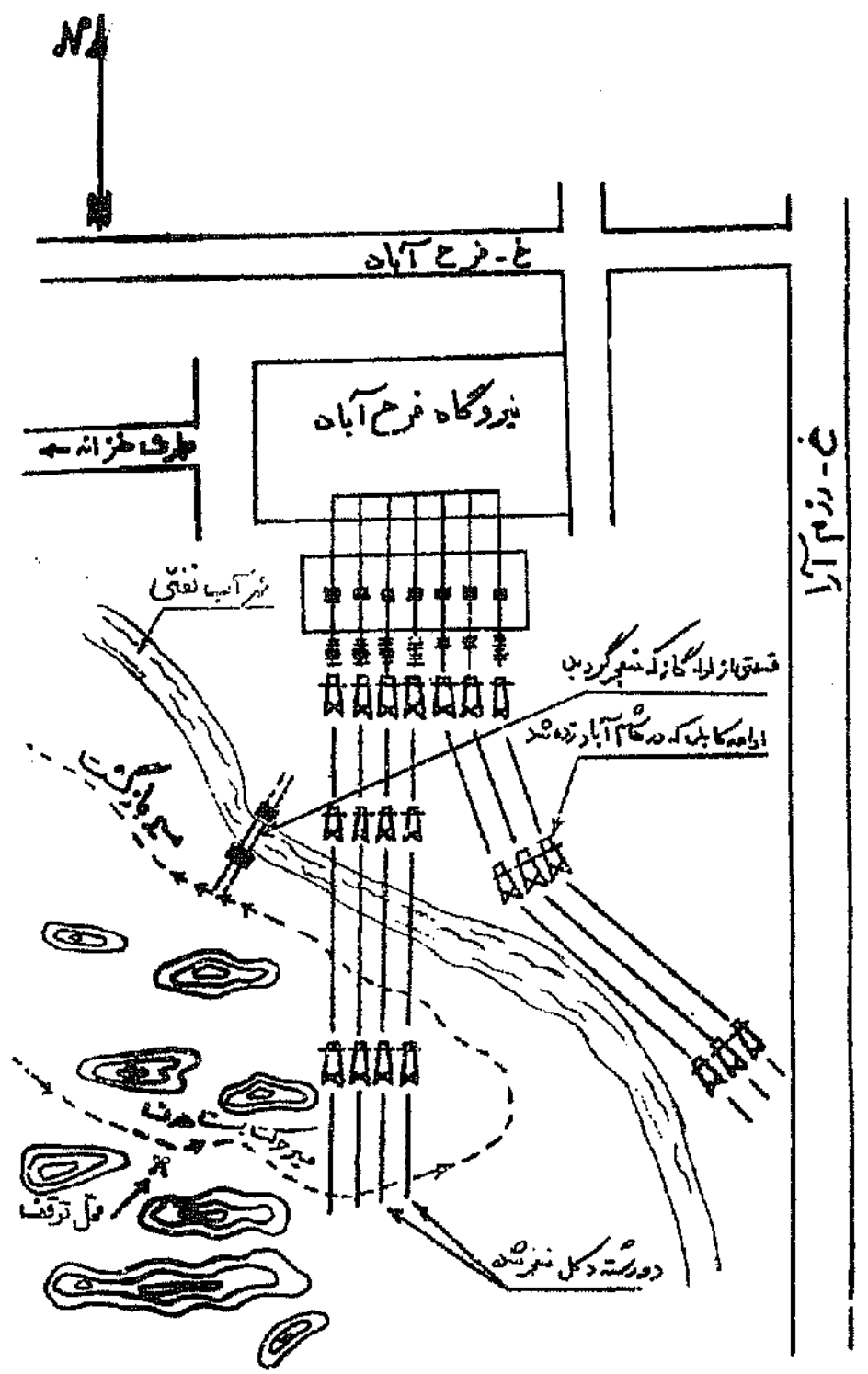
دفعن همیشه بعد از پایان عملیات ماست که اقداماتی انجام میدهند .

« با ایمان به زمائی خلق »

مصدره از بانك ملی ایران

شعبه صنوبریه

نیاز مالی گروه انگیزه اصلی ای بود که مصدره مسلحان از بانك را در دستور قرار میداد. ما بر اساس امکانات خاصی که برای عملیاتی از بانك انتصاب در اختیارمان قرار داشت به شناسائی این بانك پرداختیم. نزدیکی این بانك به زندان قزل قلعه موجب می شد تا عمل روی این بانك در واقع نوعی ذهن کجی به نام حساب آینده ما در محاسباتمان این مساله را بعنوان يك جنبه فرعی از نظر دور نداشتیم. در مورد زمان عمل برخلاف عملیات پیشین که مصدره از بانكها صحیحاً صورت می پذیرفت و عصر را برای عمل انتخاب کردیم. این انتخاب بر اساس رهنمودهای رفیق ما ریگلا که به سر تاویکی شب بهمانا به عامل مثبتی در غافلگیری و ترك سریع منطقه تاکید میورزید، انتخاب نمودیم. در مورد این زمان برای عمل عامل دیگری نه تنها موفقی داشت و این عامل وجود يك بانك مادران در نزدیکی بانك ملی شعبه صنوبریه بود. ما روی این عامل با این شکل حساب می کردیم که ممکنست عنصر مسلح این بانك وارد محله گردویا کارمندان آن بانك به همکاری با این بانك پرداخته بسا کفین آژیر و غیره، ایجاد مزاحمت کنند. البته این احتمال را از بانكها ازبایی نمی کردیم زیرا احساس بی مسئولیتی بروکراتیک مانع از آن می شد تا مستخدمین دولتی وظایف محوله بخود را انجام دهند چه رسد



با اینکه پا را از وظایف خود فراتر نهند. ما مور مسلحی که برای مدافعت
 يك بانك مشخص گمارده شده بسختی ممکن است او را رها کند
 با و مربوط نیست خود را با رها ملاحظه سازد. معینا چشم داشت پا در
 گاهگاه انگیزه شیرینکاری بهائی موجود. البته منضم بر این تسا
 چائیکه شناسائی نشان میداد ما مور مسلح این دو بانك مشترك بودند
 بهر حال ما با بحساب آوردن این عامل زمان عمل را بگونه آن انتخاب
 کردیم که بانك صادرات تعطیل شده باشد. (بانك صادرات زودتر از
 بانك ملی تعطیل میشد)

با تعیین شدن مکان و زمان عمل و با انجام شناسائی ها ی لازم طسرح
 عمل ریخته شده تقسیم کار بر اساس این طرح انجام گرفت رفقا
 P_1 و P_2 مسئول خلع سلاح ما مور مسلح بانك و رفیق E مسئول تسلیم
 ساختن رئیس و معادله موجودی صندوق و رفیق E مسئول تسلیم
 ساختن سایر کارمندان و معادله موجودی پیشخوان و رفیق E مسئول
 کنترل داخل صحنه و رفیق D را ننده بسود.

ما همین در محلی که چند متر با بانك فاصله داشت و از صحنه جدا جدا
 دیدی وجود نداشت ^{قرار داشت} ما مینا بست بعد از پایان عمل این مسافت را
 با دوطی میگردیم و این طرز عمل سبب میشد تا ما شانس رندنگذاشتن
 ما همین را برای خود حفظ میگردیم. از نظر مسیر گریز ما ضرورتا مسی
 بایست سمت جنوب میرفتیم و از این روی مسیرهای گوناگون
 پیش روی ما بود و ما در مجموع با در نظر گرفتن نحوه استقرار نیروها
 و من و مسیرهای حرکت پلیس و کوتاهی راه و کم بودن تراکم

ترافیک و چراغ قرمز و غیره و مسیر (غرب - جنوب) را برگزیدیم.
 روز هیجده دیماه رفیق E بعلمت اشنائی نا کافی یا مبالغه وعدم
 توجه لازم بساعت و محل قراره سر قرارین حاضر نشد و موجب تعویق عمل
 گردید. ما وجود انضباط ارگانیک را در زمانه که يك سازمان سیاسی
 نظامی است يك ضرورت اساسی میدانیم. حضور نیا فتن رفیق E
 سر قرارین بدون علت و يك بی انضباتی محسوب میشد و از این رو رفقا
 با لاتفاق به تنبیه رفیق E نظر دادند. رفیق E از شرکت در این عمل
 محروم گشت و سلاح بمدت يك روز از او گرفته شده و سلاح بدتری بساو
 اوداده شد و رفیق E بجای E در نظر گرفته شد.

” نحوه اجرای عمل ”

رفقا P_1 و P_2 از نقطه ای در شمال خیابان صندوقه بسوی محل استقرار
 ما مورین مسلح و بدنبال آنها رفقای مسئول داخل بانك آغاز حرکت
 نمودند (به نقطه مربوطه مراجعه شود).

در بیرون چه گشت و با آغاز حرکت بسوی ما مور مسلح دریا فتنیم که
 بهر علت آنچه تاکنون معا هدا تمان نشان میداده بانك را رای دو ما مور
 مسلح میباید. يك پاسبان و يك سرباز وظیفه صبربانی و جای زیادی
 برای فکر کردن نبود. مینا بست سریم تصمیم می گرفتیم و تصمیم بسسه
 شروع عمل گرفته شد. ^(X) رفیق که در طرح شناسائی شده قبلی مسئول
 وارد ساختن ضربه بد پس گردن پاسبان و بدین گونه از پای انداختن
 او بود. بسوی پاسبان رفته و با وارد ساختن ضربه او را از پای در آورد
 رفیق P_1 مینداشت رفیق P_2 بسوی سربازی که به او نزدیکتر است خواهد

رفت و از این روش در آنچه با سببان رسانیده با این ترتیب هم رفیق P
 و هم رفیق P متوجه با سببان شدند و فرصتی در اختیار سرباز قرار گرفت
 تا بگریزد و عکس العمل نشان دهد. رفیق P سرباز بسوی سرباز رفت
 و طی درگیری سرباز از زبای در آورد بدین گونه با سببان و سرباز توسط
 رفقا P و P خلع سلاح شدند و پس از آن رهگذران بهیون تسلیم شدند.
 مغازه دارها (سبزی فروش و نان و ابقال) داخل مغازه ها همان
 ماندند و دربها را قفل کردند. در این هنگام کارمند با صلاح موقری
 (خرده بوزوای بزدل بدبخت) که توسط رفیق P بطرف مغازه هدایت
 میشد داخل خود با ترس بی اندازه و تضرع زبیرانه ای مرتباً بدرب
 مغازه میگفت و میگفت: "عبدالله خان (عبدالله خان) منم منم
 درواکن درواکن" اما از باز شدن در خبری نبود بقال مفتوی محترم
 و سودرسان را از یاد برده بود. از خانه های بالای مغازه ها صدای
 گریه بگوش میرسید. باز کسی بالای مغازه مشاهده نگویا قصد پرتاب
 چیزی را داشت لیکن با دستور محترمانه رفیق P شتابزده پاشین رفت
 در این اثنا با سببان کم کم بهیون آمده بود بلند شد و دیوانه وار روی
 هدف شروع به دویدن کرد و مرتباً فریاد میزد: "آخ کلتم وای -
 اسلحه ام" ابقدر رفقا دنبال با سببان دویدند و متضرعانه میگفت
 "مرا نزنید مرا نزنید" از این رو رفقا او را رها کردند و بصره
 عمل باز گفتند: "سر چهار راه (مقاطع صنویه و کوچه بالای بانك)
 رفیق P کلاه با سببان را که روی زمین افتاده بود برداشته و به سوی
 گذاشته بود.

داخل بانك چه گذشته بود ؟

ابتدا رفیق K وارد بانك شد و با نشان دادن مسلسل و فرمان "ما مورین
 بانك خلع سلاح شده افده تكان نخورید" کارمندان را میخکوب کرده
 سپس به رئیس بانك فرمان باز کردن صندوق را داد اما رئیس در عین
 ارجح با لبخندی حکوت اختیار کرده رفیق با چند بار تکرار فرمان و
 تکرار سرپیچی رئیس بانك او را به گلوله بست در این هنگام رفیق E
 و بدنبال رفیق K به پشت پیشخوان وارد شدند. رفیق C صندوق را
 تهدید کرد تا صندوق را باز کند اما او با بهت زدگی این کار را نکرد. رفیق
 که به پشت پیشخوان آمده و با گذاردن لوله مسلسل روی سینه کارمند
 او را وادار به گفودن صندوق کرد. رفیق C صندوق و رفیق E کوهای
 پیشخوان را واری کردند. صندوق خالی بود و در پیشخوان مبلغ کسی
 پول وجود داشت. رفقا کارمند را بگفودن صندوق کوچک تهدید کردند
 لکن او با تضرع ترس آلودی که اعتماد در رفقا را جلب نمود گفت چه چیزی
 نداریم موجودی نداریم "رفقا از بانك خارج شدند و رفیق K
 گفت: "تمامه" ترك منطقه با اداي کلمه تمامه از جانب رفیق K
 همه رفقا برای رسیدن به ماشین بحال دو داخل کوچه عقب فقهینی
 کردند. در این هنگام رفیق K که متوجه با سببان شده بود که به این
 سو او آنسو میزد و باز آنجا که نمیدانست که خلع سلاح شده با رگباری
 (H) پاورقی شده قبل: با این تصمیم رفیق علامت از پیوسته
 تعیین شده را به رفقای دیگر داد و آنها خود را برای داخل شدن آماده
 کردند.

از مسلسل بسوی آتش گشوده بهر حال ما بمانیم رسیدیم و از مسیر
تعیین شده منطقه را ترك گفتیم در نقطه ای از مسیر رفیق P کلاه
پاسبان را بیرون انداخت و رفیق P بطاظر آورد که با نوم دست ساخت
راجا گذاشته است در سر یک پیچ رفیق R با مشاهده يك ما همین گفت
که راه را بند آورده اند ما با مخالفت رفقای دیگر رو بروی دیدیم چون دشمن
نمیتوانست با این سرعت عکس العمل نشان داده باشد پس از طلوعی
سافتی رفقا بنحوی مناسبی از ما همین پیدا شدند و هر يك طبق برنامه
بها یگاها مراجعت کردند

نتایج مثبت عمل : الف - در بیرون :

۱- چنانچه ما مورین مسلح صحنه عمل غنا سازی و کشف شده و در طرح عمل
بحساب آیند در مقابل قاطعیت و اراده و قدرت آتش چريك قادر به عمل
با زدن رنده نخواهند بود

۲- رهگذران و سایر افرادی تا طریقه عمل چنانچه در برابرشان با
قاطعیت کافی عمل شده نمیتوانند مزاحمان جدی برای عمل باشند (ص-
فقط از سمپاتیهای احتمالی)

ب- در داخل :

۱- اقدامات احتیاطی امنیتی دشمن از قبیل آزیرو غیره نمیتوانند
برتر از اراده انقلابی چريك برای انجام پیروزمندان عمل باشند تنها
قاطعیت اراده و تیزبینی چريك میتواند در چگونگی صاعقه کارمندان را پس
هشکانه نمونه مشخص این مورد تجربه بانك انتصار ریه است که در آن کار
رمدان علی رغم وجود آزیر مجاز و جرات بمدا در آوردن آنها افتند

تحقیقات بعدی نشان داد که حتی بمدا زخروج ما از منطقه نیز بعلت غا-
فلکبری قبلی عمل نکردند

ج - بطور کلی :
استاریکی شب عامل مثبتی برایین غافلگیری است و در واقع گم کردن
در تاریکی آسانتر است تا در روشنایی روز

۲- غافلگیری تاكتيك برنده است که در خدمت چريك قرار داده ما را
برجسته و در حلقه در عمل بانك انتصار ریه غافلگیری عالی عمل میشود
چنانچه ما بتوانیم بطور کاملی با غافلگیری عمل کنیم پیروزی بسوی
وسعی تضمین شده است و خلاف آن ما را با شکست قرین میسازد بنا گفته
نماند که غافلگیری بر اساس عواملی مانند شناسایی کامل و قاطعیت
کافی اراده برای عمل و قدرت انضام مناسب و طرح دقیق عمل و ارزیابی
صحیح و غیره متکی است

نتایج منفی : الف - در بیرون -

۱- نبود يك تقسیم کار از پیش تعیین شده میان رفقا P و P پس از مشاهده
در ما مور مسلح بجای يك ما مور که همین امر سبب شد تا مجالی در اختیار
سریا ز قرار گیرد و عکس العمل نشان دهد عکس العمل سریا نمیتوانست
به فاجعه منجر شود که در شکل ساده اش بدقیقت چند گلوله تمام شده

۲- نیا بد ما موران مسلح را در برابر خود تسلیم شده فرض کرده ما مورین
خواه بعلت ترس از محاکمه و خواه بعلت تشویق و خواه بعلت وجود گسه
گاهی خصومت ما جراجوشی بمقاومت بپردازند از این رو ضروریست
که آنها را از پای در آوریم اینک میگوئیم آنها را از پای در آوریم

منظور مطلقا کشتن نیست بلکه بطریقی ساده مانده و ربا سخن ضریب می توان آنها را برای مدت لازم نا کا ربا ساخت . عدم رعایت این امر سبب شد که با سبب آن اشتباهاتی ایجا دکنند و رفیقی با غلبه با و چند گلوله را بپدر نهاده

۳- جا گذاردن با نوم توسط رفیق P در صحنه عمل .
ب- در داخل بانك :

رفیقی بعد از آنکه می بیند صندوق را در ربا زکردن صندوق عمل میوزد خود به پشت پیشخوان رفته و با تهدید صندوق دار را وادار به باز کردن صندوق میکند . فرمانده عملیات با یک بررسی کوتاه از محیط بخاطر اطمینانی که از صحنه خارج بانك داشت و همچنین بخاطر تسلط بصحنه داخلی بانك و برای تسریع عمل اقدام به رفتن به پشت پیشخوان کرده این کار باعث شد تا رفقای C و E نتوانند بیه وظایف از پیوستن تعیین شده بپردازند . با وجود اینکه عمل رفیقی که بخاطر تسریع کار انجام گرفت و لیکن از طرف دیگر باعث اختلال در نحوه عملکرد رفیقی دیگر شد . در یک عمل میان رفقای عمل کننده ارتباطی ارگانیک موجود است . هر رفیق نقش خودش را ایفا کند و ارتباطی را با رفقای دیگر حفظ کند .

۲- تضرع و قسم خوردن کارمند صندوق در باعث آن شد که رفیقی که حرف او اعتما دکنند و در صندوق کوچک بانك با زنده در اینجا بسنده اعتمادی که رفیقی به صندوقدار کرده افتقاد و رعایت چون ممکن بود

منذوقدا در رفیق گفته باشد

ج - ترك منطقه :

۱- برداشتن کلاه یا سبب توسط P و انداختن آن در مسیر .
۲- پربها دادن بدشمن توسط رفیق ۶ و سرعت دشمن را بیخ از اندازه ارزیابی کردن .

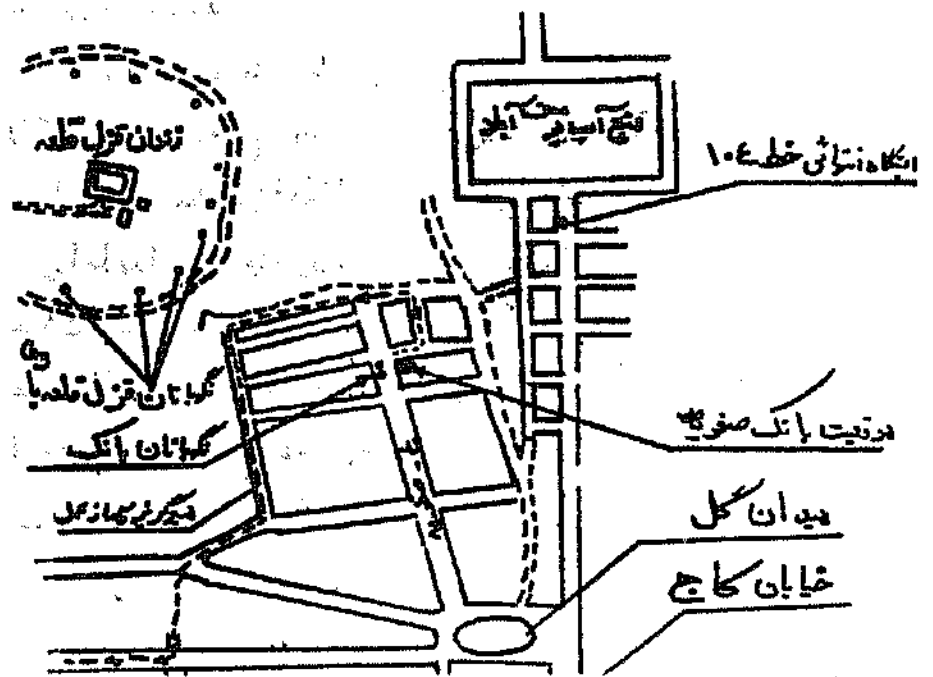
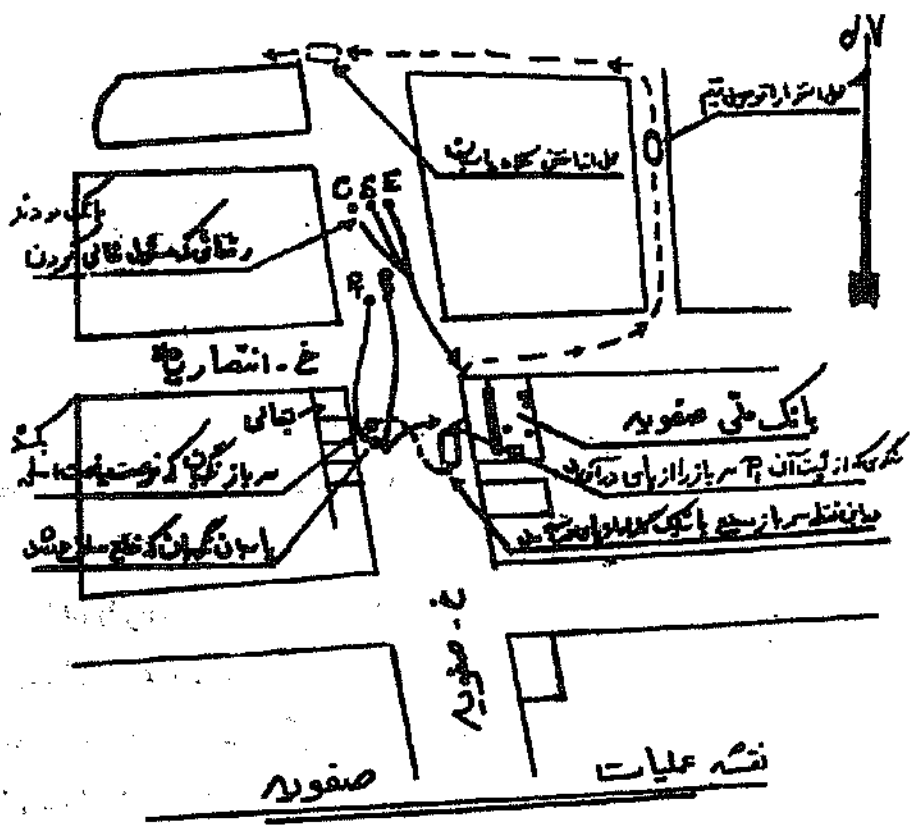
۳- عدم تعیین دقیق ترتیب دشمن هر یک از رفقا در ماشین و محصل و ترتیب دقیق پیا پی دشمن رفقا .

در باره شناسائی : چریک شهری در عملیات از مزیتهاش برخوردار است که بکار گرفتن دقیق این مزیتها او را در عملیات پیروز مینماید . از این مزیتها بصورتی که در اختیار چریک شهری قرار دارد تا پیروز مینماید عمل کند . عدم استفاده از این مزیتها مثل استفاده نکردن از سلاحی است که در اختیار مان قرار دارد . مثل آنست که سلاحان را با خود نبریم یا نا رنجگمان و فراموش کنیم . شناسائی از جمله این مزیتهاست . تجربیات عملی متعددی نشان میدهند که نه تنها هر عمل بلکه هر جزئی از عمل که با شناسائی نا کافی یا عدم شناسائی همراه بوده در همین حال نا موفق نیز بوده است .

ما از تجربه ناموفق بانك و زرا نتیجه گرفته بودیم که دشمن کارمند بانكها را با تفویض این تصور که چریکها بر علیه شما اقدامی نخواهند کرد تشویق به سرپیچی از فرمان چریکها میکنند . بهمین خاطر رئیس بانك صفوی با زمینه قبلی در خوش خدمتی بدشمن " و تحت تاثیر این

تصور غلط از فرمان رفیق سر بهیجی نمود
 نامادنیگی در تسلیم ساختن ما مورین مسلح ناشی از خطای شناسایی
 ما بوده است. همین طور است در مورد کمی میلیتی که تصاحب شد. ما
 نمودار استم که آیا به شعبه اصلی منتقل میسازند یا موجودی در جای
 دیگری جز صندوق اصلی قرار دارد در واقع شکست در این جز از برنامه
 از عدم شناخت کافی ما نسبت به سیستم نگهداری با نکها نشئت گرفته
 است. ما بعنوان آخرین کلام پیرامون شناسایی پرسنا سائی صبورانه
 و دقیقی وهمه جانبه از موضوع عملی که با ید انجام گیردمصرانه تاکید
 میوزیم

« ما میهنمان را آزاد خواهیم کرد »



« چگونه موجودی اتوموبیل حامل پول با نك
بازرگانی مصادره شد »
تاریخ انجام عملیات : ۱۴ بهمن ۱۳۵۰

در بهمن ماه ۱۵۰ اطلاع حاصل شد که همه روزه بین ساعت ۱۲ تا ۱۳
يك اتوموبیل بهمان سید موجودی با نك بازرگانی شعبه کشتارگساره را
از طریق خیابان کشتارگساره و مقابل بهداری راه آهن و خیابان سید
عبداله و از آنجا به خیابان ریاط کریم به شعبه مرکزی منطقه غرب حمل
مهندسیه نفرات ماشین مزبور سه نفر بودند که یک نفر از آنها محافظ و يك
نفر حامل کیف و نفر دیگر راننده بوده بدنبال وصول این اطلاع محاط
ایجاد امکان مالی بمنظور گسترش مبارزه انقلابی تصمیم گرفته شد که این
ماشین متوقف شده و موجودی آن بشفاع انقلاب صادره شود.
اینك برای ما که ما مور مصادره این ماشین بودیم حل مسائل
فنا کتیکی عمل مطرح بود و چون تجربه چندین کاری را نداختیم لذا
میباست جزئیترین اشکالات را در عمل محضا کشف و حل میکردیم . با لاف
کار را با یدازيك جابجاء میگردیم . اولین قدم شناسائی دقیق مسیر
حرکت ماشین حامل بود . این شناسائی پس از دوروزه نتیجه رسیده و
مسیر مشخص شده . نتیجه این شناسائی جالب توجه بود زیرا این ماشین
از خیابان سیدعبداله عبور میکرد که خیابان بود تقریباً يك طرفه از جنوب
بشمال و بدین معنی که بطور معمول ماشینهای بسولر کمی از شمال به
جنوب در این خیابان حرکت میکردند . عرض این خیابان ۸ متر بود و در

دو طرف خیابان تقریباً مغازه ای وجود نداشت . شناسائی مسیر تقریباً
با جرای طرح قطعیت به عید . اینك میباست محل عملیات و چگونه
آنرا طرح و حل میکردیم . برای اینکار به شناسائی کوچه پس کوچه
های شرقی خیابان سیدعبداله پرداختیم . پس از چند روز شناسائی
دقیق انجام شد و بهترین مکان برای اجرای عملیات تعیین گردید .
(۱) اینمکان تقاطع کوچه داری با خیابان سیدعبداله بوده در
حوالی اینمنطقه مغازه داری وجود نداشت و ضمناً کوچه از طرف شرقی
از طریق گذرگاه باریکی راه عبور داشت که مسیر خوبی برای عقب
نشینی بعد از عملیات بوده (موقعیت کوچه داری نسبت به خیابان
سیدعبداله در نقشه آمده است) اینك مکان عمل تعیین شده است
و حالا ما میباست يك طرح فنا کتیکی برای متوقف کردن ماشین حامل
و مصادره موجودی آن مهترختیم . رفقا طرحهای متفاوتی را مطرح
میکردند که هر کدام این طرحها نقاط ضعفی داشت . چون ما مصمم بودیم
که حتماً اتوموبیل را متوقف نمائیم هرگونه طرح ناقصی را که
احتمال گریز ماشین از جلو یا عقب ممکن میباست مورد انتقاد قرار
داده و رد میگردیم . طرح بایندیکگونه ای ریخته میشد که امکان
حرکت دادن ماشین را از جلو یا عقب از راننده سلب میکرد . از طرفی
عرض خیابان در حدود ۸ متر بود و ایجاد مانع در يك عرض ۸ متری
۱ - در اینجا باید نکته مهمی را متذکر شد : « انتخاب بهترین
مکان برای اجرای عمل در مورد هدفهای متحرک همانقدر اهمیت دارد که
انتخاب بهترین زمان برای هدفهای ساکن »

مشکلات زیادی داشت و بالاخره پس از بررسی يك سری طرحهای ناقص در يك پروسه زمانی با بر خوردن مالیکه رفقا برای حل مسئله میگردند بهترین طرح انتخاب گردیده این طرح يك فرق اساسی با طرحهای دیگر داشت و آن عقب نشینی بدون استفاده از اتومبیل بود بدین معنی که در صحنه عمل اتومبیلی بمنظور گریز بعد از عمل وجود نداشت و گریز بطوریهاده با مسدود کردن کوچه توسط بربدودزا انجام می گرفت در این طرح نصف خیابان توسط يك راه بندجویی مانند راه بندهای جویی سازمان آب بسته شده و افراد عمل کننده لباسهای کارگری مفضل میشدند وجود يك قشریخ در خیابان کارهای مسارا تسهیل میکرد ما میتوانستیم بمنوان اینکه بنهای خیابان را بسته منظور باز کردن درب فلکه آب پاک میکنیم مدت نیمساعت منتظر بمانیم با این ترتیب نصف خیابان مسدود نشده و ماشینها مجبور نبودند با آرامی از تجمه آزاد عبور کنند و همین عبور آرام ماشین حامله و فرمت وارد کردن ضربه و متوقف کردن آنها را مهادده طرح ما ظاهرآ ساده بوده طرحها کلا همغه ساده بنظر میسرستند در حالیکه اجرای دقیق آنها مشکل است ناپلئون بناپارت میگوید : « جنگ هنر ساده ای است ولی تمام اشکال بر سر اجرای آنست » البته این تضاد بیسن طرح عملیات و اجرای آن ناشی از تضاد عمومی بین تئوری و عمل است معمولا عمل بهمان دقت و ظرافت تئوری نیست این تضاد ناشی از آنست ما هیچگاه نمیتوانیم تمام عوامل را در صحنه عمل از قبل پیش بینی کنیم و تمام پارامترها را دقیقاً مشخص نمائیم

مسلمآ با پداول عوامل تعیین کننده را شناخت و پیشبینیهای لازم را برای آنها انجام داد در حقیقت عوامل تعیین کننده هستند که در اجرا موفقیت آمیز طرح نقش اساسی دارند البته هر قدر عوامل جزئی تر مورد شناخت و بررسی قرار بگیرند ضریب موفقیت در اجرای عملیات بالا تر میرود بطوریکه با يك شناسائی موفقانه میتوان طرحی ریخت که از قبل به موفقیت آن مطمئن بود

مادر تحقیقاتمان متوجه شده بودیم که سه نفر ما همین بهکان در حدود ساعت ۱۲ از جمعه رباط کریم به شعبه کفتارگاہ میآیند و پس از تحویل گرفتن پول صندوق از طریق خیابان کفتارگاہ و خیابان سید عبدالسه به امتداد خیابان جمال الحق (ضلع شمالی انبار رفت) آمده و مجدداً خود را بشعبه رباط کریم میرسانند ترکیب نشستن این سه نفر در ماشین بصورت زیر بوده اول را خنده پخت فرمان قسرار میگرفت بعد تحصیل دار که کیف پول را در دست داشت از بانک خارج شد و محافظ او را بدرقه مینموده تحصیلدار در عقب نشست و محافظ در جلو قرار میگرفت فرد محافظ هنگام اجرای این حرکات و اطراف را مهبها میدید تا حادثه ای رخ ندهد گاهی اوقات حامل کیف درب را از داخل قفل میکرد پس از نشستن در ماشین را ننده با سرعت متوسط ۴۰ کیلومتر در ساعت ماشین را حرکت میداده کلا بنظر میسرست که افراد ماشین از يك هویداری نسبی برخوردارند بنا بر این ما بسیار با دقت حرکاتمان را تنظیم میکردیم تا مورد سوءظن قرار نگیریم حرکات این ماشین همواره بشکل یکسانی نبود و گاهی اوقات

زمان حرکت آن و مسیر حرکت آن هنگامیکه از شعبه رباط کریم بس —
 کدنا رگه میرفت فرو میکرده بدین معنی که گاهی اوقات با گسای
 دیگر هم سرکشی کرده و در پایان بکشتارگاه میآمد ما از این برنامه
 نامنظم اطلاع درستی نداشتیم ولی تقریباً مطمئن بودیم که همسره روزه
 بالاخره بکشتارگاه آمده و سپس به شعبه رباط کریم میروند بر مبنای
 همین حرکت دانسی که منجر به عبور ما همین از خیابان سید عبداله میشد
 ما توانستیم طرح کاملی ریخته و حالتهای گوناگون را بررسی کنیم
 بطوریکه ما همین نتواند از چنگمان بگریزد

برای آنکه رفتار دقیقاً با چگونگی طراحی عملیات فوق که ما بدان
 " طرح سید میگفتیم آشنا شوند آنرا در اینجا میآوریم
 " صورت عملیات طرح سید "

صورت لوازم مورد استفاده در صحنه عمل :

- ۱- راهبند چوبی قابل سوار روی پاده کردن
- ۲- فرعون بمنظور بستن راه ماهین و حمل اثاث بمحله
- ۳- بهت حلبی معبک بمنظور همز آتش کردن و ایجاد صحنه طبیعی
- ۴- چوب و نفت و کبریت برای همز آتش کردن
- ۵- بیمل و کلنگ بمنظور عادی کردن صحنه عمل
- ۶- پرچم قرمز و یارچه قرمز برای بستن راهبند چوبی
- ۷- لوله آهنی چهار اینچی برای گذاشتن مقابل راهبند جهت مسدود کردن مطلق راه تا ماهین حامل بهیچوجه نتواند از نیمه ایکه راهبند نصب شده عبور نماید

صورت لباس - لوازم انفرادی و وظایف محوله با افراد در صحنه عمل :
 شماره ۱ -

لباس : لباس کارگری همراه با کلاه آهنی مخصوص کارکنان سازمان
 آب

لوازم انفرادی : سلاح کمری و نارنجک

نقش اجرایی : بستن نیمه دیگر راه با فرعون و حمله به راننده
 ماهین و بیرون کشیدن کلید ماهین و بیحرکت کردن راننده
 شماره ۲ -

لباس : لباس کارگران سازمان آب همراه با کلاه لاستیکی که معمولاً
 رفتگران بسمیگذارند

لوازم انفرادی : سلاح کمری و نارنجک و وزنه یک کیلوژی

نقش اجرایی : هنگام بسته شدن راه توسط شماره ۱ وی که مفضل
 کردن با کلنگ است یا بدسرها با وزنه همیشه جلو ماهین راهت قرار
 داده و آنرا در صحنه بدویس محافظ ماهین را که در جلو و نزدیک راننده
 مینشیند تسلیم کرده پس از بازرسی بدنی و خلع سلاح کردن او را
 بیحرکت تا پایان عمل نگه دارد

شماره ۳ -

لباس : لباس معمولی که کارمندان متوسط دولت بستن میکنند

لوازم انفرادی : سلاح کمری و نارنجک و آچار فرانسه بمنظور
 شکستن همیشه ماهین در صورت لزوم

نقش اجرایی : حمله بشرد حامل پول و گرفتن کیف و خروج از صحنه

از طریق کوچه داوری

شماره ۴ -

لباس : لباس معمولی در حدیک سرکارگر

لوازم انفرادی : سلاح کمری ، نارنجک مسلسل ، دو عدد کوکتل ، نقش اجرائی : کنترل و نظارت بر صحنه عملیات و در صورت لزوم دفاع ، لت در عملیات متوقف کردن هرگونه عامل ناموافق و پس از خاتمه عمل بستن راه پخت سر با کوکتل دودزا ، در ضمن در صورتیکه ماشین حامل بتواند از سد فرگون عبور نماید شماره ۴ موظف است با کوکتل ماشین را به آتش کشیده و آنرا متوقف نماید

شماره ۵ -

لباس : لباس معمولی

لوازم انفرادی : سلاح کمری ، نارنجک ، موتور سیکلت ، نقش اجرائی : شماره ۵ موظف است حرکت ماشین از رباط کریم به کفتارگاه و بالعکس را با فراد تیم عملیات خبر دهد تا افراد به موقع آرایش عملیاتی گرفته و با هوپباری نسبت به موقع رسیدن ماشین حاصل و عمل را انجام دهند

صورت عملیات طرح

در روز صفر ساعت ۸ صبح شماره ۲۰۱ یکدیگر را در محل مقرر ملاقات کرده و سمت محل نگهداری فرگون و لوازم دیگر گرفته و آنها را تحویل میگیرند و در ساعت ۹ صبح آمادگی خود را به شماره ۵ اطلاع میدهند شماره ۲ و ۳ همراه با لوازم انفرادیشان در ساعت ۱۰

در محل مقرر شماره ۵ رادیده و از آمادگی همه چیز مطلع میشوند ، از این پس شماره ۲ و ۳ در ساعت ۱۱ در قسمت شمالی خیابان مهد عبدالله مستقر شده ، منظر غیر شماره ۵ همانند شماره ۲۰۱ نیز باید از ساعت ۱۱ بپدید در حوالی کوچه داوری با وسائل منتظر باشند بعضی حرکت ماشین حامل پول از رباط کریم شماره ۵ باید حرکت را خبر دهد تا افراد عمل کننده بحال آماده باش مقدما تی درآینده در این حال شماره ۲ و ۳ به ابتدای خیابان مهد عبدالله آمده منتظر خبر رسیدن ماشین به شعبه کفتارگاه میشوند پس از دریافت خبر رسیدن به شعبه مذکور توسط شماره ۵ افراد به محل اجرا آمده راه بند را نصب نموده و هوپبارا آتش میزنند و مطابق شکل (به نقشه رجوع شود) آرایش میگیرند شماره ۱ در پشت فرعون و شماره ۲ در حال کلتنگ زدن ، شماره ۳ در کوچه خیابان ایستاده و شماره ۴ در حالیکه کوکتل دودزا در دهانه کوچه گذاشته است با کوکتل دیگری در حال راه بند بحال گرم کردن است روی پخت مشتمل از مهزم است ، شماره ۱ بعضی رسیدن ماشین هنگامیکه با راه بند ۲۰ متر فاصله دارد فرعون را حرکت داده و جلو او میرود بطوریکه نرسیده به راه بند فرعون را واژگون نموده مسما ماشین متوقف شود همزمان با شماره ۱ که بطرف راننده میرود که سوچ را بردارد ، شماره ۳ که مفعول کلتنگ زدن است با وزنه آهنی همیشه جلو ماشین را هر دو میکند تا افراد ماشین کاملا غافلگیر شوند سپس افراد بر طبق وظایف تعیین شده عمل خواهند کرد در صورتیکه حامل کعبه درب را قفل کرده باشد شماره ۲

باید مبادرت به شکستن درب نماید در صورتیکه ماشین از صد
 فرسنگ گریخت شماره ۴ باید با کوکتل او را متوقف نماید پس از تصاحب
 کیف توسط شماره ۱۲ و باید با صدای بلند بگوید گرفتم و نااهنگی متوجه
 وجه شوند بمبدون توجه بهرگونه حادثه^{ای} در صحنه وجود ندارد خود را به
 کوجه رسانیده و دور شوند نحوه عقب نشینی بدین صورت است که
 بعد از شماره ۳ شماره ۱ و ۲ داخل کوجه شده و بعد شماره ۴ با
 کوکتل را در را بلند میآورد تا تعقیب امکان پذیر نباشد.

طراحی مسائل پیشبینی نشده :

در صورتیکه همگان گفنی پلیس قبل از عمل سررسید و مفکون
 هد یا هنگام اجرای آن وارد شده و مداخله نمود بعضی کوچکترین
 عکس العمل با فرمان شماره ۴ طبق نقشه قبلی حمله میشود و نترات
 دشمن را نابود کرده پس از تصاحب سلاحها یگان از همان طریق عقب
 نشینی صورت میگیرد در صورتیکه هرگونه عامل دشمن هنگام اجرای
 عمل سربرسند و قصد ایجاد مزاحمت کنند با فراد وظیفه دارند و از برای
 درآورده و عمل را با موفقیت به پایان برسانند.

«اجرای ناموفق طرح میدهد»

ما يك بنا ر طرح فوق را بدون مسائل تمرین کردیم تا در صورت
 وجود اشکال آنها یافته و بطرف سازیم در تمرین چند اشکال
 جزئی از قبیل محل قرارها و تطابق حرکت افراد بطرف صحنه قبل از
 عمل و غیره وجود داشت که آنها را اصلاح کردیم ما بعضی اوقات کیف
 حامل پول را جای و در باره ای موارد آسرا لغو سبک دیده بودیم

و همین اختلاف باعث شد عمل اجرا نشود.

در روز صفر ما حرکات را اجرا کردیم ولی شماره ۵ خبر رسیدن
 ماشین را خیلی دیر آورده در حقیقت ماشین هم دیرتر از موعد مغرب
 به شعبه کفتارگاه رسیده بود شرایط در صحنه عمل بسیار مساعد
 بوده يك کامیون بزرگ درست سرکوجه ایستاده بود و خود بخود يك سو
 خا بان را گرفته بود در حدود ساعت ۱۴:۳۰ بود که شماره ۵ خبر
 رسیدن ماشین حامل را به شعبه گزارش کرده ضمنا گفت که راننده
 پس از پیاده شدن محافظ و تحصیل داربست جنوب حرکت کرده و محافظ
 و تحصیلدار پس از انجام کارهای خصوصی از بانک بیرون آمده و به
 حالت انتظار بیرون ایستادند تا ماشین برگردد و ضمنا وی اضافه
 کرد که کیف لافراست شماره ۵ پیشنها کرد که بسر کارمان رفت
 و بساط را پهن کنیم شماره ۴ که مسئول عملیات بود این موضوع
 را پذیرفت و موتورسوار بسمت جنوب حرکت کرد تا به شماره ۲ و ۱ وضع
 را بگوید و آنها بساط را پهن کنند ولی در همین چند لحظه شماره
 ۴ بر اساس مشاهدات شماره ۵ متوجه وضع غیر عادی ماشین حامل پول
 شده ترك کردن شعبه کفتارگاه توسط راننده ماشین و منتظر ماندن
 حامل پول و محافظ علامت کم اهمیت بودن برنامه آنروزها ن بود
 از طرفی کیف هم لافرا بود و قرائن نشان میداد که یا کیف خالی است و
 یا اینکه مبلغ کمی موجودی دارد لذا شماره ۴ تصمیم گرفت که
 عملیات را متوقف نماید پس سرریما خود را به محل عمل رسانید و با
 راه بند در حال نصب مواجه شده هر لحظه ممکن بود ماشین برسد و

دچار تردید در اجرای برنامه بودیم و عمل از نظر اجرائی بسیار آسان بود و بهترین شرایط محیطی از نظر رفت و آمد مردم و دانش آموزان دبستانی وجود داشت.

لازم به تذکر است که همیشه وجود بچه های دبستانی و رفت و آمد آنها از محل اجرای طرح يك ناراحتی بوجود آورده بوده. ما از آن بیم داشتیم که مبادا هنگام اجرای عملیات یکی از این بچه ها آسیب ببینند. ولی در آن ساعت اصولا هیچکس در غیابان دیده نمیشد و واقعا شرایط ایده آل بود.

شماره ۴ از دیگران نظریه خواست ولی تنها شماره ۳ با عدم اجرا موافقت نمود. شماره ۲ با حالت مرددی عدم اجرا را میپذیرفت شماره ۱ سکوت کرده و شماره ۵ صریحا از جواب دادن خودداری کرد و اعلام داشت که هر چه مسئول بگوید لازم الاجرا میباشد. اساسا طرح سوال در این اوضاع باعث اغتشاش خواهد بود. بهر حال شماره ۴ عملیات را متوقف کرد و بدون اعکال راه بند جمع عدو افراد پراکنده شدند. بدین ترتیب برنامه ما با شکست مواجه گردیده. بعدا به فرمانده عملیات انتقاد شد که چرا طرح را اجرا نکرده است زیرا همدس زده میفشد که بهر حال مبلغی در کیف موجود باشد و ضمنا به او انتقاد شد که با ... اول از افراد در آن لحظات حساس سوال کرده است و نیز فرمانده بحسب رسم جاری طرح به ترس از اجرای عملیات متهم شد.

از بحثها اینکه صورت گرفت نتیجه گرفتیم که اساسا انتقاد به

بنقص اطلاعات ما وارد است زیرا علت اجرا نکردن عمل در آن هنگام عدم اطمنان از وجود پول در ملهمن بود و مسئول نمیتوانست يك طرح بکسر و ناشناخته را بمنظور اجرای دگم وار اصول بهبود بدهد. ولی طرح سوال از طرف مسئول کارنا درستی بوده البته مشول هر وقت خواست میتواند از دیگران نظریه خواهد و خودش تصمیم بگیرد اما طرح سوال در آن هنگام ممکن است از طرف افراد تهم حمل بر تردید و احتیاط ترس فرمانده تهم خود در تهم تزلزل ایجاد کند. البته تهم ما تهم عمل کرده ای بود و افراد دچار تردید شدند بلکه تقریبا همه بنوعی معتقد بودند که اجرای طرح اگرچه براحتی باعث بدست آوردن کیف میشود ولی در کیف چیزی وجود ندارد. ضمنا مسئله ترس فرمانده از اجرای عمل انتقادنا درستی بود زیرا هیچ کونه دلیلی بر آن وجود نداشت البته همین طرح در زمان دیگری با کمی تغییر با موفقیت اجرا شد. ما متوجه شدیم که معمولا پنجشنبه ها بعلت تعطیلی جمعه مبادلات پولی در بانک نامبرده زیاده بوده و احتمال بر بودن کیف زیاده در است. در عمل نیز حدسمان ثابت شد زیرا ما همین نامبرده پس از تحویل پول چند بانك به شعبه گفتار گاه آمد و پول آن جا راهم تحویل گرفت بطوریکه ما پس از اجرای طرح متوجه شدیم که کیف حاوی ۲۶ ۰۰۰۰ هزار تومان پول میباشد.

« شرح اجرای موفقیت آمیز طرح میسند »

ما بر طبق تجاربی که داشتیم دیگر همه چیز برایمان روشن و
 حل شده بود. لذا بر طبق طرح در روز پنج شنبه ۱۴ بهمن ۵۰ حرکات را
 آغاز کردیم. پنج نیمه از میان را پوشانده و موقعیتی مناسب بود.
 پس از دریافت خبر رسیدن ماشین حامل به شعبه کشتارگاه توسط شماره
 ۵ مابساط را پهن کردیم. شماره ۲ بوسیله کلنگ مفصول شکستن
 پشمها عدد شماره ۱ پشت فرتون قرار گرفت. شماره ۴ دستهای مسود را
 گرم میکرد. بدین ترتیب دقایق میگذشتند. اهل محل متوجه ما شده
 بودند ولی کارهای ما عادی بود و آنها کنجکاویمان نمیکردند.
 يك دستفروشی که کلنگ زدن تاغیاغه رفیق را دیده بوده جلو آمده
 کلنگ را از دست رفیق گرفته و نحوه صحیح کردن پشمها را با ما میداد.
 شماره ۱ از این صحنه خیلی ناراحت بود و مرتباً ندا میداد که مزاحم
 را دور کنید ولی شماره ۴ و ۲ اصراری در این امر نشان نمیدادند. البته
 موضوع مهمی هم نبود ولی وقتی که ماشین از بیج میان داخل شد
 دیگر جای بحث نبود و شماره ۴ با عفتت به دستفروشی فرمان داد که زود
 کلنگ را به شماره ۲ بدهد و بی کارش برود. دستفروشی هم که اوضاع را
 غیر عادی یافت با ترس دور شد. بهر حال ماشین بهما رسید. شماره
 ۱ حرکت تعیین شده را انجام داد و فرگون را جلوی ماشین و از گون کرد
 و در همین احوال شماره ۲ با وزن پشمها جلور اهر زد کرد. تا اینجا همه
 چیز بخوبی پیشرفت کرده بود. درهای مربوط به محافظ و حامل بستون
 اشکال گهواره عدولی درب راننده قفل بود و رفیق ۱ نتوانست در را باز

کند و ماشین را از کار بیاندازد. در همین احوال افراد ما عین یا تصور
 اینکه تعداد ما عین یا فرقون باعث ناراحتی کارگران و حمله آنها شده
 کوهش میکردند با خواهی و لتماس کارگران همگین را آرام سازند.
 حتی فرد محافظ با تضرع میگفت که این ما عین حامل پول است. یگذا
 ما برویم. در این موقع راننده که متوجه اوضاع غیر عادی شده بوده
 ما عین را حرکت داد. فرقون در زیر ماشین بود ولی ماشین در حال حرکت
 بود. شماره ۳ از ماشین و حامل پول جدا مانده بود و شماره ۲ محافظ را
 گرفته و در حال بیرون کشیدن او بود. در این حال شماره ۴ بمنظور متوقف
 کردن ماشین با کوکتل به کاپوت جلو حمله میکند ولی کوکتل نفکست
 و روی زمین افتاد و با زهم نفکست. شماره ۴ که اوضاع را فهمید
 برای آنکه از فرار ما عین جلوگیری کند روی کاپوت درج جلو پرمیدویا
 لگدراننده را مشروب ساخته و ما عین را متوقف کرد و سرعاً کلید را برداشت
 و ماشین را خاموش نمود. شماره ۳ مجدداً خودش را با ماشین رسانیده و
 مفصول کلنگ را با تحصیلدار عدد تحصیلدار مرتباً میگفت که با کیف چکار
 دارید؟ این کیف حاوی پول است. در این موقع شماره ۴ با اسلحه
 تحصیلدار را تهدید نموده و کیف سنگین ۱۰ الی ۱۲ کیلوئی بدست شماره
 ۳ افتاد و بر طبق قرار قبلی گفت « گرفتیم » و داخل کوچه عقب
 نشینی کرد. در لحظاتی که شماره ۴ مفصول برداشتن سوئیچ ماشین
 بود حوادث دیگری رخ داد بطوریکه يك انفرمونورسوار را هتائی بصحنه
 عملیات رسانیده و متوجه اوضاع غیر عادی شده بود و موتورسوار را کنار زده و
 خود را آماده دخالت میکرد. در همین احوال شماره ۱ که از ماشین جدا

مانده بود. متوجه نظر شده با وحمله کرد و گلوله‌ای بوی شلیک نمود.
 در این موقع رفیق متوجه شد که سلاحش گیر کرده است. بنا بر این بیدار شد
 افسر مزبور را بغل کرده و هرگونه حرکتی را از وی سلب نمود. بعد از چند
 ثانیه شماره ۲ نیز بکمک او رفته افسر مزبور را از پای درآوردند. شماره
 ۴ که کار را عا تمهیا نتمه مشاهده میکرد، فرمان عقب نشینی داد. شماره
 ۱ بداخل کوچه رفت ولی شماره ۲ مشغول با زخمی بدنی افسر مزبور بود و
 قصد خلع سلاح او را داشت ولی شماره ۴ که نمیدانست افسر مسلح میباشد
 به شماره ۲ فرمان عقب نشینی میدهد. با این ترتیب بدون تعاحب سلاح
 افسر صحنه عملیات ترك گردید. ضمنا هنگام عقب نشینی شماره ۴ با
 کواکشل دود را به پشت سر راست بطوریکه هیچ کس بدنبال افسران
 عمل کننده نماند و افراد خود را بخیا بان سی متری رسانیده و متفرق شدند
 البته در منطقه توپبیل برای انتقال افراد وجود داشت که بواسطه آن
 خود را کمی دور کنند ولی عامل مهم موتوریزه بودن در این طرح بعلمت
 شرایط ویژه آن چندان مورد توجه نبود.

انتقاداتی که با جرای طرح وارد بود عبارت بودند از:

- ۱- شماره ۱ نتوانست راننده را تسلیم کرده و ماخین را از کاربماندازد
 البته این واقعه بعلمت عدم بهوش بهی قفل کردن درب توسط راننده
 بهوش آمد ولی بهرحال بنظر میرسد که شماره ۱ فرصت قفل کردن درب را
 به راننده داده باعدوا قدام سریع برای باز کردن درب نکرده باشد.
- ۲- شماره ۴ با دعالت مستقیم در عمل کنترل خود را بر صحنه از دست داده
 بود. لیکن بهرحال این دعالت نیز اجباری بود زیرا اگر صورت نمیکرد

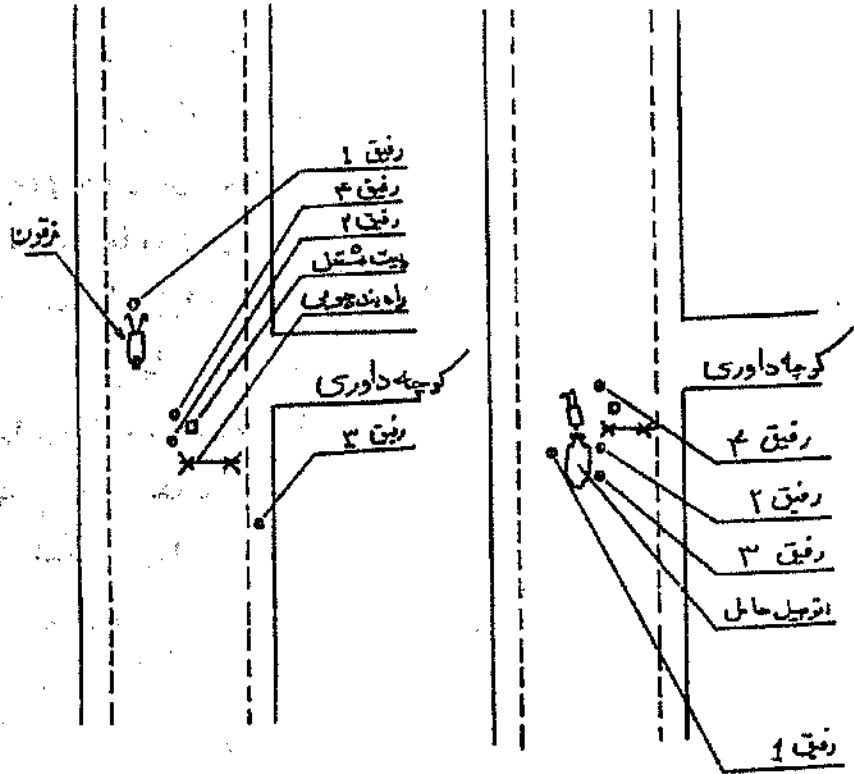
ماخین گریخته بود.

۳- شیشه تعقاب شده برای کواکشل کلفت بود و همین باعث شده بود که
 هنگام استفاده نشکند.

۴- سلاح افسر از پای درآمده تعاحب نمود و این بعلمت غیر مترقبه بودن
 احوالت او وعدم آگاهی مسئول عملیات نسبت به مسلح بودن افسر بود.
 افسرنا مبرده یکبار قبیل از عملیات ازخیا بان عبور کرده بود. وی سلاحش
 را طوری بسته بود که از پشت دیده نمیدند. با بدگفت که خلع سلاح او بصیلا
 ساده بود و رفیق ۲ در حال این کار بود که با فرمان مشول او را رها کرد
 و عقب نشینی نمود.

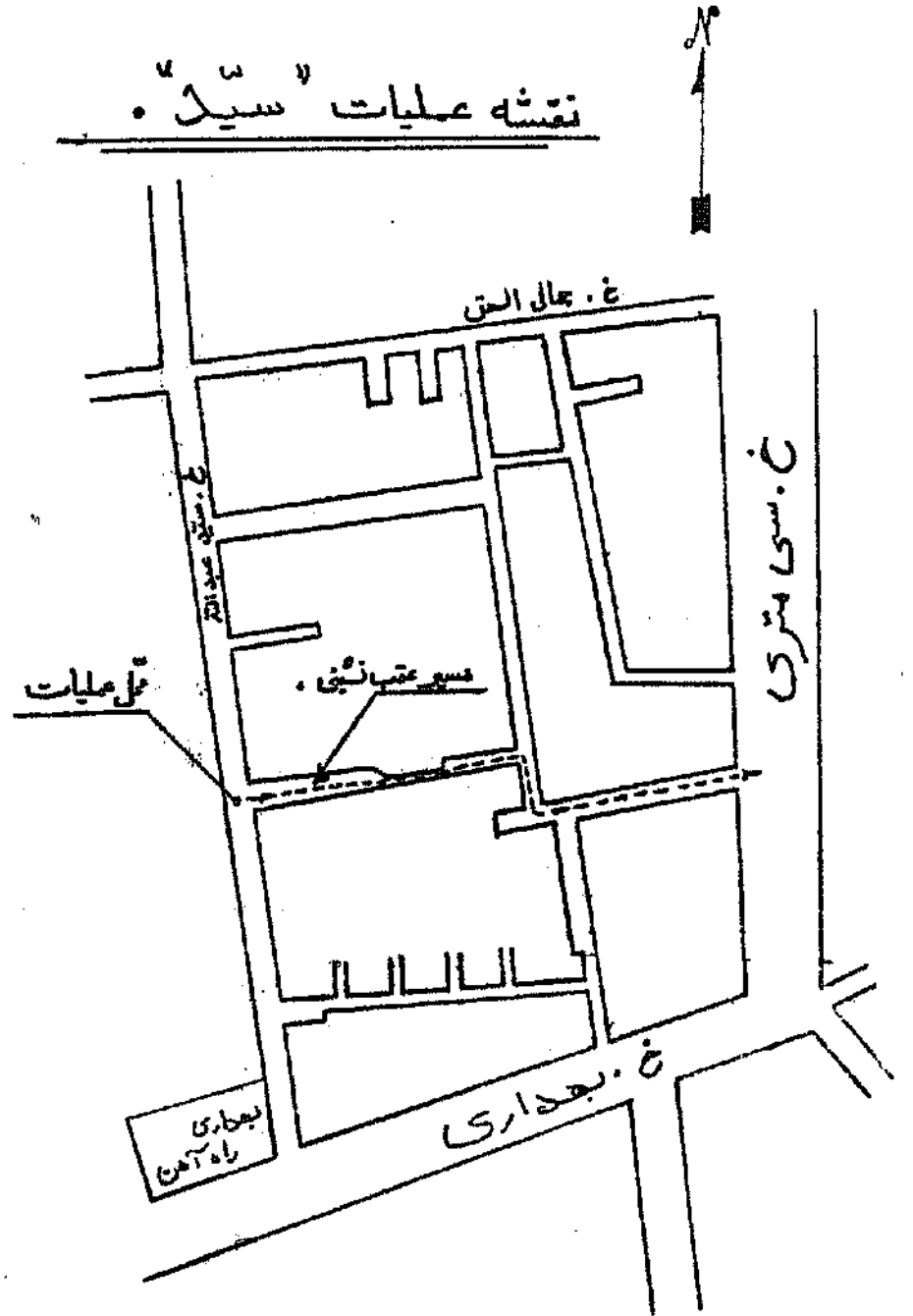
« با ایمان برهائی مبهمن از صلاط امیرالیم »

آرایش افراد در هنگام عمل آرایش افراد قبل از آغاز عمل



صحنه بزرگ شده عملیات "سید"

نقشه عملیات "سید"



« حادثه انفجاره در ضمن حمل مواد منفجره »
تاریخ وقوع حادثه : ۲۵ شهریور ۱۳۵۱

یکی از افراد تیم بر خلاف معمول بر طبق ساعت تعیین شده،
بفائده تیمی بازنگفت و قطعا اتفاقی افتاده بود. ما بحال آماده بان
در آمدم و در ضمن اینکه مطمئن بودیم که رفیق خیلی پیش از مهلت
تعیین شده مقاومت خواهد کرده خود را برای تخلیه منزل آماده ساختیم
اسباب عمده ای برای خارج کردن نداشتیم. شاید ۱۰ کیلو بیشتر نماند.
شروع به بستن بار کردیم و قسمتی از بارها که خطرناکتر بودندمانند
بمبهای آماده و نارنجکهای دست ساز را بطور جدا گانه بسته بندی
نمودیم ولی بسته بندی اخیر کمی با عجله صورت گرفت زیرا ما تعدادی
از نارنجکها را بحال آماده برای مواقع ضروری روی طاقچه اطلسای
چیده بودیم و حالا مجبایست آنها را یک بیک بسته بندی کرده و در قوطی
مناسبی قرار دهیم ولی فرصت کافی نداشتیم و در ضمن قوطی مناسبی
نیز که در آن برای حمل و نقل نارنجک دستی جاسازی ضدضربه تعبیه
شده با عیندراختها رمان نبوده. لذا نارنجکهای دست ساز بدون دقت
کافی در یک کیسه نایلونی قرار دادیم و با نخ دور آنرا بستیم و با سایر
وسایل تیمی (وسایل جنگی ، جزوات و مدارك) از خانه خارج کردیم
من بسته بزرگ را با موتورسیای امنی منتقل کردم و قرار دادم بسته کوچک
چکتر را که حاوی مواد منفجره و نارنجک و مقداری یادداشت و چیزه بود
ساعتی بعد از رفیق دیگر در خارج از خانه تحویل بگیرم. من بسته را

تحویل گرفته و آنرا در خورجین موتور قرار دادم و حرکت کردم. مسی
بایست چند ساعتی وقت تلف میکردم تا بتوانم ارتباط جدیدی برقرار
کنم. از این رو بدون آنکه هدف خاصی داشته باشم به موتورسوار
ادامه میدادم.

مناطق

ساعتی گذشت و حوالی ساعت ۹ بود که به شمالی کوی نهم
آبان واقع در جنوب تهران رسیدم. با آرامی موتور را درستی ویلندی
کوره راه بجلومیراندم. در نزدیکی يك دست انداز با زهم سرعت را
کاهش دادم تا ضربه کمتری به بسته داخل خورجین وارد شود. از دست
انداز خارج شدم و اینجا متردم بگر بجلوراندم. ساکها
در این لحظه صدائی بگویم رسید و به هوا پرتاب کردم. نمودارم چه
مدت در حال پرواز بودم ولی خوب بخاطر دارم که چه گذشت. در فضائی
که ذرات ریز و درهت قهوه ای رنگ آنرا پر کرده بودند و غوطه میخوردم در
همان لحظات افکار متعددی از مغزم سرریخا میگذشتند. اول فکر کردم
که با گلوله مورد اصیب قرار گرفتم ولی بسرعت این فکر را رد کردم. بعد
بفکر رسیدن به ایستگاه توپبیلی از عقب سر یا عنت به موتورم زده است ولی
این فکر را هم نپذیرفتم چون صدای موتور توپبیل از قبل از حادثه
نظرم را جلب نکرده بوده درست در لحظهای که بزمین میخفتیم آخرین
نظر که درست نهبود بفکر رسید. انفجار بسته در حدود ۵۰۰ گرم
ماده منفجره در داخل نارنجکهای که درون خورجین موتور بوده بمبلی
منفجر شده بوده و پیرا آنرا انفجار آن من در حدود ۸ متر آنرا فتر برتاب
شده بودم. هوای خندان به پشت بزمین افتاد و هیچ شکستگی در اندام

هایم ایجاد نفعده سریمای بر خاسته است و بیایم را تکان داده و امتحان کردم و استخوانهای همگی کار میگردند و سالم بودند ولی پای چپم بحدت مجروح شده بود و خون زیادی از آن میرفت و علوایم در قسمت پای چپ تکه تکه شده و پای مجروح بخوبی دیده میشد و خودم را به موتور رساندم و میخواستم با کمک آن از منطقه دور شوم ولی موتور در همسایگی پیچیده شده و قسمت زیر و جرح عقب آن کلا منهدم شده بود و نگاهی با طرف انداختم و جزوهای و یادداشتها در محوطه ای بجماع سی متر روی زمین پهن شده بودند و عده ای که صدای انفجار را شنیده بودند با سرعت بیست محل حادثه میدویدند و با خود فکر کردم که بهتر است هر چه زودتر منطقه را ترک کنم زیرا با احتمال قوی صدای انفجار رسیده با سگاه کلانتری ۱۷ در کوی نهم آبان رسیده بود و در حالیکه خود سردی خود را حفظ کرده بودم بدون آنکه حالت گریز بخود بگیرم با گامهای تند شروع به راه پیمائی کردم و سی متر دور تریکی از افرادی که بسمت موتور میدویدند بسن رسیده و پرسیدم: « چه عده؟ » گفتم که کالین بلنژین هفت موتور بوده و منفجر شده است و با تعجب نگاهی بسن انداخت و بسمت موتور دوید و در این فاصله چند نفری بدور موتور گرد آمده بودند و من بحرکت ادامه دادم و شروع به بررسی وضع خودم کردم و دستم را بسوی سلام بردم و غلاف اسلحه در حالی بود که مانند آدمهای برقی گرفته حرکت سر نمی کردم و بمقرب برگشته و سرعت بسمت موتور دیدم و افراد با برگشتن من دور موتور را تعلقه کردند و با شتاب زمین را جستجو می کردم تا عاید اسلحه ام را پیدا کنم ولی اثری را آن دیده نمیشد و باز هم اینطرف و آنطرف را

نگه کردم و داخل جوی آب و حاشیه مزرعه گندم و داخل جاده و ولسی موفق پیدا شدن آن نفعدم در این حال متوجه کاغذهای پراکنده در بیابان شدم و مشغول جمع کردن آنها شدم و جمعیت لحظه بلحظه زیاد تر میشد و حیواناتی بگوشت رسید یکی میگفت انفجار ربنژین نمیشد و همچنین اثری نداشته باشد و حتما بمب در کار بوده است و وضعیت خوبی نبود و تصمیم گرفتم هر چه زودتر منطقه را ترک کنم و یک موتور سوار که در ترک موتور گازی خود لوازم چراغ سازی را حمل میکرد تو جیبم را جلب نموده سریمای بیطرفی رفتم و هفت ترکش دستم و گفتم: « مرا بدرمانگاه بسران » او کسی از متفان کرد ولی بالاخره با صراحت من پذیرفت و ماصحنه را ترک کردیم و موتور گازی قراضه بود و بزحمت از هستی و پیلندهای راه هاکی جلو میرفت و بالاخره به بیابان اسنالت رسیدیم و رفته رفته نور را احساس میکردم ولی جایی برای پیرداختن بدرد و چراغها وجود نداشت و وارد بیابان نهم آبان شدیم و از جلوی پاسگاه کلانتری عبور کردیم و در مانگاه کمی بالاتر از پاسگاه قرا داشت و فکر کردم اگر بدرمانگاه بروم وضع بدی پیش میآید و از طرفی من این دروغ را به موتور سوار گفته بودم که هر چه زودتر مرا از صحنه خارج سازد و واقعا قدم مراجعته به هیچ درمانگاهی را نداختم زیرا هنگام با نمان کمریندفا هوا رنگ و جلدا سلحده دیده میشد و همچون علت زخمی شدن برای دکتر مشخص میشد از اینرو به موتور سوار گفتم که مرا به یک لباس فروشی بزمانده او عیدیدا ناراحت بود و مرتباً میگفت: « مرا از کار و کاسبی انداخته ای » بسا و قول دادم که در صورتی که مطابق مهل من رفتار کند مرا حق را چیرا ن

کنم . با این حرف سن ، اوقات عدو و بطرف مهرری حرکت کرده از جلوی
 زاندار سری گذشتیم . چندسریا زیبا تعجب بهای خون آلود من نگاه کردند
 ولی عکس العملی نشان ندادند . ما بعد فکر کردیم با موتور میسین
 هر دوام . بهر حال در جلوی يك مفازه لباس فرشی توقف کردیم .
 سرعت داخل لباس فرشی عدم و يك شلوار گذاشتیم . لباس فرشی
 که عجله من برای من مهم نبودند را لیکه با تعجب بمن نگاه می کرد
 بهمنها دگر که به بهما رستان بروم من گفتم همین تعداد دارم ولی
 برای اینکه در راه بهما رستان زخمهای پایم هوا نکند میخواهم شلوار
 دیگری بپوشم بهر حال او را قانع کردم و شلوار را گرفته و همانجا سر
 روی شلوار که بهما دادم پوشیدم . ظاهرا وضع قابل توجهی پیدا
 کردم . ۴ تومان به موتور و سوار چراغ ساز پرداخته سریم توسط خیابان
 پریدم و اولین ماشین شخصی ای را که میآمد متوقف کردم و سوار شدم و
 براننده گفتم که پایم بعدت دردم میکند و نمیتوانم زیاد بنظر ما همین
 بمانم . راننده که جوان مهربانی بود حرفی نزد و سمت تهران بسراه
 افتاد و مرا در یکی از میدانهای جنوبی شهرها ده کرده در این حال
 نمیدانستم که بنکجا باید بروم و تا ساعت ۱۱ که با یکی از رفقای همسای
 قرار دادم حدود دو ساعت باید وقت تلف میکردم . در پایم سخت
 گرفته بود و گرما و تابستانی کم کم بر من اثر می کرد . احساس تشنگی
 شدیدی میکردم ولی از آنجا که نمیدانم خوردن آب برای انسان
 مجروح خطرناک است از خوردن آب امتناع میکردم . من میخواستم بهر
 قیمتی کمفنده و قبل از آنکه ضعف ناشی از خونریزی بر من غالب کند و از

های در آیم خود را برفقا بپرسانم و از این رو رعایت اینگونه مسائل را
 الزامی میدیدم . چون بهر اتمم با رهنده بوده يك بلوز کارگری خریدم
 و آنرا روز بهر اتمم با راهام پوشیدم . حال ظاهر يك کارگرم توسط راه پیدا
 کرده بودم . لنگ لنگان در طول خیابان شروع به حرکت کردم . حسرت
 ریزی از جراحات ادامه داشت . فکری بخاطر من رسیده سوار ماشین شدم
 و سمت محلی که احتمالا یکی از رفقا را میتوانستم ببینم حرکت کردم .
 صدلی و انتی که در آن نشسته بودم . غرق در خون شده بودم . مویع بهای
 خدن . يك تومان زیادی براننده دادم (بابت کتف کردن صدلی)
 و راننده با غرولند و ورشده . محل مربوطه رفتم ولی رفقا همچنان کس
 انتظار دادم در محل نبودند . وقت قرار ساعت ۱۱ نزدیک موفده مجددا
 سوار تاکسی شده و سمت محل قرار حرکت کردم . ۲۰ دقیقه زودتر از موعد
 رسیده بودم . گرما رفته رفته در من اثر می کرد و احساس ضعف و بیحالی
 میکردم . آرام آرام در حالیکه سعی میکردم آثار را رد و بیحالی دور
 چهره ام دیده نشود با دندانهای بهم فشرده راه میرفتم . ناگهان رفیقی
 که با او قرار دادم بر حسب تصادف دیدم . او هم زودتر سر قرار آمده بود
 رفیق لبخندی زد و دست من آمده فکر می کرد که من تغییر یافته داده ام
 و از وضع ظاهریم اصلا متوجه وضع داخلیم نشده بود . بزودی رفیق را
 از قضا با مطلع ساختم و چون خون شلوار را پوشانده بودم تصمیم گرفتم
 بلوز کارگری را با يك روپوش بلند کارگری که قسمتها ی بهتری ازها را
 مپوشا ندادم . کم با این منظور بمن زه لباس فرشی رفتم . در روپوش
 بلندی هریده بتن کردم که ناگهان ضعف شدیدی در خود احساس کردم .

میخواستم بزمین بیافتم ولی خودم را ندانستم و سرم را بستم
 آنچه لباسهای روییم چیده شده تکیه دادم و مناظر اطراف بسند
 بتدریج رنگ فروری خود را از دست میدادند تا اینکه پرده سفیدی
 کاملاً جلوه نمودم را گرفت و دیگر هیچ چیز را نمیدیدم نمیدانستم
 چقدر گذشت دوباره که سر برداشتم رفیق و لباس فروری و عا برپس
 میابان را دیدم صحنه کاملاً فرسوده بود و آدم ها را بصورت اشیاهی
 میدیدم و رفته رفته حالم بهتر شد در حالیکه به رفیق تکیه داده
 بودم به میابان آمدم روی سکوی جوی آب نشستم و رفیق لبوانسی
 برای آب پنخ بستم داده مقداری از آب را خوردم و با قهقهه را
 روی سرم هالی کردم این کار خیلی موثر افتاد و کاملاً حال آدم
 پس از این همراه رفیق بهانه ای رفتیم در آنجا توانستیم
 غلوارهای خون آلود را با قهقی تکه تکه کرده و از پا جدا سازیم
 بر اثر انفجار در حدونس سوراخ ریز و درخت در قسمت پشت پا از
 مای پا تاران ایجاد شده بود موج انفجار قطعات تکه تکه شده
 پارچه را در گوشت پاهم نفاذ کرده بود با اقدامات پزشکی
 مقدماتی را انجام میدادیم تا آنجا که میتوانستیم قطعات پارچه را
 با دوانگت خارج کردیم و پس از دست و شوی زخمها با سا و لون و مالید
 پناه پندیلین روی زخمها را بستیم این تنها اقدام پزشکی ممکن
 برای ما بود در این حال بود که بار دیگر مهر وقایع را مجسم
 کردم و پناه آوردم که بسته بلندی مواد منفجره با دقت انجام ندهد
 و فارنگ هائی که کبریت آماده ائی به سر آنها وصل شده بود

با سازی مطمئنی نداستند در هنگام رکت در اثر انفجار نواحی
 یکی از کبریتها مشتعل شده و نارنجیکها منفجر شده بودند از آنجائی
 که نمانعی برای پرتاب من وجود نداشت من انفجاری قفسه سینه پرتاب من
 پلوشده بود و آسیب کمتری دیده بودم قفسه اگر این بسته مواد
 منفجره درون اثر بیلی منفجر میشد تمام افراد داخل اتوبوس کشته می
 شدند با اینهمه انفجار یک بسته ۵۰ گرمی مواد منفجره در فاصله نیم
 متری انسان و بیان سالم پدر بردن از آن یک راننده تقریباً استثنائی بود
 پخته بود آنکه من آسیب زیادی هم ندیده بودم بطوریکه گفته بودم
 با همان پای منبروح از یک خانه تحت مساعره دشمن فرار کنم

از این سا را چند درس آموخته گرفتم :

- ۱- برای مواد منفجره من بود در منزل و در زمین پندیلین مل رنقل
 مدشن آن به شفته غایب اعمیان و ضد صریه (منفرور) منبه ناشیست که
 داخل آنها با لاستیک نرم ، ابر ، پنبه ، پوسال ، پولرنیت ر ... پوشیده
 شده باشد) از قبل تهیه کرد و آماده داشت .
- ۲- فرد به رنج یا تیر خورده میتواند در صورت احتیاج آب بنرسد .
 تنها درید ، صورت نشینیدن آب خمرنات است و آن بونیسست که فسستی
 از دستگاه کوارس آسیب دیده باشد . من بر اساس یک ندریه غلد منبی
 از نرسیدن آب خود داری کردم و در همین باعث شد که در مشازه لباس
 فروری بیهرس شوم .

۳ در هنگام بروز چنین حوادثی حفظ خون سردی و تسلط هر دو جان سالم بدر بردن از معرکسه است. در اینگونه موارد باید سریعاً اقدام کرده و از هر وسیله ممکن برای رهایی از عراتط نامساعد استفاده کرد. باید با امیدواری کوشید به برتری که شده قبل از بیپوشی یا از پای درآمدن خود را به رفقایمان برسانیم.

« با امید بی پایان به پیروزی خلق »

« فرار از محاصره خانه تیمی خیابان سلیمانیه »
تاریخ وقوع حادثه : دوم مرداد ۱۳۵۱

درست يك هفته از روزی که ما یکی از رفقای هم تیم خود را از دست دادیم میگذشت. رفیق رزمنده و دلیر عباس جمشیدی رودباری هنگامیکه در ساعت ۶/۵ صبح در خیابان سوم اسفند مفعول شناسائی عناصر را راه آگاهی بوده افراد دشمن با مفعول عدند. رفیق که متوجه اوضاع نامساعد شده در صدد فرار به راه دیگری در برنده بوده دشمن فرصتی یافته و توانسته بود نیروها را بسیج کند رفیق که غافلگیر شده در محاصره قرار گرفت و طی يك مقاومت مسلحانه در حالیکه مرتباً ضربه میزد در برابر زینبستی طی يك درگیری نابرابر از پای درآمد. رفیق جمشیدی رفیق پرتپه و پوی باکی بود که حتی پیش از آنچه که لازم بودتن به خطر میداد تا جاییکه این برای او بمنو ان يك چريك نقطه ضعف محسوب میشد. رفیق که از صداقت انقلابی کم نظیری برخوردار بود در حالیکه تمام وجودش از عشق به خلق و ایمان به پیروزی سرشار بود آنچنان خطر را خواهمی سرد کرد که رعایت اصول ایمنی را از مرگ هراسیدن و بخود زیاده بها دادن مهینداشت. این برداشت و تلقی نا درست او از فدائی بودن و تپه برداشتن او را به خطاهائی از قبیل « کم بها دادن بدشمن از لحاظ تاکتیکی » میخواند و با لاف و همین طرز تلقی او باعث شهید شدنش گشت.

فردای همان روز دشمن رفیق را « گفته شده » اعلام کرد و مساکه

خانه تیمی خود را از وسائل جنگی، جزوات و مدارکی که ضمیمه است بده دست دشمن بیا فتنه‌خانی کرده بودیم (در جریان نقل و انتقال يك رفیعی در نتیجه سهل انگاری هوا دمنفره در هنگام حمل آن بمحل امن و مجروح گردیده) با غنبدن خبر شهید شد رفیعی ما به خانه شخصی خود باز گفتمیم و ما در این بازگشت حتی لحظه ای هم تردید نکردیم و بسودن اینکه بنا اعلام دشمن در مورد کشته شدن رفیعی که ممکن بود يك دام برای ما باشد شك کنیم و در خانه تیمی ما ندیم « بسی اطمینانی مطلق » که یکی از سه اصل طلائی جنگ چریکی است بدست فراموشی سپرده شده. گرچه اطمینان به کشته شدن رفیعی از کار کثرا و ناشی میشد و رفیعی که در چندین عمل مسلحانه و دلاورانه شرکت کرده بود و دویبار از محاصره دشمن گریخته بود و برای ما مسلم بود که « زنده » به دست دشمن نمی افتد و ولی آیا این ممکن نبود که رفیعی قبل از اینکه بتواند خودکشی کند زخمی شده و بی‌هوش گردد و یا فتنه‌خانی تمام شود؟ ولی ما این احتمال را به هیچ وجه در نظر نگرفتیم و گرچه ماهنوز مطمئن نیستیم که رفیعی واقعا زنده نمانده و یا شهید گردیده است.

ما این اصل را فراموش کردیم که « وقتی رفیعی به خانه برگشت در هر صورت باید تمام ردها را پاک کرده ما با در نظر گرفتن يك جنبه یعنی کشته شدن رفیعی و دویاره با اطمینان به خانه تیمی باز گفتمیم و در حالیکه جنبه دیگر مسئله را که دشمن بخاطر آنکه ما را در دام بینداند از در رفیعی را کشته شده اعلام نمود در نظر نگرفتیم چون در صورت بروز

چنین وضعی و رفیعی دستگیر شده که از این حيله دشمن با خبر نیست و با اتکا به اینکه ما بر حسب قرارداد خانه راهی از ساعت ۱۰ غیبت او ترك می‌کنیم و پس از چند روز عکسجه و صفیانه با اطمینان کامل با اینکه رفقا در خانه تیمی نیستند احتمال دارد که محل خانه را بگویند این چیز است که بهیچ آمدن غیر ممکن نیست و اگر چنین چیزی رخ دهد اتفاق دیدم توجه آنها نیست که اصول را رعایت نکرده و خانه را ترك نموده اند و نه رفیعی دستگیر شده که از این فاکتیک دشمن بی‌خبر مانده است.

واقعیت اینست که ما اغلب قریبانی احتیاطات خود می‌فهمیم و هر چند که دشمن پیروزی‌ها را با بصاب ز رنگی‌های خود می‌گذارد و در حالیکه جز در آنجا که ما دچار احتیاطاتی شده ایم و دشمن قادر نبوده است ضربه ای بما بزند و گرچه ما نمیتوانیم صد درصد از بروز چنین خطاهائی اجتناب کنیم و رفیعی هوشی می‌سن می‌گویند « تنها کسانی از احتیاط بدور هستند که عمل نمی‌کنند » طبیعت است که هر چه بسد تجارب ما افزوده می‌گردند و غلبه می‌فهمیم و پیروزی‌های دشمن نیز کمتر میشود همانگونه که از خطاهای ما نیز کاسته میشود هر چند که تجارب دشمن نیز افزایش می‌یابد ولی از آنجا که ابتکار عملیات درست است که از مزیت روانی و ایمان انقلابی برخورداریم و در واقع تجارب گذشته آنگونه که ما را یاری میکنند دشمن را نمیتواند یاری کند و ولی نباید فراموش کنیم که این تجارب که راه گفای اعمال ما می‌گردند به بهای سنگینی بدست آمده است و به بهای از دست

دادن بهترین فرزندان غلبه و رزمنده ترین و دلیرترین رفقای مسما بنا بر این هرگونه بی توجهی نسبتاً بین تجارب غیبانی است بهمین رفقای شهیدی که هوشان درخت انقلاب ایران را با روبرو تر میکنند

چگونگی حادثه :

میت ساعت ۲/۵ بعد از ظهر بوده من و رفیقی که در اثر انفجار درین هنگام حمل آن و پایش مجروح شده بود در خانه تیمی بودیم رفیق دیگر (رفیق صفاری آفتیانی) برای انجام یک قرار در حدود نوسم ساعت بود که از خانه خارج شده بود سکوتی که در کوچه احساس میشد در آن ساعت بعد از ظهر چیز غیر عادی نبوده غافل از اینکه در اطراف خانه ما حوادثی آرام آرام در جریان بوده و دشمن آمده آمده به محاصره خانه ما مشغول بوده لیکن در آن موقع ما دلیلی برای نگهبانی مداوم نمیبافتیم زیرا از نظر ما خطر منحصی خانه را تهدید نمیکرد (ما فقط خبثها تا صبح نگهبانی میدادیم) بنا بر این از آنچه در خارج خانه میگشت بی اطلاع بودیم ولی ما فراموش کرده بودیم که چریک یا پدیمواره در هوای مدام بسر برد و همیشه منتظر وقوع حادثه ای باشد چرا که ما نمیتوانیم صد در صد از خطاهای کوچک و بزرگ خود را مصون بدانیم گاهی خطاهای ما بلافاصله منجر به وقوع ضربه ای بنا نمیکرد ما این خطاها را دست کم میگویم و یا فراموش میکنیم و همین خطاهاست که درست در زمانیکه انتظارش را نداریم اثراتش ظاهر شده و ما را غافلگیر میسازد هر چند دشمن غافلگیر ساختن ما را بحساب زحمات شبانه روزی ما مورین خود دروخته اش میگذارد

در آنروز هم ما منتظر هیچ حادثه ای نبودیم که ناگهان صدای شلیک چند تیر متوالی سکوت بعد از ظهر را درهم شکست صدای صدمت شش تیر کوچک میآمد با خود گفتم رفیق صفاری که از سمت غرب رفته است اصلاً رفیق که بیخی از یک ساعت است خانه را ترک کرده ولی صدای تیر کوچک میآید و پس صدای تیر مربوط با و نیست در حالیکه این سوالات از ذهن من میگذشت خود را سریعاً بین پنجره مشرف به کوچه رساندم رفیق نیز خود را به پای پنجره رسانده بود صدای تیر اندازی هر لحظه بیشتر اوج میگرفت برخلاف تصور ما این رفیق صفاری بود که دلیرانه با تیر اندازهای پیگیر و مداوم خود ویرتاپ نارنجک با دشمنی که مذبحخانه قصد زنده دستگیر کردنش را داشت بسند نبردی نابرابر دست زده بود و از دشمن کشته میگرفت

رفیق صفاری که بعد از خارج شدن از خانه متوجه میگردد که دشمن مشغول محاصره خانه تیمی است تصمیم میگیرد به خانه برگردد و ما را از جریان مطلع سازد و برای اینکه راه رفته را باز نگردد کوچه های اطراف خانه را در میزد و دلی قبل از آنکه بتواند خودش را بخانه برساند دشمن که تا آن موقع نیروی زیادی در اطراف خانه بسیج کرده بود در صدد بر میآید که رفیق را که از روی زیادی برایمان داشت زنده دستگیر کند ولی رفیق که بسیار هوشیار و آگاه بود این آرزوی دشمن را با کشیدن اسلحه و ویرتاپ نارنجک بگریز برده و در حالیکه از تمام مهماتش استفاده کرده بود به پد گریه دشمن ضعیف از جسم او هم وحشت داشت آنگونه که بجسدش راهم شلیک میکرد صا

هراینها خاطر ه رفیق ملاوی را یکبار رد بگرگرمی میدادیم .
 اما من و رفیق دیگر که از جریانات خارج از خانه بی اطلاع بودیم
 دلیلی نمویافتیم که صدای تهراندازی را مربوط به رفیق مسکوری
 بدانیم ه ولی بعضی اینکه خود را به پنجره مشرف بکوچه رساندیم
 با دیدن یک نفر مسلسل بدست روی پشت بام خانه رو بروی همه چشمان
 مستگیرمان شده ما محاصره شده بودیم در این سوال بسرعت از
 مغز مردی ما گذشت : چرا ؟ آیا رفیق چشمتی زنده
 مستگیر شده است . ولی نه این بعید بنظر میرسد " " شاید
 به خانه ما مشکوک شده اند ؟ در اینصورت مویا بدمدنی ما را تحت
 نظر میگیرند و ما حتما متوجه میشویم برای جواب دادن
 باین سوالات فرصتی نبوده بجای فکر کردن مویا بستان اقدام کسرد
 بعضی اینکه از پنجره مشرف بکوچه فاصله گرفتیم ه رگبار مسلسل
 پنجره را خود کرد و اطاق مادر زیر رانی از گلوله فرار گرفت و از این
 بجهت ملک لحظه ای قطع شده مادر موعیتی نبودیم که بخوانیم به
 تهراندازی دشمن جواب دهیم . خانه ما یک طبقه و چندی بس بود
 و دشمن روی پشت بامها موقع گرفته بود و بر ما مسلط بوده ما و رانسی
 توانستیم پنجم بنا بر این قادر نبودیم آسجی با و و رانسی
 پس باید حلقه محاصره را شکسته و میگریختیم ه ما بارها این صحنه
 را در ذهن خود مجسم کرده بودیم و در واقع زیاد هم غافلگیر نشده بودیم
 قبلا همه پیش بینی های لازمه را برای چنین وضعیتی کرده بودیم
 کوچه ها و خانه های معدوده اطراف ^{خانه} را شناسائی کرده و نقشه آنرا

کفیده و مسیر فرار را روی نقشه معین کرده بودیم ما حتی یک صندوقی
 کنار دیوار حیطه درجائی که مویا بست خود را از روی دیوار به خانه
 همسایه برسانیم گذاشته بودیم تا با لافتن از دیوار را سر میترکند
 بنا بر این بعد از شروع تهراندازی ، تردیدی ندا^ش که خواهیم گریخت
 و این اعتماد بنفس از پیش بینی های قبلی و از شناسائی منطقه ناشی
 میشد هر چند که موفقیت در فرار به چگونگی محاصره دشمن و اینکه
 چه خدمتی شده حلقه محاصره را تنگ تر کند و دشمن به تصمیم مسا
 دریا فتن نشطه ضعف دشمن در محاصره دارد ولی شناسائی نسبی منطقه
 و پیش بینی های قبلی میتوان در عزم ما به گریختن نیروی دشمن بوده و
 تا حدودی موفقیت ما را تضمین کند . بهر حال دشمن هر قدر هم در محاصره
 خود موفق باشد با تعرض ما بنقطه ضعف کوچ شده و ما راه فراری خواهیم
 یافت . اگر ما قبلا چنین پیش بینیها و شناسائیها نکرده بودیم
 از آنجا که هنگام غافلگیری تصمیم گیری درست مشکل است ه گسج
 و دستیا چه میشدیم و بهبوده وقت تلف میکردیم در حالیکه در آن موقع
 بعضی اینکه متوجه محاصره خانه شدیم ه بدون اینکه لحظه ای وقت
 تلف کنیم طبق پیش بینی های قبلی ، سرهما بسمت کیف مدارک و
 نوشته هائی که نمویا بست دشمن بها افتد و دشمن ویا بنزینی که
 قبلا برای اینکار آماده گذاشته بودیم آنها را در راهرو خانه با تن
 کشیدیم ه در این موقع حمله های آن تقریبا نصف راه رو را فرا گرفته
 بود و اطاق مدام گلوله باران میشد رفیق که بعلت مجروح بودن
 با یسر لباس آماده برتن نداخت در زاویه هائی از اطاق که در تهراندازی

نموده مشغول پوشیدن لباس ^{پیدا} و من بعد از آنکه آماده فرار باشم
 چادر را برداشته و کتفهای فرارم را ببوسم با خود فکر کردم «جاسوسان
 نت ویا گیراست ه با آن نمیتوان از دیوار بالا رفت ویا دید» از چادر
 صرف نظر کردم در این موقع شعله های آتش هر لحظه بیشتر زبانه میکشید
 و به شوری میکرد و برای اینکه شعله های آن بدامن لباسم نگیرد
 مجبور شدم که از آن دور شوم و تصور اینکه فقط از یک سمت (یعنی از
 سمت شمال خانه) بسا تیر اندازی میشود ، بطرف راهرو مشرف بحیاط
 که در سمت جنوب خانه بود رفتم در این فکر بودم که آیا رفیق مجروح
 میتواند فرار کند یا نه ؟ بعضی اینکه عم شدم تا کتفهای فراری را کشیدم
 برای چنین روزی آماده کرده بودم ببوسم ناگهان سوزشی در پاهایم
 احساس کردم ، دیگر فرصتی برای پوشیدن کفش نبود ، برخلاف تصورم از
 سمت جنوب نیز بطرف خانه ما تیر اندازی میشد (مسلما اگر بیشتر توجه
 کرده بودم به موضع دشمن در جنوب خانه می میدیدم ، و در زاویه ایی
 میاستادم که در تهرروس نباشم . ^{از آنجا} تجربه ای از تویر خوردن نداشتم
 تصور کردم که دیگر قادر به راه رفتن نیستم در این هنگام رفیق مجروح
 هم خودش را بمن رسانده و تصور اینکه دیگر نمیتوانم حرکت کنم در حالی
 که گلنگدن مسلسل را میکشید خود را آماده میکرد که در صورت لزوم وظیفه
 جرمیکش را انجام داده و نگذارد زنده دست دشمن اسیر شوم . گرچه
 خود نیز مسلح بودم و در صورتیکه قادر به فرار نمی بودم چنین وظیفه
 ای را انجام میدادم . در این موقع رفیق از من پرسید : با مسلسل
 بزنت یا میتوانی فرار کنی ؟ سرما این نکر از ذهنم گفت که

با بسند فرار کنم ، بر رفیق گفتم «میتوانم فرار کنم» یکبار ه از جای
 خود بر خاسته بطرف حیاط دویدم رفیق نیز در حالیکه مسلسل بگردن
 داشت دنبال من شروع به دویدن کرد و من نیز در حالیکه حیاط قطع شده بود
 گویا مسلسل چی غناب من تمام شده و مشغول تعویض غناب بود و یا بایدن
 ما از ترس اینکه مبادا مورد هدف قرار گیریم خود را پنهان کرده بودیم . بهر
 حالت خود را به بالای دیوار رساندم صدای چند نفر در خانه مجاور بودند
 غنچه میزدند با تمجب میگفتند « زن است ه زن است » «مطابق
 نقشه قبلی میباشد با پریدن بحیاط خلوت خانه مجاور خانه ایکنه
 تیر اندازی از آنجا بسوی انجام میگرفت و در آن در کوچه جنوبی
 باز میزد خود را به کوچه جنوبی برسانم . هنگامیکه بحیاط خلوت
 پریدم اهالی خانه سراسیمه خود را بمن رسانده و مرا بهت زده نگاه
 میکردند به درنگ از جایم برخاسته بسست پشت بام شروع بدویدن
 کردم ه هنوز چند پله بالا نرفته بودم که بشکرم رسید روی پشت بام
 هدف خوبی برای دشمن شدم ه در این موقع اهالی خانه به غنچه
 کردند که از طرف کوچه بروم با خود گفتم اگر دشمن در کوچه با غنچه بازم
 در تهرروس آنها قرار خواهم گرفت ، اگر چه مسلح بودم ولی دشمن اگر
 قبلا موضع گرفته باشد بنا بر این قادر بدیدن آنها نیستم در حالیکه
 آنها میتوانند از پشت سنگرهای خود بطرف من علیک نمایند . این تردید
 چند لحظه ای طول نکشید بالاخره خود را بحیاط رسانده و از آنجا بس
 یک کوچه دویدم انتظار درگیری داشتم اما هیچ صدایی نیامده در این
 موقع رفیق را دیدم که خود را به کوچه رسانده بدون اینکه مرا ببیند

و اردیکی از خانه‌های جنوب کوچک خود در براهت خود بست. فکر کردم هر لحظه ممکن است دشمن خود را بکوچه برساند. بنا بر این سه اولین خانه‌ای که در بآن باز بود داخل عدم. منظورم آن نبود که در آن خانه مخفی عوم بلکه قصدم این بود که از طریق خانه‌های آن بلوک از منطقه دور شوم. بعضی وارد شدن بخانه سرعت از پله‌ها بالا رفته میخواستم خود را به پشت بام برسانم در این جا هم اهالی خانه بهت زده مرا می‌نگریستند. شنیدن صدای تیراندازی همراه با ورود من بسا باهای خون آلود برای آنها چیز عادی‌ای نبوده آنچه تا نکه عده‌ای وحشت کرده و بعضی‌ها نیز بهشتیان برده بودند با میدان روز که از این صحنه‌ها آنقدر در میان خلق تکرار گردید و چندان برایمان ملموس نبود که خود از رزمندگان نبرد آزاد بهیچ باغند.

خود را به پشت بام رساندم و چندین بهت بام را دیدم تا اینکه به با می رسیدم که یک طبقه بلندتر بوده سریم از راه پله‌ها خود را به حیاط رساندم و میخواستم دوباره وارد کوچه عوم که اهالی این خانه مشخصاً نسبت بمن سپاتی نشان داده و با هم‌ریانی و دل‌سوزی صحنه‌ای می‌گوشیدند که مرا جانی بنشان کنند. و بهمین منظور مرا به زیر زمین خانه‌شان راهنمایی کردند. آنچنان تحت تأثیر مهریانه‌های آنها قرار گرفته بودم که نزدیک بود دچار یک خطای بزرگ شوم و سمت زیر زمین رفتم. اما هنوز چند پله پائین نرفته بودم که یکباره متوجه اشتباه خود گفتم و با خود فکر کردم که مسلماً دشمن بعد از مدتی تمام این منطقه را خواهد گرفت و در دام خواهم افتاد

با سرعت از پله‌های زیر زمین بالا آمده و خود را دوباره بکوچه رساندم. ملاحظی که از منطقه محاصره دور شدم. متوجه گفتم که وضع ظاهر م بهبودی قابل توجهی نیست. با برهنه بودم. زیرا بعد از تیر خوردن ترجیح داده بودم که تیرت را از دست نداده و با برهنه فرار کنم. اکنون می‌بایست هر طور شده کفش و چادری بنیست می‌آوردم تا بطور عادی خود را بجای امنی برسانم. درب تمام خانه‌ها بسته بود و اگر می‌خواستم زنگ‌دوری را بعد از آوری مدتی طول میکشید و هر آن ممکن بود دشمن از فرار ما مطلع شده و خودش را برساند پس با زهم شروع بدویدن کردم. از دور زنی را که جلوی درب خانه‌ها را ستاده پیسوده دیدم. حوصله‌اش تمام ولی مطمئن نبودم خواسته‌ام را برآورده میکند یا نه. وقتی با او رسیدم از او خواستم که چادری بمن بدهد و در حالی که نگاهی بر سر پایم می‌کرد بدویدم آنکه چیزی بهیچ سریم باطل‌سرف اطاق دویده و با چادری بازگفت. در حالی که از اینکه سوالی نمیکند، تعجب کرده بودم. از او تفکر کردم و چون می‌بایست هر چه زودتر خود را از آن منطقه دور سازم دوباره شروع بدویدن کردم. خوب بهشتان در آن موقع بعد از ظهر کسی در کوچه دیده نمی‌فد. ضمن دویدن بهانه‌ای رسیدم که در بآن باز بود و زنی در حالیکه بچشمه‌ای در بغل داشت. در حیاط ایستاده بود. از او خواستم که کفشی به من بدهد. او هم بلا فاصله گفت: «میرکن، الان می‌آورم». از آنجسایه‌ای که چادر سرم خیلی پاره بود شاید تصور کرده گسدا هستم وقتی آن زن با طاقش رفت. دیدم هیچ جای وقت تلف کردن نیست و نمی

بایست منتظر میماندم و در این موقع چشم کفشهای لنگه بلندگو و بارهای افتاد سرپا آنها را پهن کرده و دوباره شروع بدویدن کردم ولی چون از منطقه دور شده بودم فکر کردم اگر بطور عادی راه بسروم بهتر است . قدمهایم را آهسته کردم و در این موقع متوجه شدم که با خونهایی که از پای ^{مجره} بر زمین میریزد و در پایم بر زمین باقی میماند بنا بر این پایم را در جوی آبی شسته و همچنان بر رفتن ادامه دادم و هنوز هم انتظار رد دیگری با دشمن را داشتم و در حالیکه در زیر چادر اسلحهام را در دستم میفشردم و مواظب بودم که در صورتیکه دشمن سرسرفشا فلک گیر نفوسم با چادر پیچیده ای که بر سر داشتم و کفشهای لنگه بلندگویی که بیایم بودمانند یک گدای معمولی شده بچسبم و از اینکه عابری بدون توجه از کنارم میگذشتند نفیسم که وضعم توجیه است و فقط خونریزی پایم همچنان ادامه داشت و فکر کردم باندی بخرم و زخم پایم را ببندم ولی یادم افتاد که پولی همراه خود نیاورده بودم و از اینکه چنین پستی بیونی نکرده بودم سختی از خود انتقاد کردم و در این صورت میبایست پهناده خود را بجای امنی میرساندم . همچنانکه پیش میرفتم بتدریج ~~صاف~~ صاف ناخی از خونریزی بر من مسلط میشد و بعد از مدتی یکباره جلوی چشمم تار شده و کم کم سیاه گردید و روی سکوی خانهای نصیتم ~~هنگام~~ میگردم دیگر قادر بر راه رفتن نیستم و ولی بعد از مدتی دوباره همه چیز در نظرم روشن شده تمام نیرویم را جمع کرده و برخاستم و اولین قدمی را که میخواستم بردارم احساس کردم بزرگت میتوانم راه بسروم

پای زخمیم گوئی خشک شده بوده گرچه تا قبل از نشستن دردی در پایم احساس نمیکردم (بعلمت اینکه حرکت نمیکردم و گرم بودم) ولی همان چند دقیقه نشستن باعث شد که پای مجروح سرشته بطوریکه مجبور شدم موقع راه رفتن بلندگم و با خود فکر کردم که بهتر بود هر طمسور شده از نشستن خودداری میکردم . بهر حال بقیه راه را با لنگیدن طی کردم و خود را به خانه امن رساندم . فیهی دیگر درین مدت چه کرده بود ؟ آیا توانسته بود با پای مجروح از محاصره بگریزد ؟ در آن موقع يك جواب برای این سوالات خود داشتم و اینکه توانسته بودم خود را نجات دهم و پس او هم حتما با موفقیت گریخته است . و واقعا هم چنین بوده

بعد از مدتی که ما با رد دیگر یکدیگر را دیدیم رفیق جریان فرار خود را چنین تصریف کرد :

" بعد از بالا رفتن از دیوار از طریق يك لبه با ريك خود را بسره پشت یام خانه جنوب شرقی رساندم و از طبقه دوم این خانه خود را بداخل حیاط رساندم و دیواری که بآن آویزان شده بودم جراب شده و چندجای صورتی زخمهای کوچکی برداشته و بسرعت برخاسته و وارد کوچه جنوبی شدم و در مقابل خانه ای که از آن خارج شدم باز نیسودم و بیدرنگ وارد خانه شده و پس از عبور از دو خانه و خود را بدومین کوچه جنوبی رساندم و قبل از اینکه وارد کوچه ششم مسلسل را در زیر پیراهنم قرار داده و با ورسوی يك پیروز که روی بند انداخته شده بوده خونهای صورتی را باك کردم و بمر زن از این کار من ناراحت

هدو غرو بلند کرد ولی عروس او که زن جوانی بود بد پیروزن پرخاش کرد که
 با بند من همکاری داشت و بمن اجازه داد که صورت خود را پاک کنم تا آن
 خانه خارج شدم میخواستم يك كت پیدا کنم تا مسلسل را بدون جلب
 توجه زهر آن استتار نمایم و وارد خانه های جنوبی دومیین کوچه جنب
 شدم و از اهالی خانه ها تقاضای يك كت نمودم ولی اهالی مسلسل
 که مردم فقیری بودند بجز لباس تشان هیچ پوفاکی نداشتند
 در یکی از خانه ها دخترکی با دیدن من شروع به جیغ کفیدن کرده شاید
 تصور کرده بود که من نزد همتم و من خونسردی خود را حفظ کرده و بیه
 آرامی با و گفتم : " من با شما کاری ندارم و فقط يك كت میخواهم "
 از آن خانه خارج شده و سمت شرق بتندی شروع به راه رفتن کردم تا ز
 دیدن خودداری می کردم زیرا جلب توجه می کرده چند صد قدم دور تر
 وارد خانه ای شدم ، زن صاحب خانه جلو آمد و پرسید " چه میخواهی ؟ "
 گفتم فقط يك كت لازم دارم ، زن که از ورود دختر منتظره و درخواست
 عجیب تر من تعجب کرده بود بتصویر اینکه من نزد همتم اعتراض کنان
 گفت که از خانه خارج شوم ولی در همین موقع شوهر زن از پله ها
 پائین آمد من تقاضایم را تکرار کردم ، مرد که گویا وضع مراد ك
 کرده بود با مهربانی گفت " ما هیچ کتی نداریم ولی اگر چیزی بگویی
 بخواهی حاضریم بتویینیم " ، گفتم " پس چادر یا پارچه ای بمن
 بدهید تا مسلسل را در آن استتار کنم ، مرد ها راه ای بيك گونی کوچک
 که در راهرو بود کرد و گفت : " آنرا بردار " من گونی را برداشتم

مسئله را در آن گذاشته از مرد تشکر کردم و پس از تکرار این مطلب که
 از خانه خارج نشود ، آنجا را ترك نمودم ، و دیگر وضع عادی شده
 بود و میتوانستم ب راحتی از منطقه خود را دور سازم ، ولی بشدت
 احساس ضعف می کردم ، جراحات با هم که در اثر انفجار رفته به
 وجود آمده بودند هنوز ترمیم نشده بودند در اثر دیدن شدید ادر د
 گرفته بود ، بطوریکه با عکال راه می رفتم ، بالآخر هر طور بود
 خود را بسایر رفق رساندم ، در آن موقع از رفیق دیگر اطلاعی
 نداشتم فکر می کردم احتمالا بعد از پیریدن بخانه همایه بملکت
 مجروح بودن یا هم نتوانسته فرار کنند و خود را کشته است و با احتمال
 ضعیف بیهوش شده و زنده بستن دشمن افتاده است ، ولی از آنجایی
 که خود نیز با پای مجروح توانسته بودم از جنگ دشمن بگریزم فکر
 می کردم این احتمال هم باید وجود داشته باشد که رفیق علی رغم پستی
 مجروحی گریخته باشد

نتایج :

هر چند از محاصره خانه سلیمانیه علی رغم نیروئی که
 دشمن پهنا ده کرده بود موفق به فرار شدیم ولی رفیق با تحریه و سیاه
 مادی را بی خاطر خطاهای چندی از دست دادیم ، این خطاها و نتایج
 حاصل از آن ها عبارتند از :

- ۱- وقتی رفیقی بخانه تمی خود بازنگفت ، حتی اگر او را میخواستند
- عده بپنداریم ، باید خانه را تخلیه نماییم ، چه بسا که دشمن

با گفته اعلام کردن رفیق قصد تریب ما را داشته باشد. همانطوریکه گفتیم ما هنوز مطمئن نیستیم که دشمن واقعا چنین داسی برای ما گذاشته بود ولی این احتمال وجود دارد همین احتمال ما را هوشیار میسازد که اصل هر یکی عدم اعتماد مطلق را هرگز نرا موش نکرده و بیگفته های دشمن کمترین اطمینانی نکلیم .

تجربیات گذشته ما نشان میدهد آنست که دشمن از طریق "رد معنی" توانسته است به خانه های تیمی ما برسد. خیلی ساده است رفیقی دستگیر شده در زیر شکنجه دشمن، بعد از چند ساعت یک روزه و یک هفته و بیشتره بالاخره بتصویر اینکه رفقای خانه تیمی را که او میدانسته ترك کرده اند بحرف آمده است ولی رفقای اصول را رعایت نکرده و در خانه مانده اند و دشمن بسراغشان آمده است. آنگاه دشمن این پیروزی را بحساب هوشیاری خود گذاشته است. (البته موارد بسیاری وجود داشته است که رفقای "و حقیقا" ترین شکنجه های رژیم فاشستی را تحمل کرده شهادت در زیر شکنجه را به دادن حتی کوچکترین اطلاعی ترجیح داده اند.) در هر صورت بی تجربگی ها و خطاهای ما است که پیروزی دشمن را تضمین میکند .

با بهیچوجه نباید امکاناتی وابسته بهیم . با روی آوردن با هر نوع عناصر فاسق که احتمال کشف خانه تیمی ما در آن وجود داشته باشد، باید خانه را تخلیه نمائیم. در این صورت ما چیزی را از دست نخواهیم داد. بجز یک خانه و لوازم آن و در حالیکه عدم رعایت این اصل به از دست رفتن عناصر انسانی ما منجر خواهد شد. ما هرگز

نباید پدر را موش کنیم که هر چندا بزاروا مکانات مادی در جنگ و عوامل مهمی هستند ولی عامل تضمین کننده نیستند. " عامل تضمین کننده در جنگ انسان است و نه هیبت " .

۲- خطای دیگر ما دیدن عناصر مشکوک سرکوجه و بهانه دادن به آن بسود. ما نروزی قبل از ظهر حدود ساعت ۱۱/۵ من که برای خریدار خانه خارج شده بودم و يك اتومبیل آریا با پنج سرنشین در سرکوجه توجهم را جلب کرد و از ترکیب نفی آنها در آن ماشین و اینکه نگاهها و خنده هایشان و آدمهای هرزه و وقیح را بخاطر میآورد. بی بردم که از ما مهربان ما واك هستند. ولی از آنجا نیکه ما دشمن آنها طوری توقف کرده بود که به کوجه ما دیدند و در ضمن موقعی که میخواستم به خانه بازگردم حرکت کردند و دور شدند و خود آنها را بخودمان ارتبساط ندادم . با وجود این بعد از رسیدن به خانه با رفقا مطرح کردم و ولی بخاطر اینکه ما دلیلی نمی یافتیم که آنها را بخودمان مربوط بدانیم و نیز از منطقه هم دور شده و رفته بودند بهیچانی بآن ندادیم در حالیکه اگر درست با آن برخورد کرده بودیم زودتر متوجه محاصره خانه خود میشدیم و قبل از اینکه رفیقی را از دست بدهیم اقدام به فرار میکردیم .

۳- ما میبایست غیر از مدارك خاصی کموزانندیم و تمام مساوا و وسایل جنگی و جزواتی را که در خانه داشتیم و نمیتوانستیم بسا خودمان کام فرار حمل کنیم ، بآتش میکشیدیم تا هیچکدام بماند دشمن نمیفتاده. در این مورد باید تذکر دهیم که تمام وسایل و جزو ها

و مدارکی را که بنا به بدست دشمن بیفتند در یک جای مشخص قرار داده و یک گالن بنزین و یک کبریت در کنارش بگذاریم .
 ۱- چریک شهری با پندمواره مقداری پول با خود داشته باشد تا در مواقع اضطراری بتواند از امکانات بیشتری استفاده کرده و خود را به جای امنی برساند . (مادر هنگام فرار هیچکدام پولی با خود همراه نداشته و در نتیجه با اشکالاتی مواجه شده بودیم از جمله اینکه مجبور شدیم پنهان خود را به جای امنی برسانیم که ممکن بود در طی راه بیپوشی شده و بدست دشمن اسیر شویم)

۵- هنگامیکه در محاصره قرار میگیریم ، قبل از هر اقدامی باید ابتدا مواضع دشمن را بررسی و مشخص نمائیم تا بتوانیم بر اساس آن حرکات و وضعیت خود را تنظیم نمائیم ، اگر ما چنین بررسی کرده بودیم ، در جایی که درست در تیررس دشمن بودیم مغفول پوشیدن کفش نپوشیدن رموز اما بیت گلوله قرار نمی گرفتیم .

۶- هرگز نباید در منطقه محاصره شده در جایی مخفی شدیم ابتدا بفکمه فعلا از چشم دشمن دور باشیم و بعد در فرصت مناسب فرار کنیم زمان بضرر ما از دست نپوشد و در آخره دشمن ما را خواهد یافت . باید بدبیه هر طریقی که شده خود را از منطقه دور سازیم .

۷- وقتی که ما در منطقه آزاد شده بسر نمیبریم ، هیچ نقطه کاملاً امنی برای ما وجود خارجی ندارد ، بنا بر این هرگز نباید در جا رخنه ها می شد و همیاری خود را از دست داد بلکه باید همیشه برای درگیری با دشمن آماده بود و انتظار آبراهت ، حتی زمانیکه دلیلی برای

آن نمی یابیم . اگر ما فراموش کنیم که با پندمواره در هدیه ای مدارک بسر بریم و خود را بوی هرگونه پیش آمدی آماده نمازیم ، غافلگیر شده و ضربه خواهیم خورد . هرچند که ما حتی زمانیکه غافلگیر شده ایم بر خلاف دشمن که بکلی خود را میبازده مانده تنها منفعل نمائیم بلکه خرابانی هم بدشمن زده ایم . ولی باز هم یادآوری می کنیم ، آنچه که ما را از غافلگیر شدن مصون میدارد ، همیاری مداوم و عدم اطمینان مطلق است .

" یا سرگ یا ایسران آزاد شده "
 " پیروز باد مبارزات رهائی بخش خلق ایران "

